

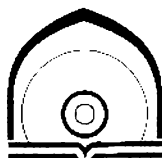
سیرت حوزہ اصفہان

دفعہ یازدہم

محمد حواد نور محمد

مرکز تحقیقات و پایاہ ای حوزہ علمیہ اصفہان

سرشناسه : نورمحمدی، محمدجواد، ۱۳۴۷ - سید محمود نریمانی
 عنوان قرارداد: میراث حوزه اصفهان
 عنوان و نام پدیدآور : میراث حوزه اصفهان، ج ۱۱، محمدجواد نورمحمدی، سید محمود نریمانی
 مشخصات نشر : اصفهان - مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمی اصفهان
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۴۵-۴
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
 موضوع : اسلام، فلسفه اسلامی، متون قدیمی تا قرن ۱۴
 شناسه افزوده : نورمحمدی، محمدجواد، ۱۳۴۷ -، سید محمود نریمانی گردآورنده
 شناسه افزوده : حوزه علمی اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه‌ای
 رده بندی کنگره : ۹۱۳۸۳ م ۳ س / BP۱۱
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۴
 شماره کتابشناسی ملی : ۳۵۱۷۲-۸۳ م



مرکز تحقیقات رایانه‌ای: اهل سنت

■ میراث حوزه اصفهان / ج ۱۱

- به اهتمام : محمدجواد نورمحمدی، سید محمود نریمانی
- پژوهش : بخش احیاء ثراث مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمی اصفهان
- ناشر : انتشارات مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمی اصفهان
- چاپ و لیتوگرافی : اسوه
- نوبت چاپ : زمستان ۱۳۹۳
- شمارگان : ۱۰۰۰
- بها : ۳۵۰۰۰ تومان

مرکز بخش: اصفهان - خیابان شهید مطهری - ابتدای خیابان اردیبهشت

مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمی اصفهان

E-mail: info@hozeh.org

تلفن: ۰۳۱-۳۲۲۴۴۶۱۰-۱۵

WWW.hozeh.org

دورنگار: ۰۳۱-۳۲۲۴۴۶۱۰

آثار الأصفی

مؤلف: سید محمد هاشم بن حسین حسینی نجف آبادی

تحقیق و تصحیح: محمد جواد نور محمدی

مقدمه تحقیق

حمد و سپاس الهی سرآغاز سخن و درود بر پیامبر عظیم الشأن و خاندان پاکش، ریسمان استوار الهی در سیر کمال است. و قرآن کریم مآدیه الهی در زمین^۱ و «تبیاناً لِّکُلِّ شَیْءٍ»^۲ عالم وجود است.

آنچه در این رقیمه مبارکه تقدیم علاقمندان علوم قرآنی می گردد، تفسیری بر سوره جمعه است که به خامه روان و بی پیرایه عالمی از روحانیان نجف آباد به رشته تحریر درآمده است. این اثر اولین رساله است که از ایشان به چاپ می رسد. در این مقدمه شرح حال ایشان را در وسع و مجال کنونی و نیز شیوه تصحیح و تحقیق را به محضر اهل ادب و اندیشه تقدیم می کنیم.

نگاهی به زندگی سید محمد هاشم بن حسین حسینی نجف آبادی

عالم بزرگوار سید هاشم بن حسین حسینی نجف آبادی از عالمان نجف آباد بوده

۱- در روایت چنین است: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَادُّبُهُ اللَّهُ فَتَعَلَّمُوا مَا دُبَّتْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ...»؛ وسائل

الشیعه، ج ۶، ص ۱۶۸، باب وجوب تعلم القرآن و تعلیمه کنایه، حدیث ۱۳.

۲- اقتباس از آیه ۸۹ سوره مبارکه نحل.

است که متأسفانه از زندگی، تحصیلات و استادانش بی اطلاع هستیم و بر ما معلوم نیست که روزگار چگونه گذرانده است. اما این را می دانیم که به مرحوم سید اسدالله بیدآبادی فرزند سید شفتی ارادتی تام داشته است و چنین بر می آید که شاگردی او را کرده است و در خدمت او زانوی ادب بر زمین نهاده است.

سید هاشم حسینی نجف آبادی به دستور مرحوم سید اسدالله بیدآبادی به روستای اشترجان^۱ در لنجان اصفهان رفته و مشغول تبلیغ و ترویج احکام دین گردیده است.^۲ مرحوم سید هاشم حسینی آثار الاصفی را که تفسیر سوره جمعه است در اشترجان نوشته و به آصف الدوله هدیه کرده است و نام گذاری اثر نیز بر اساس نام آصف الدوله انجام گرفته است.

مهاجرت وی به لنجان به درخواست آصف الدوله از مرحوم سید اسدالله بیدآبادی صورت پذیرفته است، چرا که آصف الدوله می خواسته است در روستاهای ملکی وی کسی عهده دار مسائل دینی باشد.^۳

بر اساس درخواست آصف الدوله مرحوم سید اسدالله بیدآبادی، آقا سید هاشم را که از شاگردان و مورد وثوق شان بوده به اشترجان می فرستند. اینکه او چه مقدار به سید اسدالله نزدیک بوده و چه مقدار زمانی در محضر سید گذرانده در جایی نیامده است.

۱- اشترجان (اشترگان) جزء منطقه لنجان که تا شهر اصفهان ۳۶ کیلومتر و تا پیربکران ۱۲ کیلومتر فاصله دارد، واقع گردیده است و وجه تسمیه آن گویا این بوده که در آنجا اشتر زیاد بوده است و لذا آنجا را اشترگان یعنی جایی که اشتر زیاد دارد و سپس در زمان تسلط اعراب بر اصفهان معرب گردیده و اشترجان گفته اند و یا اینکه در لهجه قدیم اصفهان جیم و گاف فارسی شبیه یکدیگر تلفظ می شده است. (آثار ملی اصفهان، ص ۸۲۲).

۲- مقدمه آثار الاصفی.

۳- فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله حجتی؛ ابوالفضل حافظیان؛ ص ۱۹۳.

تألیفات آقا سیدهاشم

خوشبختانه از پدر گرامی آیت الله سیدناصرالدین حجت نجف آبادی آثار ارزشمندی بجای مانده است که دست یافتن به اطلاعات آن را رهین همت محقق دقیق جناب حجة الاسلام آقای حاج شیخ ابوالفضل حافظیان هستیم. ایشان در فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله حججی این آثار را معرفی کرده اند که ما در اینجا همان معرفی را می آوریم.

۱- آثار الاصفی

این اثر تفسیر سورة مبارکه جمعه است که برای هدیه به آصف الدوله در ۱۲۸۹ ق به نگارش درآمده است. وی این تفسیر را در یک مقدمه و دوازده باب تنظیم کرده است. این اثر در ۱۰۸ برگ در ابعاد ۱۸×۱۱ سانتی متر در مجموعه نسخه های خطی کتابخانه ی آیت الله حججی نجف آباد به شماره ۱۲۸ نگهداری می شود.

۲- تحفة الشریعة للوصول الى الوسيلة

این اثر تفسیری فارسی از سورة مبارکه حدید است که مؤلف آن را در یک مقدمه و ۲۹ مجلس و یک خاتمه برای تقدیم به حجة الاسلام سید محمدباقر شفتی، اعلم علمای زمان نگاشته است. شروع تألیف اثر در غرة رجب ۱۲۹۲ و اتمام تألیف آن در اواخر محرم ۱۲۹۳ بوده است. مؤلف در پایان هر مجلس، اشعاری در سوگواری سیدالشهداء خطاب به حجة الاسلام سید محمدباقر شفتی آورده است. نسخه این اثر در کتابخانه آیت الله حججی به شماره ۱۲۹ نگهداری می شود. تحفة الشریعة که به احتمال زیاد به خط مؤلف می باشد در ۲۱۲ برگ در ابعاد ۲۲×۱۵ سانتی متر می باشد که به وسیله آیت الله سیدناصرالدین حجت بر اهالی نجف آباد وقف گردیده است.

۳- اعلام الفقهاء

از این اثر با تأسف گزارشی نداریم جز آن که مرحوم آقا سید هاشم حسینی در آثار الاصفی و هدیه الملوک که از تألیفات اوست، از آن نام برده است.

۴- کنزالعرفان فی تفسیر القرآن

از این اثر نیز نسخه‌ای نمی‌شناسیم و ایشان در آثارالاصفی از آن یاد کرده است.

۵- هدیه الملوک

این اثر تفسیر سورة الرحمن است که به صورت مجلس، مجلس آماده گردیده است. مؤلف این اثر را به نام ظل السلطان شروع کرده و به نام ناصرالدین شاه به پایان می‌رساند و در آن از مجتهد زمان جناب سید اسدالله بیدآبادی، فرزند حجة الاسلام شفتی به عظمت یاد می‌کند. مؤلف این تفسیر را در ۲۶ صفر ۱۲۸۵ به پایان رسانده است. هدیه الملوک در ۱۰۲ برگ در ابعاد ۱۸×۱۱ سانتی‌متر به خط مؤلف در گنجینه نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله حججی نجف‌آباد به شماره ۱۰۰ نگهداری می‌شود.

۶- کنزالمعارف

از آن در هدیه الملوک نام برده شده است و تاکنون نسخه‌ای از آن شناسایی نشده است.

۷- مجمع الحجج در فقه

مؤلف از این اثر در اثر دیگرش آثارالاصفی یاد کرده و نسخه‌ای از آن سراغ نداریم و به تبع اطلاعاتی نیز.

خدمات و آثار ماندگار

از خدمات ارزنده ایشان احداث مسجد خواجه نصیرالدین طوسی - مشهور به مسجد نصیر - واقع در خیابان قدس نجف‌آباد است. مرحوم سید هاشم زمین این مسجد را از مال شخصی خود خریداری کرده است و با مکتبی که داشته - که در آن روزگار موقعیت مالی ایشان خوب بوده - خود به ساخت این مسجد اقدام کرده است. مرحوم سید هاشم خودش از بنایی اطلاع خوبی داشته است و معمار مسجد، خودش بوده است

و شبستان مسجد را خودشان احداث کردند. پس از ایشان پسرشان سید مصطفی ایوان آفتاب رو و ایوان جنوبی را نیز ساختند.^۱ در زمان مرحوم آیت الله سید ناصرالدین حجت کاشی کارهای ایوان شمالی و ایوان غربی و حوض خانه انجام می گیرد و پس از ایشان نیز مرحوم حجت الاسلام حاج سید حسن حجت مناره ها و سردر مسجد را می سازند و کاشی کاری های ایوان جنوبی را انجام می دهند.

مرحوم آقا سید هاشم بر این مسجد هفت مغازه وقف می کنند که در ضلع جنوبی مسجد و در خیابان قدس واقع است.

همچنین احداث چاه آب و سقاخانه که در آن روزگار از نیازهای ضروری مردم بوده و اهمیت بسزایی داشته در کنار مسجد در خیابان قدس نیز از خدمات مرحوم سید هاشم حسینی نجف آبادی است.

یکی دیگر از خدمات مرحوم سید هاشم نجف آبادی بنیان حمام عمومی نصیر بوده است که در همین محله و خیابان قدس شرقی نجف آباد قرار دارد. سنگ بنای اولی این حمام با ایشان بوده و پس از ایشان آیت الله سید ناصرالدین حجت نجف آبادی به تکمیل آن پرداخته و برای اینکه رضا شاه در آن دخل و تصرفی نکند و موقوفه را تصاحب نکنند، به نام خودشان ثبت دادند و پس از آن این حمام نیز وقف گردید.^۲

فرزندان سید هاشم

از مرحوم سید هاشم حسینی، چهار فرزند را سراغ داریم که در اینجا ذکر می کنیم.

۱- حکیم سید ناصرالدین حجت نجف آبادی؛ این بزرگ همان است که در مجموعه میراث حوزه علمیه اصفهان، دفتر چهارم از او دیوان قدریه را به چاپ رسانده ایم و شرح احوالات او را در ابتدای آن آورده ایم.^۳

۱- مصاحبه با سید محمدعلی حجت نجف آبادی در ۱۳۹۲/۱۰/۲۹.

۲- مصاحبه با سید محمدعلی حجت نجف آبادی در ۱۳۹۳/۴/۲۱.

۳- همان.

۲- سید مصطفی حجت: ایشان نیز اهل علم بوده است و دارای پنج فرزند به نام‌های آغابیگم، زهرا بیگم، ساره بیگم، مریم بیگم و سید حسن بوده است و دو فرزند اول ایشان از همسری بوده که در روستای باغ وحش داشته است. این روستا و روستاهای اطراف آن از جمله اشترگان امروز به ایمان شهر شناخته می‌شوند. سه فرزند بعدی نیز از همسر نجف آبادی ایشان بوده است. ساره بیگم که دختر بزرگ همسر نجف آبادی ایشان بوده است بسیار زیبا بوده و یاغی‌ها می‌خواستند این دختر را از پدرش بگیرند که ایشان هم مقاومت کرده، و راضی به ازدواج دخترش با یاغی‌ها نشده است. سرانجام ایشان در سال ۱۲۹۲ قمری در دفاع از ناموس خویش در سن ۴۲ سالگی جان خویش و دخترش ساره بیگم را در این دفاع غیرتمندانه از دست داد و می‌توانیم بگوییم شهید شده است، چرا که مرگی که در دفاع از ناموس باشد شهادت است.

۳- سید رکن‌الدین: این فرزند با سید ناصرالدین از یک شکم بوده و دو قلو بوده‌اند و بیش از ۶ ماه عمر نکرد و در همان سن کودکی فوت کرد.

۴- شاه بیگم؛ او تنها دختر مرحوم سید هاشم است و شوهرش حاج محمد اسماعیل حجتی بوده است و نوادگان ایشان هم اکنون در نجف آباد هستند. این بانو در حدود سال ۱۲۵۵ قمری متولد شده‌اند و در کهولت سن بدرود حیات گفته است.^۱

درگذشت

مرحوم سید محمد هاشم حسینی نجف آبادی در یکشنبه دوم جمادی الاولی ۱۳۱۱ قمری بدرود حیات گفتند و در مسجد خودش، مسجد نصیر در مقبره‌ای خانوادگی که خود آن را احداث کرده بودند به خاک سپرده شد. روانش شاد و روحش با اجداد طاهرینش محشور باد.

تمجید از آصف الدوله و مبانی آن

یکی از مباحث مهم تاریخی تقرّب و نزدیکی جستن عالمان به دربار سلاطین و تمجیدها و تعاریفی است که عالمان همواره در کتابهای خود از شاهان و دولتمردان و سیاستمداران داشته‌اند. و در همین راستا انگیزه تقرّب علما به دربار یا چرایی این ارتباط و تمجیدها همواره مطرح بوده است.

در شریعت اسلام از زمان رسول الله ﷺ و دوران اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام این مسئله مطرح و راهکارهای آن به خوبی و درستی طرح گردیده است و ابعاد آن واکاوی شده است. «تقیّه» که در واقع یک تاکتیک و سلاح برنده برای حفظ جان و مال و ناموس و آبروی مؤمنان بوده در اسلام از واجبات شمرده شده است و تعبیری همچون «مَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ لَا دِينَ لَهُ»^۱ و «إِنَّ التَّقِيَّةَ دِينِي وَ دِينُ آبَائِي»^۲ و امثال آن اهمیت آن را طرح کرده است.

تقیّه به معنی اظهار کلام یا رفتاری غیر از آنچه که اعتقاد واقعی شخص است به خاطر حفظ جان، مال و یا آبرو و یا به دست آوردن چیزی که به مصلحت جامعه و دین آن شخص است.

تقیّه یک تغییر روش و شیوه عمل است که شخص بتواند خود را در شرایط مختلف حفظ کند.

این اصل مهم دینی باعث گردیده است بزرگان شیعه بتوانند بسیاری از آثار و نوشته‌ها و نیز شخصیت‌ها و حتی شهرها و مناطق را با آن حفظ کنند.

هنگامی که عمار را زیر شکنجه مجبور کردند به پیامبر ناسزا بگویند با چشمانی اشکبار به خدمت رسول خدا آمد و حکایت گفتار ناشایست خود را با شرمساری برای

۱- فقه الرضا علیه السلام، ص ۳۳۸، باب حق النفوس، حدیث ۸۹.

۲- وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱۰، باب وجوب التقیه مع الخوف...، حدیث ۲۴؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۵، باب التقیه، حدیث ۳۱.

پیامبر بیان کرد و پیامبر رافت و مهربانی به او فرمود: ای عمار اگر باز هم در حوادث روزگار در تنگنا قرار گرفتی و چنین توانستی خود را نجات دهی، چنین کن و خود را خلاص کن که خداوند این را بر تو جرمی نمی نویسد.

این کلام هنگامی صادر شد که امین وحی بر پیامبر نازل شد و این آیه را بر پیامبر در تأیید صداقت عمار هدیه آورد که: «إِلَّا مَنْ أَثَرَةٍ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»^۱ هر چه زمان از عصر پیامبر فاصله گرفت و وارد دوران اهل بیت علیهم السلام شد، تقیه و ضرورت حفظ جان و مال و ناموس شیعه بیشتر احساس شد و اهل بیت یاران خویش را به حفظ خود با سلاح تقیه دعوت کردند تا دعوت و دعوت گران بمانند و زمینه و زمانه ترویج آخرین آئین یکتاپرستی همواره باقی باشد و مصباح دیانت فروغی دو چندان گیرد.

پس از دوران اهل بیت علیهم السلام شاگردان مکتب آن بزرگواران با همین روش به دربار سلاطین راه یافتند و نه تنها خود باخته زر و زیور حکومتیان نشدند که آنان را دل باخته مکتب و آئین خویش کردند. و از ثروت آنان برای ترویج و تشیید مبانی دیانت استفاده بردند. از این دسته از عالمان شیعه که بزرگان و مفاخر شیعه در میان آنان هستند می توان به: خواجه نصیرالدین طوسی، سید مرتضی، سید بن طاووس، علامه حلی، شیخ بهائی، محقق ثانی، فیض کاشانی، علامه مجلسی و دیگران نام برد.

حضرت امام خمینی ره در برابر عده ای بی اطلاع و سطحی نگر و یا مغرض که عمل این دسته از عالمان را تقبیح و مذمت می کردند و تیغ تیز ملامت را بر گلوی شریعت می نهادند و تیر زهر آلود خود را به سوی عالمان شیعه نشانه رفته بودند، فرمودند:

از عصرهای اول اسلام تا حالا... ما می بینیم که این اسلام را به همه ابعادش روحانیون حفظ کرده اند، به همه ابعادش یعنی معارفش را روحانی حفظ کرده است، فلسفه اش را روحانی حفظ کرده است، اخلاقش را روحانی حفظ کرده است، فقه اش را روحانی حفظ کرده است، احکام سیاسیش را روحانی حفظ کرده است. همه اینها با

زحمتهای طاقت فرسای روحانیین محفوظ شده است. تمام ابعادی که اسلام دارد و قرآن دارد، آن مقداری که در خور فهم بشر است. تمام اینها را این جماعت عمامه به سر به قول این آقایان درست کرده‌اند. یک طایفه‌ای از علما، اینها گذشت کرده‌اند از یک مقاماتی و متصل شده‌اند به یک سلاطینی، با اینکه می‌دیدند که مردم مخالفند، لکن برای ترجیح دیانت و ترویج تشیع اسلامی و ترویج مذهب حق، اینها متصل شده‌اند به یک سلاطینی و این سلاطین را وادار کرده‌اند - خواهی نخواهی - برای ترویج مذهب دیانت، مذهب تشیع. اینها آخوند درباری نبودند، این اشتباهی است که بعضی از نویسندگان ما می‌کنند.

نباید کسی تا به گوشش خورد که مثلاً مجلسی رضوان الله علیه محقق ثانی رضوان الله علیه نمی‌دانم شیخ بهایی رضوان الله علیه با سلاطین روابط داشتند و می‌رفتند سراغ اینها، همراهی‌شان می‌کردند، خیال کند که اینها مانده بودند برای جاه و عزت و احتیاج داشتند به اینکه سلطان حسین و شاه عباس به آنها عنایتی بکنند، این حرف‌ها نبوده در کار آنها، گذشت کردند، یک مجاهده نفسانی کرده‌اند برای اینکه این مذهب را به وسیله آنها به دست آنها در یک محیطی که اجازه می‌گرفتند که شش ماه دیگر اجازه بدهید ما حضرت امیر را سب بکنیم!!! اینها در یک همچو محیطی که سب حضرت امیر اینطوری‌ها بوده و رایج بوده و از مذهب تشیع هیچ خبری نبوده اینها رفته‌اند مجاهده کرده‌اند.

در زمان ائمه هم بودند، علی بن یقطین از وزرا بود، حضرت امیر بیست و چند سال به واسطه مصالح عالیة اسلام در نماز اینها رفت، سایر ائمه علیهم‌السلام هم گاهی مسالمت می‌کردند.^۱

یکی از روش‌های دیگری که دانشمندان از پرتو همین تفکر آسمانی استنباط و اتخاذ کردند، نوشتن آثار به نام سلاطین و پادشاهان و نیز تقدیم آثار به حکمرانان

وامیران بوده است. این کار سهم بزرگی در حفظ آثار آنان داشته است و زمینه ساز رشد و ماندگاری آثار آنان را فراهم کرده است.

این آثار بر اساس مبانی دینی به نگارش درآمده و حاوی معارف و فرهنگ شیعی است که پادشاهان خود را وظیفه مند دانسته اند تا آنان را ترویج کنند. تقدیر الهی در این حرکت ظریف و مدبرانه چنین رقم خورد که آثاری که در مبانی اعتقادی و عملی مخالف بسیاری از امور و فعالیت های پادشاهان بود، با ثروت آنان و به دست خود آنان ترویج و تکثیر و عرضه گردید.

رساله آثار الاصفی که در واقع به نام آصف الدوله تألیف گردیده است بر همین مبنا به نگارش درآمده است و از این رو این عالمان نه تنها قابل سرزنش نیستند، بلکه به دلیل این تدابیر حکیمانه سزاوار تمجید و تکریم هستند. لعل الله يحدث بعد ذلك امر که این کمترین در گذشته های دور علاقه ای به این موضوع داشته و مقدمات تدوین یک پژوهش کامل در این زمینه را فراهم کرده است و امید که این رساله انگیزه ای شود برای تکمیل و تدوین نهایی آن برگه ها و پژوهش ناتمام.

لطافت شعر آئینی آقا سید هاشم حسینی

از زیبایی های آثار تفسیری آقا سید هاشم حسینی نجف آبادی، ذوق شعری و لطافت شعر آئینی اوست. او در پایان هر مجلس و تفسیر هر آیه به رسم اهل موعظت، گریزی به حادثه خونبار عاشورا زده و اشعاری با سوز و گداز در وصف حادثه عاشورا سروده است و نیز ذکری از مصائب دیگر ائمه معصومین کرده و اشعاری را در مصائب آن بزرگواران سروده است.

این اشعار مجموعه ای گرانبها و ارزنده در شعر آئینی منطقه ماست. ذوق روان و استفاده از ترکیب های زیبا و انسجام شعر او، حلاوتی دوچندان به اشعار او بخشیده است. هر چند جانمایه های ضعیف تاریخی نیز در مضامین شعر او موجود است، امّا

صفای ضمیر و هماهنگی ترکیب‌ها و تشبیهات و استعارات در شعر او از نکات قابل توجه است.

وی اغلب اشعار خود را خطاب به آصف الدوله سروده و به نوعی در واگویی این درد جانسوز آصف الدوله را طرف سخن خویش قرار داده است.

در جایی می‌گوید:

یک سلیمان، صد هزاران اهرمن	آن همه تیغ سنان و یک بدن
آن لب خشکیده و آن جسم پاک	آن تن غلطان بخون بر روی خاک
سر نهاده از غریبی بر تراب	سبط پیغمبر وصی بو تراب

یا می‌فرماید:

آصفا بودی کجا ای شهریار	تا ببینی ظلم بی حد و شمار
کز گروه شامی [و] کوفی رسید	بر حسین آن کشته قوم عنید
بر زمین بنهاد آن یک روی او	کافری زد نیزه بر پهلوی او
آن یکی برد از جفا عمامه‌اش	مشرکی کند از برش دراعه‌اش
گشت تاراج حوادث پیرهن	مانده عریان، تن برهنه، بی کفن
یک طرف گرمی ز حرّ آفتاب	یک طرف سوزان هوا هم چون تراب
جسم شه تفسیده در آن سرزمین	مانده غرق خون شه دنیا و دین

سبک تفسیری آقا سید محمد هاشم

در میان آثار تفسیری عالمان شیعه تفاسیری با سبک‌های گوناگون به رشته تحریر درآمده است. از سبک آیه به آیه و تفسیر قرآن به قرآن تا تفسیر روایی و مأثور و از تفسیرهای سبک ادبی تا تفاسیر عرفانی و سبک عقلی و استدلالی همه از مبانی مختلف و مشرب‌های گوناگون عالمان مسلمان است که در نگارش‌ها و نگرش‌های تفسیری آنها رخ نموده است. وقوف بر سبک‌های تفسیری تأثیر بسزایی در فهم دقیق تر و بررسی و تحلیل جامع تر از دستاوردهای قرآنی است.

تفسیر حاضر، تفسیری بر سبک روایی و مأثور است که برای تبیین آیات الهی به روایات بیشتر توجه دارد و توضیحات کوتاهی نیز مؤلف در جای جای اثر از خود آورده است. این روش تفسیری در دو اثر تفسیری دیگرش یعنی تحفة الشریعه در تفسیر سورة حدید و هدیة الملوك تفسیر سورة الرحمن نیز پی گرفته شده است.

روش تحقیق رساله

از مرحوم سید محمد هاشم حسینی هفت اثر به ثبت رسیده است که از این تعداد سه اثر دارای نسخه خطی می باشد که هر سه در تفسیر می باشد و تنها نسخه های این اثر نیز در کتابخانه فرزندان آیت الله سید ناصرالدین حجت نجف آبادی بوده و چنانچه گفتیم هم اکنون در کتابخانه آیت الله حججی نگهداری می شود. از آنجا که ایشان از شاگردان مرحوم حاج سید اسدالله شفتی بوده و درباره حیات علمی ایشان هیچ کاری صورت انجام نپذیرفته بود و به خصوص احیای آثار قرآنی نسبت به دیگر آثار علوم اسلامی از اهتمام ویژه ای برخوردار بود به تحقیق و تصحیح این رساله شریف اقدام گردید.

نسخه منحصر به فرد این رساله شریف در کتابخانه آیت الله حاج شیخ احمد حججی نجف آباد در زمره کتابهای کتابخانه وقفی مرحوم آیت الله سید ناصرالدین حجت نجف آبادی نگهداری می شود و در فهرست کتابخانه آیت الله حججی به شماره ۱۲۸ معرفی گردیده است.

در تصحیح این رساله روش متداول در تصحیح نسخه های خطی را پیش گرفته ایم و پس از مقابله آغازین و تقویم النص به مستند سازی آیات و روایات و نقل قول ها پرداخته ایم و برای مباحث مختلف طرح شده در رساله عنوان گذاری کرده ایم تا راه یافتن به مطالب آسان تر گردد. پس از این به ویرایش نهایی اثر پرداخته ایم و در پایان به نگارش مقدمه رساله در معرفی مؤلف و مطالب لازم به توضیح پرداخته ایم.

امید است این اثر تفسیری از کتاب الله عزیز موجب نورانیت دل ها گردد و قدمی در راه ترویج معارف قرآن باشد و توشه ای برای روز بی توشه. آمین.

صفة مع انه غنيرة امراة ١٢٠ ووصفها ١٢١ و١٢٢ و١٢٣ و١٢٤ و١٢٥ و١٢٦ و١٢٧ و١٢٨ و١٢٩ و١٣٠ و١٣١ و١٣٢ و١٣٣ و١٣٤ و١٣٥ و١٣٦ و١٣٧ و١٣٨ و١٣٩ و١٤٠ و١٤١ و١٤٢ و١٤٣ و١٤٤ و١٤٥ و١٤٦ و١٤٧ و١٤٨ و١٤٩ و١٥٠ و١٥١ و١٥٢ و١٥٣ و١٥٤ و١٥٥ و١٥٦ و١٥٧ و١٥٨ و١٥٩ و١٦٠ و١٦١ و١٦٢ و١٦٣ و١٦٤ و١٦٥ و١٦٦ و١٦٧ و١٦٨ و١٦٩ و١٧٠ و١٧١ و١٧٢ و١٧٣ و١٧٤ و١٧٥ و١٧٦ و١٧٧ و١٧٨ و١٧٩ و١٨٠ و١٨١ و١٨٢ و١٨٣ و١٨٤ و١٨٥ و١٨٦ و١٨٧ و١٨٨ و١٨٩ و١٩٠ و١٩١ و١٩٢ و١٩٣ و١٩٤ و١٩٥ و١٩٦ و١٩٧ و١٩٨ و١٩٩ و٢٠٠ و٢٠١ و٢٠٢ و٢٠٣ و٢٠٤ و٢٠٥ و٢٠٦ و٢٠٧ و٢٠٨ و٢٠٩ و٢١٠ و٢١١ و٢١٢ و٢١٣ و٢١٤ و٢١٥ و٢١٦ و٢١٧ و٢١٨ و٢١٩ و٢٢٠ و٢٢١ و٢٢٢ و٢٢٣ و٢٢٤ و٢٢٥ و٢٢٦ و٢٢٧ و٢٢٨ و٢٢٩ و٢٣٠ و٢٣١ و٢٣٢ و٢٣٣ و٢٣٤ و٢٣٥ و٢٣٦ و٢٣٧ و٢٣٨ و٢٣٩ و٢٤٠ و٢٤١ و٢٤٢ و٢٤٣ و٢٤٤ و٢٤٥ و٢٤٦ و٢٤٧ و٢٤٨ و٢٤٩ و٢٥٠ و٢٥١ و٢٥٢ و٢٥٣ و٢٥٤ و٢٥٥ و٢٥٦ و٢٥٧ و٢٥٨ و٢٥٩ و٢٦٠ و٢٦١ و٢٦٢ و٢٦٣ و٢٦٤ و٢٦٥ و٢٦٦ و٢٦٧ و٢٦٨ و٢٦٩ و٢٧٠ و٢٧١ و٢٧٢ و٢٧٣ و٢٧٤ و٢٧٥ و٢٧٦ و٢٧٧ و٢٧٨ و٢٧٩ و٢٨٠ و٢٨١ و٢٨٢ و٢٨٣ و٢٨٤ و٢٨٥ و٢٨٦ و٢٨٧ و٢٨٨ و٢٨٩ و٢٩٠ و٢٩١ و٢٩٢ و٢٩٣ و٢٩٤ و٢٩٥ و٢٩٦ و٢٩٧ و٢٩٨ و٢٩٩ و٣٠٠ و٣٠١ و٣٠٢ و٣٠٣ و٣٠٤ و٣٠٥ و٣٠٦ و٣٠٧ و٣٠٨ و٣٠٩ و٣١٠ و٣١١ و٣١٢ و٣١٣ و٣١٤ و٣١٥ و٣١٦ و٣١٧ و٣١٨ و٣١٩ و٣٢٠ و٣٢١ و٣٢٢ و٣٢٣ و٣٢٤ و٣٢٥ و٣٢٦ و٣٢٧ و٣٢٨ و٣٢٩ و٣٣٠ و٣٣١ و٣٣٢ و٣٣٣ و٣٣٤ و٣٣٥ و٣٣٦ و٣٣٧ و٣٣٨ و٣٣٩ و٣٤٠ و٣٤١ و٣٤٢ و٣٤٣ و٣٤٤ و٣٤٥ و٣٤٦ و٣٤٧ و٣٤٨ و٣٤٩ و٣٥٠ و٣٥١ و٣٥٢ و٣٥٣ و٣٥٤ و٣٥٥ و٣٥٦ و٣٥٧ و٣٥٨ و٣٥٩ و٣٦٠ و٣٦١ و٣٦٢ و٣٦٣ و٣٦٤ و٣٦٥ و٣٦٦ و٣٦٧ و٣٦٨ و٣٦٩ و٣٧٠ و٣٧١ و٣٧٢ و٣٧٣ و٣٧٤ و٣٧٥ و٣٧٦ و٣٧٧ و٣٧٨ و٣٧٩ و٣٨٠ و٣٨١ و٣٨٢ و٣٨٣ و٣٨٤ و٣٨٥ و٣٨٦ و٣٨٧ و٣٨٨ و٣٨٩ و٣٩٠ و٣٩١ و٣٩٢ و٣٩٣ و٣٩٤ و٣٩٥ و٣٩٦ و٣٩٧ و٣٩٨ و٣٩٩ و٤٠٠ و٤٠١ و٤٠٢ و٤٠٣ و٤٠٤ و٤٠٥ و٤٠٦ و٤٠٧ و٤٠٨ و٤٠٩ و٤١٠ و٤١١ و٤١٢ و٤١٣ و٤١٤ و٤١٥ و٤١٦ و٤١٧ و٤١٨ و٤١٩ و٤٢٠ و٤٢١ و٤٢٢ و٤٢٣ و٤٢٤ و٤٢٥ و٤٢٦ و٤٢٧ و٤٢٨ و٤٢٩ و٤٣٠ و٤٣١ و٤٣٢ و٤٣٣ و٤٣٤ و٤٣٥ و٤٣٦ و٤٣٧ و٤٣٨ و٤٣٩ و٤٤٠ و٤٤١ و٤٤٢ و٤٤٣ و٤٤٤ و٤٤٥ و٤٤٦ و٤٤٧ و٤٤٨ و٤٤٩ و٤٥٠ و٤٥١ و٤٥٢ و٤٥٣ و٤٥٤ و٤٥٥ و٤٥٦ و٤٥٧ و٤٥٨ و٤٥٩ و٤٦٠ و٤٦١ و٤٦٢ و٤٦٣ و٤٦٤ و٤٦٥ و٤٦٦ و٤٦٧ و٤٦٨ و٤٦٩ و٤٧٠ و٤٧١ و٤٧٢ و٤٧٣ و٤٧٤ و٤٧٥ و٤٧٦ و٤٧٧ و٤٧٨ و٤٧٩ و٤٨٠ و٤٨١ و٤٨٢ و٤٨٣ و٤٨٤ و٤٨٥ و٤٨٦ و٤٨٧ و٤٨٨ و٤٨٩ و٤٩٠ و٤٩١ و٤٩٢ و٤٩٣ و٤٩٤ و٤٩٥ و٤٩٦ و٤٩٧ و٤٩٨ و٤٩٩ و٥٠٠ و٥٠١ و٥٠٢ و٥٠٣ و٥٠٤ و٥٠٥ و٥٠٦ و٥٠٧ و٥٠٨ و٥٠٩ و٥١٠ و٥١١ و٥١٢ و٥١٣ و٥١٤ و٥١٥ و٥١٦ و٥١٧ و٥١٨ و٥١٩ و٥٢٠ و٥٢١ و٥٢٢ و٥٢٣ و٥٢٤ و٥٢٥ و٥٢٦ و٥٢٧ و٥٢٨ و٥٢٩ و٥٣٠ و٥٣١ و٥٣٢ و٥٣٣ و٥٣٤ و٥٣٥ و٥٣٦ و٥٣٧ و٥٣٨ و٥٣٩ و٥٤٠ و٥٤١ و٥٤٢ و٥٤٣ و٥٤٤ و٥٤٥ و٥٤٦ و٥٤٧ و٥٤٨ و٥٤٩ و٥٥٠ و٥٥١ و٥٥٢ و٥٥٣ و٥٥٤ و٥٥٥ و٥٥٦ و٥٥٧ و٥٥٨ و٥٥٩ و٥٦٠ و٥٦١ و٥٦٢ و٥٦٣ و٥٦٤ و٥٦٥ و٥٦٦ و٥٦٧ و٥٦٨ و٥٦٩ و٥٧٠ و٥٧١ و٥٧٢ و٥٧٣ و٥٧٤ و٥٧٥ و٥٧٦ و٥٧٧ و٥٧٨ و٥٧٩ و٥٨٠ و٥٨١ و٥٨٢ و٥٨٣ و٥٨٤ و٥٨٥ و٥٨٦ و٥٨٧ و٥٨٨ و٥٨٩ و٥٩٠ و٥٩١ و٥٩٢ و٥٩٣ و٥٩٤ و٥٩٥ و٥٩٦ و٥٩٧ و٥٩٨ و٥٩٩ و٦٠٠ و٦٠١ و٦٠٢ و٦٠٣ و٦٠٤ و٦٠٥ و٦٠٦ و٦٠٧ و٦٠٨ و٦٠٩ و٦١٠ و٦١١ و٦١٢ و٦١٣ و٦١٤ و٦١٥ و٦١٦ و٦١٧ و٦١٨ و٦١٩ و٦٢٠ و٦٢١ و٦٢٢ و٦٢٣ و٦٢٤ و٦٢٥ و٦٢٦ و٦٢٧ و٦٢٨ و٦٢٩ و٦٣٠ و٦٣١ و٦٣٢ و٦٣٣ و٦٣٤ و٦٣٥ و٦٣٦ و٦٣٧ و٦٣٨ و٦٣٩ و٦٤٠ و٦٤١ و٦٤٢ و٦٤٣ و٦٤٤ و٦٤٥ و٦٤٦ و٦٤٧ و٦٤٨ و٦٤٩ و٦٥٠ و٦٥١ و٦٥٢ و٦٥٣ و٦٥٤ و٦٥٥ و٦٥٦ و٦٥٧ و٦٥٨ و٦٥٩ و٦٦٠ و٦٦١ و٦٦٢ و٦٦٣ و٦٦٤ و٦٦٥ و٦٦٦ و٦٦٧ و٦٦٨ و٦٦٩ و٦٧٠ و٦٧١ و٦٧٢ و٦٧٣ و٦٧٤ و٦٧٥ و٦٧٦ و٦٧٧ و٦٧٨ و٦٧٩ و٦٨٠ و٦٨١ و٦٨٢ و٦٨٣ و٦٨٤ و٦٨٥ و٦٨٦ و٦٨٧ و٦٨٨ و٦٨٩ و٦٩٠ و٦٩١ و٦٩٢ و٦٩٣ و٦٩٤ و٦٩٥ و٦٩٦ و٦٩٧ و٦٩٨ و٦٩٩ و٧٠٠ و٧٠١ و٧٠٢ و٧٠٣ و٧٠٤ و٧٠٥ و٧٠٦ و٧٠٧ و٧٠٨ و٧٠٩ و٧١٠ و٧١١ و٧١٢ و٧١٣ و٧١٤ و٧١٥ و٧١٦ و٧١٧ و٧١٨ و٧١٩ و٧٢٠ و٧٢١ و٧٢٢ و٧٢٣ و٧٢٤ و٧٢٥ و٧٢٦ و٧٢٧ و٧٢٨ و٧٢٩ و٧٣٠ و٧٣١ و٧٣٢ و٧٣٣ و٧٣٤ و٧٣٥ و٧٣٦ و٧٣٧ و٧٣٨ و٧٣٩ و٧٤٠ و٧٤١ و٧٤٢ و٧٤٣ و٧٤٤ و٧٤٥ و٧٤٦ و٧٤٧ و٧٤٨ و٧٤٩ و٧٥٠ و٧٥١ و٧٥٢ و٧٥٣ و٧٥٤ و٧٥٥ و٧٥٦ و٧٥٧ و٧٥٨ و٧٥٩ و٧٦٠ و٧٦١ و٧٦٢ و٧٦٣ و٧٦٤ و٧٦٥ و٧٦٦ و٧٦٧ و٧٦٨ و٧٦٩ و٧٧٠ و٧٧١ و٧٧٢ و٧٧٣ و٧٧٤ و٧٧٥ و٧٧٦ و٧٧٧ و٧٧٨ و٧٧٩ و٧٨٠ و٧٨١ و٧٨٢ و٧٨٣ و٧٨٤ و٧٨٥ و٧٨٦ و٧٨٧ و٧٨٨ و٧٨٩ و٧٩٠ و٧٩١ و٧٩٢ و٧٩٣ و٧٩٤ و٧٩٥ و٧٩٦ و٧٩٧ و٧٩٨ و٧٩٩ و٨٠٠ و٨٠١ و٨٠٢ و٨٠٣ و٨٠٤ و٨٠٥ و٨٠٦ و٨٠٧ و٨٠٨ و٨٠٩ و٨١٠ و٨١١ و٨١٢ و٨١٣ و٨١٤ و٨١٥ و٨١٦ و٨١٧ و٨١٨ و٨١٩ و٨٢٠ و٨٢١ و٨٢٢ و٨٢٣ و٨٢٤ و٨٢٥ و٨٢٦ و٨٢٧ و٨٢٨ و٨٢٩ و٨٣٠ و٨٣١ و٨٣٢ و٨٣٣ و٨٣٤ و٨٣٥ و٨٣٦ و٨٣٧ و٨٣٨ و٨٣٩ و٨٤٠ و٨٤١ و٨٤٢ و٨٤٣ و٨٤٤ و٨٤٥ و٨٤٦ و٨٤٧ و٨٤٨ و٨٤٩ و٨٥٠ و٨٥١ و٨٥٢ و٨٥٣ و٨٥٤ و٨٥٥ و٨٥٦ و٨٥٧ و٨٥٨ و٨٥٩ و٨٦٠ و٨٦١ و٨٦٢ و٨٦٣ و٨٦٤ و٨٦٥ و٨٦٦ و٨٦٧ و٨٦٨ و٨٦٩ و٨٧٠ و٨٧١ و٨٧٢ و٨٧٣ و٨٧٤ و٨٧٥ و٨٧٦ و٨٧٧ و٨٧٨ و٨٧٩ و٨٨٠ و٨٨١ و٨٨٢ و٨٨٣ و٨٨٤ و٨٨٥ و٨٨٦ و٨٨٧ و٨٨٨ و٨٨٩ و٨٩٠ و٨٩١ و٨٩٢ و٨٩٣ و٨٩٤ و٨٩٥ و٨٩٦ و٨٩٧ و٨٩٨ و٨٩٩ و٩٠٠ و٩٠١ و٩٠٢ و٩٠٣ و٩٠٤ و٩٠٥ و٩٠٦ و٩٠٧ و٩٠٨ و٩٠٩ و٩١٠ و٩١١ و٩١٢ و٩١٣ و٩١٤ و٩١٥ و٩١٦ و٩١٧ و٩١٨ و٩١٩ و٩٢٠ و٩٢١ و٩٢٢ و٩٢٣ و٩٢٤ و٩٢٥ و٩٢٦ و٩٢٧ و٩٢٨ و٩٢٩ و٩٣٠ و٩٣١ و٩٣٢ و٩٣٣ و٩٣٤ و٩٣٥ و٩٣٦ و٩٣٧ و٩٣٨ و٩٣٩ و٩٤٠ و٩٤١ و٩٤٢ و٩٤٣ و٩٤٤ و٩٤٥ و٩٤٦ و٩٤٧ و٩٤٨ و٩٤٩ و٩٥٠ و٩٥١ و٩٥٢ و٩٥٣ و٩٥٤ و٩٥٥ و٩٥٦ و٩٥٧ و٩٥٨ و٩٥٩ و٩٦٠ و٩٦١ و٩٦٢ و٩٦٣ و٩٦٤ و٩٦٥ و٩٦٦ و٩٦٧ و٩٦٨ و٩٦٩ و٩٧٠ و٩٧١ و٩٧٢ و٩٧٣ و٩٧٤ و٩٧٥ و٩٧٦ و٩٧٧ و٩٧٨ و٩٧٩ و٩٨٠ و٩٨١ و٩٨٢ و٩٨٣ و٩٨٤ و٩٨٥ و٩٨٦ و٩٨٧ و٩٨٨ و٩٨٩ و٩٩٠ و٩٩١ و٩٩٢ و٩٩٣ و٩٩٤ و٩٩٥ و٩٩٦ و٩٩٧ و٩٩٨ و٩٩٩ و١٠٠٠

بسم الله الرحمن الرحيم وجلست عينا
 فحمدك يا من شهدت بوجدانيك السما والنز
 بالكو الكمال والنورة ونشكر الله يا من اقربت برؤيتك
 ارضي العالم وبالهبتك سنة الرسول فاطمة وبقره ليلتك
 وجود الاشياء دلالات واخوة ونصلي ونسلم على نبيك الانبي
 الهامني التي انزلت عليه القرآن بلسان عربي مبين

بشرا

بسم الله الرحمن الرحيم و به استعين

نحمدك اللهم يا من شهدت بوحدانيتك السماء المزيّنة بالكواكب المنوّرة و نشكرك
اللهم يا من أقرّت بربوبيتك أرض الحاملة و بالهيتك سنة الرسول الناطقة^١ و بفردانيتك
وجود الأشياء دلائل واضحة. و نصلي و نسلّم على نبيّك الأُمّي الهاشمي الذي أنزلت
عليه القرآن بلسان عربي مبين و جعلته بشيرا للمؤمنين و نذيرا للملحدين و اصطفيته
على تبليغ رسالتك من الأوّلين و الآخرين، و على أخيه و صهره و وصيّهِ الذي جعلته
قرآنا ناطقا و إماما مبينا، و على سائر أهل بيته الذين أذهبت عنهم الرجس و طهّرتهم
تطهيرا.

چنين گوید تراب نعال علماء و افقر و احقر سلسله فضلاء، هاشم بن حسين الحسيني
السّاكن في قرية الاشترجان من قراء اللّنجان من بلوك الإصفهان كه: چون حسب الحكم
محکم لازم الاطاعة سرکار حجة الإسلام قبله الانام نايب الإمام خاتم المجتهدين و سيد
العلماء الموحّدين سمي جدّه ابن عم سيد المرسلين الحاج سيد اسدالله بن مرحمت
و غفران پناه، جنّت و رضوان آرامگاه، حجة الإسلام ملاذ الانام، معاذ الخاصّ و العام،
افقه [٢] الفقهاء و اعلم العلماء، سيد المجتهدين و خاتم المحقّقين، الحاج سيد محمدباقر
الشفّتي أعلى الله مقامه و توفّر الله تربته از نجف آباد اصفهان، وارد اشترجان لنجان شدم بعد از
آنکه در اين باره نيز تعليقه طليعه [ای] از جانب سرکار عظمت مدار، جلالت آثار،

آسمان وقار، امیرالامراء و نصیرالوزراء، انوشیروان الدوران و آصف الدهر و الزمان، الحاج آصف الدولة العلیة العالیة زیداجلاله و الطافه و عدله صادر گردیده که این حقیر فقیر در قراء متعلّق به ایشان بوده باشم به جهت ترویج دین مبین و نشر احکام سید المرسلین و از خان نعم ایشان هر صبح و شام دهن را آلوده سازم و خواطر پریشان را از پریشانی دهر آسوده نمایم، با خود خیال نمودم که بعد از مدتی که از الطاف بلنهایات ایشان خود را منتعم دیدم، باید زبان قلم را اندکی مترنم سازم من باب آنکه منعم را بر منعم حقی عظیم است، باید منعم از عهده شکر منعم - مهما ممکن - برآید و روزگار را به بطالت نگذراند، و تحفه‌ای که لایق باشد ارسال خدمت آن منعم بنماید علی قدر الوسع و الطاقة، و تحفه شخص ملا بجز کتاب و تصنیف و تألیف چیزی نیست، لهذا بر خود لازم دانستم که تحفه و هدیه به خط خود از تصنیفات و تألیفات خود، روانه خدمت آن شهریار زیداجلاله بنمایم، چون خود را و تصانیف خود را لایق این شخص بزرگ ندیدم، متمسک شدم به یکی از سور قرآن مجید ربّانی و فرقان حمید سبحانی و کلام الله را مخلوط به هدیه و تحفه خود نمودم که شاید [۳] به برکت کلام الله، تحفه حقیر مقبول درباران کامکار گردد و به وسیله همت ایشان این تحفه، تحفه روزگار گردد. لهذا سوره مبارکه جمعه را به جهت قرائت جمعه ایشان تفسیر نمودم از روی اختصار به قدر فهم و قابلیت خود، و آن را هدیه آن شهریار کامکار نمودم.

و این تصنیف و تألیف بعد از ظهور تصانیف و تألیفات چند است که از حقیر ظهور یافته، مثل «اعلام الفقهاء» در علم فقه و «کترالعرفان» در علم تفسیر و «مجمع الحجج» نیز در علم فقه که هر یک به لسان عربی مکتوب شده و هر یک از این سه کتاب مشتمل بر مجلدات است و از حوادث دوران و مکاره زمان در حیّز تعویق و تعطیل است، امید که به یاری خلاق عالم و نصرت خاتم المجتهدین، الحاج سید اسدالله روحی فداء و اعانت سرکار عظمت مدار، الحاج آصف الدولة زیداجلاله و بقای عمر و فراغت، این سه کتاب ناتمام، تمام شود در این اعانت و یاری ایشان ذخیره روز جزا و معاون یوم المعاد آن شهریار گردد.

و مرتب نمودم این کتاب را بر یک مقدمه و دوازده باب و این کتاب را هم مستی نمودم بعون الله بـ«آثار الأصفی»؛ امید که خلاق عالم، تفسیر این سوره را به قلم شکسته این بی مقدار ذخیره روز شمار گرداند و الله الموفق والمعين.

مقدمه: در بیان معنی جمعه و ثواب روز جمعه و فضل آن

[معنی کلمه سوره و جمعه]

السورة في اللغة^۱ طائفة من القرآن التي أقلها ثلاث آيات^۲؛ یعنی سوره در لغت به معنی طائفه [ای] از قرآن است و اقل آن سه آیه می باشد و سوره ای در قرآن نیست که سه آیه و چهار آیه کمتر [۴] باشد و معنی جمعه در لغت: «لا اجتماع الناس فيه»^۳ و في الحديث: «سميت الجمعة جمعة، لأن الله جمع فيها خلقه لولاية محمد ﷺ و وصيه في الميثاق فسماه يوم الجمعة»^۴، یعنی: جمعه را به آن جهت جمعه نامیدند برای آنکه مردم در آن روز جمع می شوند در مساجد به جهت نماز جمعه؛ و در حدیث وارد شده که: «جمعه به این جهت جمعه شد، برای اینکه خداوند جمع کرد خلق را در آن روز برای عهد و میثاق گرفتن به ولایت محمد ﷺ و وصی او در روز الست، پس نامید آن روز را جمعه».

۱- در نسخه: «الفة».

۲- الکشاف، ج ۱، ص ۲۳۹؛ تفسیر سورة مبارکه بقره؛ مجمع البحرين، ج ۲، ص ۴۵۲، ماده «سور».

۳- مفردات غریب القرآن، ص ۹۷، کتاب الجیم و ما يتصل بها؛ النهاية في غریب الحديث، ج ۱، ص ۲۹۷، باب الجیم مع المیم.

۴- الکافی، ج ۳، ص ۴۱۵، باب فضل يوم الجمعة و ليلته، حدیث ۷؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۷۷، باب وجوب تعظیم يوم الجمعة، حدیث ۷.

[فضیلت روز جمعه]

و اما فضیلت روز جمعه از حدّ تحریر و تقدیر تقریر بیرون است و اخبار در فضل آن بسیار وارد شده، بعضی از آن در این هدیه به سمع اشرف خواهد رسید.

روی الكليني عن علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن أبي بصير، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَيِّدُ الْأَيَّامِ يَضَاعَفُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ الْحَسَنَاتُ وَيَمْحُو^۱ فِيهِ السَّيِّئَاتُ وَ يَرْفَعُ فِيهِ الدَّرَجَاتُ وَ يَسْتَجِيبُ فِيهِ الدَّعَوَاتُ وَ يَكْشِفُ فِيهِ الْكُرْبَاتُ وَ يَقْضِي فِيهِ الْحَوَائِجَ الْعَظَامَ وَ هُوَ يَوْمٌ فِيهِ عِتْقَاءُ وَ طَلْقَاءُ مِنَ النَّارِ مَا دَعَا بِهِ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ وَ عَرَفَ حَقَّهُ وَ حَرَمَتَهُ إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَ مِنْ عِتْقَانِهِ وَ طَلْقَائِهِ مِنَ النَّارِ، فَإِنْ مَاتَ فِي يَوْمِهِ وَ لَيْلَتِهِ، مَاتَ شَهِيدًا وَ بَعَثَ آمِنًا وَ مَا اسْتَخَفَّ أَحَدٌ بِحَرَمَتِهِ وَ ضَيِّعَ حَقَّهُ إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَصْلِيَهُ نَارُ جَهَنَّمَ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ» [۵].^۲

یعنی: روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی طاب ثراه از علی بن محمد و او از سهل بن زیاد و او از ابی بصیر و ابی بصیر از جناب امام رضا عليه السلام که آن حضرت فرمودند که: فرمود رسول خدا ﷺ که: «به درستی که روز جمعه سید روزهاست، مضاعف می‌فرماید خداوند عزّوجلّ در روز جمعه حسنات را و محو می‌فرماید در آن روز گناهان را و بلند می‌گرداند در آن روز درجات را و مستجاب می‌گرداند در آن دعاها را و کشف می‌فرماید در آن کرب و همّ را و بر می‌آورد در آن حوائج را، و روز جمعه روزی است که در آن هست آزاد شدگان^۳ از آتش جهنّم و نیست کسی از خلق که دعا کند در آن روز و عارف باشد بحق آن و حرمت آن، مگر اینکه بر خداست که بگرداند او را از آزاد

۱- در نسخه: «یمحوا».

۲- الکافی، ج ۳، ص ۴۱۴، باب فضل يوم الجمعة و ليلته، حديث ۵؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۷۶، باب وجوب تعظيم يوم الجمعة، حديث ۴، با اختلاف کمی.

۳- در نسخه: «شده گان».

شدگان^۱ و رهانیده شدگان^۲ از آتش جهنم، پس اگر مُرد در روز جمعه یا شب جمعه، مرده است شهید و مبعوث می شود در روز قیامت در امان باری تعالی، و نیست کسی که استخفاف کند حرمت روز جمعه را و ضایع کند حق آن را، مگر آنکه بر خدا لازم است که برساند او را و گرفتار نماید او را به آتش جهنم، مگر اینکه توبه کند».

و روی أبي جعفر الطوسي قدس الله روحه، عن النبي ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَيِّدُ الْأَيَّامِ وَهُوَ يَوْمٌ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ يَوْمِ الْفِطْرِ وَ يَوْمِ الْأَضْحَى وَ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ: خَلَقَ اللَّهُ فِيهِ آدَمَ وَ اهْبِطَ اللَّهُ فِيهِ آدَمَ إِلَى الْأَرْضِ وَ فِيهِ تُوْفِيَ اللَّهُ آدَمَ وَ فِيهِ سَاعَةٌ لَا يَسْأَلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهَا أَحَدٌ شَيْئًا [۶] إِلَّا أَعْطَاهُ مَا لَمْ يَسْأَلْ حَرَامًا وَ مَا مِنْ مَلِكٍ مُقْرَبٍ وَ لَا سَمَاءٍ وَ لَا أَرْضٍ وَ لَا رِيَّاحٍ وَ لَا جِبَالٍ وَ لَا شَجَرٍ إِلَّا وَ هِيَ تَشْفِقُ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ»^۳.

یعنی: روایت کرده است شیخ طوسی از پیغمبر ﷺ که آن حضرت فرمودند که: «به درستی که روز جمعه سید روزهاست و بزرگتر است روز جمعه نزد خداوند از عید فطر و عید اضحی. و در روز جمعه است پنج خصلت: خلق کرد خداوند در آن آدم را و فرو فرستاد در روز جمعه آدم را به زمین و در آن روز وفات یافت آدم و در روز جمعه ساعتی است که سؤال نمی کند در آن ساعت احدی از مردم خداوند را مگر اینکه خداوند به او عطا می کند مسئول او را مادامی که سؤال نکند حرامی را و نیست ملکی مقرب و نه آسمان و نه زمین و نه بادهای و نه کوهها و نه درختها، مگر اینکه همه دوست دارند و طالب اند روز جمعه را».

و عن انس بن مالك، عن النبي ﷺ قَالَ: «إِنَّ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ وَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَرْبَعٌ وَ عَشْرُونَ سَاعَةً لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي كُلِّ سَاعَةٍ سِتْمِائَةُ أَلْفٍ عَتِيقٍ مِنَ النَّارِ»^۴.

۱- در نسخه: «شده گان».

۲- در نسخه: «شده گان».

۳- مصباح المتجهّد، ص ۲۸۴، ما جاء في فضل يوم الجمعة؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۸۱-

۳۸۲، باب وجوب تعظيم يوم الجمعة، حديث ۲۲.

۴- الخصال، ص ۳۹۲، باب السبعة، حديث ۹۲؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۳۸۰، باب ۳۰-

یعنی: از انس بن مالک روایت است که او روایت کرده است از رسول خدا ﷺ که آن حضرت فرمودند که: «به درستی که شب جمعه و روز جمعه بیست و چهار ساعت است، از برای خداوند است در هر ساعتی از این بیست و چهار ساعت ششصد هزار نفر آزاد شده از آتش جهنم».

و عن اصبع بن نباته، عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: «ليلة الجمعة ليلة غراء و يومها [۷] يوم ازهر و من مات ليلة الجمعة، كتب له براءة من ضغطة القبر، و من مات يوم الجمعة، كتب له براءة من النار».^۱

یعنی: روایت شده است از اصبع بن نباته که او روایت کرده است از امیرالمؤمنین علیه السلام که آن حضرت فرمودند که: «شب جمعه روشن است و روز آن اظهر است و هر که بمیرد شب جمعه نوشته می شود برای او برات آزادی از فشار قبر و هر که بمیرد در روز جمعه نوشته می شود برای او برات آزادی از آتش جهنم».

و عن أبي الحسن عليه السلام في حديث طويل: «و أما اليوم الذي حملت فيه مريم، فهو يوم الجمعة للزوال و هو اليوم الذي هبط فيه الروح الأمين و ليس للمسلمين عيد كان أولى منه، عظمه الله تبارك و تعالی و عظمه محمد ﷺ، فأمره أن يجعله عيداً فهو يوم الجمعة».^۲

یعنی: روایت است از ابی الحسن علیه السلام در حدیث طولانی که آن حضرت فرمودند: «و اماروزی که مریم مادر عیسی حامله شد به عیسی، روز جمعه بود وقت زوال. و روز جمعه روزی است که نازل شد از بهشت در آن روح الامین بر پیغمبر خدا ﷺ و نیست از

→ وجوب تعظیم يوم الجمعة، حدیث ۱۷.

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۲۳، باب وجوب الجمعة و فضلها، حدیث ۱۲۴۶؛ وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۷۹، باب وجوب تعظیم يوم الجمعة، حدیث ۱۳.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۴۸۰، باب مولد ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام، حدیث ۴؛ وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۷۶، باب وجوب تعظیم يوم الجمعة، حدیث ۵.

برای مسلمانان عیدی که بهتر از روز جمعه باشد و بزرگ گردانیده است خداوند او را و بزرگ گردانیده است او را محمد مصطفی، پس امر کرده است که آن را عید گردانند و آن روز جمعه است».

و از این قبیل احادیث در فضل روز جمعه بسیار است و این وجیزه را زیاده بر این گنجایش نیست و اغلب اخبار در کتاب «کنز العرفان» ذکر کرده‌ام. پس بر هر مسلم مؤمنی لازم است که روز جمعه دست از مشاغل [۸] دنیوی بردارد و این روز را اندکی به مقام خود - که عبادت است - صرف نماید. شش روز دنیا را صرف دنیا کند و یک روز را که جمعه باشد صرف عقبی نماید.

[علل بی برکت شدن کار دنیا در روز جمعه]

و حال اینکه هر امری که در روز جمعه انجام دهند آن امر معیوب و غیر مرغوب و بی‌خیر و برکت است بعلم چند:

یکی آنکه: وضع شیء در غیر موضوع له شده است و اثری بر آن مترتب نیست، چون یخ گرفتن و یخ طلب کردن و یخ گذاردن در کوره حدّاد در حین تلّه آن. و یکی دیگر: مخالفت خلاق عالم که امر به عبادت در این روز فرموده و او طلب دینی کرده.

یکی دیگر آنکه: یهود و نصاری قدر روز جمعه خود را دارند، لا محاله من باب رغم انف آنها مسلم هم باید قدر روز جمعه را بداند تا محل صرف و تعرض یهود و نصاری من باب تعصّب و غیرت مذهبی نشود.

یکی دیگر: به نظر درآورد که در این روز جمعه بود که فرزند فاطمه زهراء علیها السلام در صحرای کربلاء با لب تشنه و شکم گرسنه، بدن طیب طاهر او را کوفیان دغا و شامیان اشقیا از دم شمشیر و نیزه و خنجر پاره پاره کردند، چگونه شخص میل کند که در این روز مشغول به امور دنیوی بوده باشد!

[ذکر مصائب سیدالشهداء و اشعار مؤلف]

آه و وا و یلاه از داهیة عظمی کربلا، ای آصف دوران و ای سلیمان زمان، کاش در روز عاشورا بودی در صحرای کربلا آن وقتی که فرزند پیغمبر خدا ﷺ می فرمود: «هل من مغیث یغیثنی و هل من معین یعیننی و هل من شربة من الماء سییل»^۱ به عوض آب کوفیان بی حیا شمشیر و نیزه حواله آن حضرت می نمودند [۹] تو هم آب می دادی و هم جان در راهش می دادی!

لمؤلفه:

کاش بودی آصفا در کربلا	تا بدیدی تو سلیمان در بلا
اوفتاده دست اهریمن حسین	زیر خنجر، زیر شمشیر [و] سنین
نه برادر نه پسر نه یاوری	نه معین نه انیس مادری
یک سلیمان صد هزاران اهرمن	آن همه تیغ سنان یک بدن
آن لب خشکید ^۲ و آن جسم پاک	آن تن غلطان بخون بر روی خاک
سر نهاده از غریبی بر تراب	سبط پیغمبر وصی بو تراب
تا که برداری سرش از روی خاک	هم نهی مرهم تو بر آن جسم چاک
دور سازی از سلیمان اهرمن	بر تن عریان او سازی کفن
بس کن ای آقا حدیث کربلا	پر نمودی قلب آصف از بلا
رنجه دادی خاطر آن شهریار	داستانی دیگر از قرآن بیار

[تفسیر] ﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾

«الرحمن مشتق من الرحمة و من أبنیة المبالغة و أبلغ من الرحيم و مختص بذات الله

۱- در مقاتل معتبر به این صورت وجود ندارد و برخی از جملات آن با اندکی اختلاف در عبارت آمده است. بنگرید به: اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۶۱، مبارزة اصحاب الحسین علیهم السلام و استشهادهم؛ موسوعة کلمات الامام الحسین علیهم السلام، ص ۵۷۴، مقتل الرضيع؛ ینابیع المودة، ج ۳، ص ۷۵، مقتل اصحاب الحسین علیهم السلام.

۲- در نسخه: «خوشکیده».

تعالی لا یسمی به غیره و لا یوصف به أحد من الناس». یعنی: رحمن مشتق از رحمت است و از بناهای مبالغه است و ابلغ از رحیم است و این اسم مختص ذات بی زوال خداوندیست و هیچ کس دیگر را به این اسم نخوانند و به این وصف احدی را ننامند و توصیف نکنند. می گویند که: فلان رحیم و رحیم القلب است و لیکن نمی گویند که: فلان رحمن و رحمن القلب است.

یعنی: به نام خداوند بسیار بخشاینده بر گناهکاران خلاق و مهربان است و قال عیسی بن مریم: «الرحمن، رحمن الدنيا [۱۰] و الرحیم، رحیم الآخرة». ^۱ یعنی فرمود عیسی علیه السلام که: معنی «الرحمن»، رحم کننده بر جمیع عباد است در دنیا از مؤمن و کافر و فاسق و فاجر به آنچه ایشان را احتیاج است و «رحیم»، رحم کننده در آخرت است مؤمنان را دون کافران. و رحمت اول را عام نامند و رحمت اخیر را رحمت خاص گویند.

پس «رحمن» صفت عام خداوند است و اسم خاص او و «رحیم» اسم عام خداست و صفت خاص او؛ چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند به روایت عکرمه که: «خدا را صد جزء رحمت است، یک جزء آن را به دنیا فرستاد و در میان همه خلق پهن کرد و فرو گرفت هر کس و هر چیز را و جمیع نعم دنیا از اثر آن یک جزء رحمت است و نود و نه جزء دیگر را در خزانه احسان خود ذخیره نمود تا در آخرت این یک جزء را با آن نود و نه جزء ضم کرده بر بندگان خود نثار نماید». ^۲

بلی گناه آخر دارد و رحمت خداوند آخر ندارد. همین حدیث با مسرت مؤمنان را بس است که فرمودند معصوم علیه السلام که: «در روز قیامت این قدر خداوند گناه کاران [را] بیامزد که شیطان هم به طمع افتد». ^۳

۱- التبیان، ج ۱، ص ۲۹، سورة الفاتحة.

۲- تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۵۴، تفسیر سورة الفاتحة: روضة المتقین، ج ۲، ص ۳۱۸.

۳- امالی شیخ صدوق، ص ۲۷۳ - ۲۷۴، المجلس السابع والثلاثون، حدیث ۲، نص روایت.

و چون قدر و منزلت «بسم الله الرحمن الرحيم» از جمیع آیات قرآنی بالاتر بود خداوند هم او را مفتاح هر سوره‌ای از سور قرآن قرار داد و آن را در اول نماز واجب کرد.

و عن أبي هريرة، عن رسول الله ﷺ قال: «يا أبا هريرة إذا توضأت، فقل: بسم الله الرحمن الرحيم وإذا غشيت أهلك، فقل: بسم الله الرحمن الرحيم، فإن حفظتك يكتبون لك الحسنات حتى تغتسل من [١١] الجنابة، فإن حصل من تلك الواقعة ولد كتبت له^١ من الحسنات بعدد نفس ذلك الولد و بعدد أنفاس أعقابه إن كان له عقب، حتى لا يبقى عنهم أحد. يا أبا هريرة إذا ركبت دابة، فقل: بسم الله و الحمد لله، يكتب لك الحسنات بعدد كل خطوة، و إذا ركبت سفينة، فقل: بسم الله و الحمد لله، يكتب لك الحسنات حتى تخرج منها».^٢

یعنی روایت شده از ابی هریره^٣ از رسول خدا ﷺ که فرمودند: «یا ابا هریره! هرگاه وضو گرفتی، پس بگو: «بسم الله الرحمن الرحيم» و چون نزدیک به عیال خود رفتی بگو: «بسم الله الرحمن الرحيم» به درستی که ملائکه حفظه تو، می‌نویسند برای تو حسنات تا اینکه غسل جنابت بنمائی، پس اگر حاصل^٤ شود از این واقعت فرزندی، نوشته می‌شود برای خواننده «بسم الله» حسنه به عدد نفس‌های آن فرزند در دار دنیا و به عدد نفس‌های اولادهای آن فرزند، هرگاه بوده باشد از برای آن فرزند عقبی، تا اینکه نماند از آنها احدی. ای ابا هریره! هرگاه سوار شدی مرکبی را، پس بگو: «بسم الله و الحمد لله»، می‌نویسد برای تو ملائکه حسنات به عدد هر قدمی که آن دابه بر می‌دارد

→ این است: «إذا كان يوم القيامة نشر الله تبارك و تعالى رحمته حتى يطعم إبليس في رحمته».

۱- در مصدر: «كتب لك».

۲- تفسیر رازی، ج ۱، ص ۱۷۱، تفسیر سورة الفاتحة.

۳- در نسخه: «أنس بن مالك».

۴- در نسخه: «حصل».

و چون سوار کشتی شدی، پس بگو: «بسم الله و الحمد لله»، می نویسد برای تو تا وقتی که از کشتی خارج شدی».

و عن رسول الله ﷺ قال: «من رفع قرطاسا من الأرض فيه: «بسم الله الرحمن الرحيم» اجلالا لله تعالى، كتب عند الله من [۱۲] الصديقين و خفف عن والديه و إن كانا من المشركين»^۱؛ یعنی: از رسول خدا ۹۱ مرویست که فرمودند که: «کسی که بردارد کاغذی را از زمین که در آن نوشته باشد «بسم الله الرحمن الرحيم»، از برای جلال و بزرگی خدا، نوشته می شود نزد خداوند از جمله صدیقین و تخفیف داده می شود گناه والدینش و عذاب ایشان، اگر چه بوده باشند از مشرکین».

و عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: «لما نزلت «بسم الله الرحمن الرحيم» قال رسول الله ﷺ: أول ما أنزلت هذه الآية على آدم، قال: أمن ذريتي من العذاب ما داموا على قرائتها، ثم رفعت فانزلت على إبراهيم عليه السلام فتلاها و هو في كفة المنجنيق، فجعل الله عليه النار بردا و سلاما، ثم رفعت بعده فما أنزلت إلا على سليمان و عندها قالت الملائكة: الآن تم و الله ملكك، ثم رفعت فأنزلها الله تعالى علي ثم يأتي أمّتي يوم القيمة و هم يقولون: «بسم الله الرحمن الرحيم»، فإذا وضعت أعمالهم في الميزان ترجحت حسناتهم»^۲.

یعنی: و از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرمودند که: «چون نازل شد «بسم الله الرحمن الرحيم» فرمود رسول خدا ﷺ: اول نزول این آیه بر آدم علیه السلام بود و چون این آیه بر او نازل شد فرمود که: امان یافت ذریه من از عذاب تا وقتی که مشغول قرائت این آیه باشند. پس بالا رفت این آیه و نازل شد مره دوم بر ابراهیم علیه السلام، پس خواند آن را

۱- تفسیر الرازی، ج ۱، ص ۲۷۱، تفسیر سورة الفاتحة.

۲- تفسیر غرائب القرآن، ج ۱، ص ۸۱، تفسیر سورة الفاتحة.

۳- در نسخه: «خاند».

ابراهیم در حالکونی که بود [۱۳] در کَفَّه منجیق، پس گردانید خداوند بر او آتش را سرد و سلامت، پس بالارفت آیه بعد از آن و نازل نشد، مگر بر سلیمان عليه السلام، پس نزد نزول این آیه گفتند ملائکه که: الان تمام کرد خداوند ملک را بر تو، پس باز بالارفت، پس خداوند نازل کرد آن را بر من، پس می آیند امت من روز قیامت و می گویند: «بسم الله الرحمن الرحيم»، پس چون می گذارند اعمال ایشان را در کَفَّه میزان زیاد می شود حسنات ایشان».

«و كان الله بالمؤمنين رحيمًا فهو رحيم بهم في ستة مواضع: في القبر و حسراته، و القيامة و ظلماته، و قراءة الكتاب و فزاعاته^۱، و الصراط و مخافته، و النار و درکاته، و الجنة و درجاته^۲؛ یعنی: خداوند هست بر مؤمنان رحم کننده، پس او رحیم است به مؤمنان در شش موضع: در قبر و حسرات قبر، و در قیامت و ظلمات آن، و در میزان و ترس آن، و در صراط و مخافات آن، و در آتش و درکات آن، و در جنت و درجات آن.

پس بر مؤمن واجب است که همیشه به ذکر این آیه در هر مقام و هر شغل و هر عمل قیام نماید و احادیث در فضل آیه «بسم الله» از حد و حصر بیرون است و اغلب آن را در کتاب «کنز العرفان» به بسطی کامل ایراد نموده ام و این وجیزه گنجایش زاید بر آنچه که ذکر شد ندارد.

به هر حال ثمرات «بسم الله» بسیار است و مقرّبین درگاه احدیت همیشه به ذکر «بسم الله» قیام و اقدام نموده اند. چنانچه در صبح نوزدهم ماه مبارک رمضان در بین

۱- در نسخه: «مخافته»، بدل «قراءة الكتاب و فزاعاته»، آنچه در متن آمده از مصادر می باشد.

۲- تفسیر الرازی، ج ۱، ص ۱۷۲، تفسیر سورة الفاتحة: تفسیر غرائب القرآن، ج ۱، ص ۸۱، تفسیر سورة الفاتحة.

نماز، ابن ملجم مرادی [۱۴] چون ضربت بر فرق امیرالمؤمنین علیه السلام زد، حضرت فرمودند: «بسم الله و بالله فزت و ربّ الکعبة».^۲

[مصیبت بریدن سر حضرت سید الشهدا]

و در وقتی که شمر ولد الزنا تیغ بر گلوی پسر فاطمه گذارد، مظلوم کربلا فرمودند: «بسم الله و بالله و علی سنة رسول الله، أقتل عطشانا و أنا بن رسول الله؟ أقتل عطشانا و أنا بن فاطمة الزهراء؟ أقتل عطشانا و أنا بن امیرالمؤمنین؟!»؛ یعنی: آیا کشته می شوم من تشنه و حال اینکه منم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ آیا من کشته می شوم و حال اینکه منم فرزند فاطمه زهرا علیها السلام؟ آیا من کشته می شوم و حال اینکه منم فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام؟ و آن حرام زاده شرم نکرد و سر آن سرور را از خنجر فولاد برید و آن سلیمان زمان را سر از تن جدا کرد، نمی دانم سرکار عظمت مدار آصف الدوله که الحق آصف الشریعه است در کجا بود که در آن حین قطره آبی به حلق نازنینش بریزد و از تیغ آبدار دمار از روزگار شمر ولد الزنا برآورد آه وایلاه. لمؤلفه:

آصفا بودی کجا ای شهریار	تا ببینی ظلم بی حد [و] شمار
کاز گروه شامی کوفی رسید	بر حسین آن کشته قوم عنید
بر زمین بنهاد آن یک روی او	کافری زد نیزه بر پهلوی او
آن یکی برد از جفا عمامه اش	مشرکی کند از برش دراعه اش
گشت تاراج حوادث پیرهن	مانده عریان، تن برهنه، بی کفن
یک طرف گرمی ز حرّ آفتاب	یک طرف سوزان هوا هم چون تراب
جسم شه تفسیده ^۳ در آن سرزمین [۱۵]	مانده غرق خون شه دنیا و دین

۱- در نسخه برت است و در منابع موجود و ربّ می باشد.

۲- خصائص الانمة، ص ۶۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۸۵.

۳- گرم شده، گداخته (فرهنگ معین).

آصفا ای شهریار کامکار	کاش بودی آن زمان در آن دیار
تا که بودی سایه جسم نازکش	کرده از دیبا کفن جسم [و] تنش
خون بشستی ز آب دیده موی او	رو نهادی لحظه ای بر روی او
بس کن ای آقا، سخن کوتاه نما	آذر افکندی تو بر ارض [و] سما
تو مگو آقا، بگو عبد ذلیل	شرم کن در نزد مولای جلیل
این سخن از قول مردم شد بیان	الامان از شخص نادان الامان

[تفسیر آیه اول: یسبح لله ما فی السماوات...]

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾

شرعت بعون الله في تفسيرها على نهج الاختصار، فاعتبروا يا أولى الأبصار من الصغار والكبار.

«يسبح لله»؛ أي ينزهه عن جميع النقايس والمعایب والتسبیح ما فی السماوات وما فی الأرض، الأصل فيه التنزيه، فمعنى سبحان الله أبرء الله من السوء تبرئة.

[تسبیح موجودات]

و تسبیح الموجودات إما بلسان الحال أو بلسان المقال؛ وأما بلسان الحال، فإن كل ذرة من الموجودات تنادي بلسان حالها على وجود صانع حكيم واجب لذاته؛ وأما بلسان المقال وهو في ذوي العقول ظاهر، وأما غيرهم من الحيوانات والجمادات غير معلوم عندنا، لعدم المجانسة، فإن كل طائفة منها يسبح ربها بلغاتها وأصواتها، وأما الجمادات، فإن لها أيضا تسبيحا غير معلوم عندنا ومعلوم عند ربها، كما قال الله تبارك وتعالى: ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ [١٦] لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^١ كافٍ في الاستدلال لأهل الإيمان.

ملخص کلام این است که: معنی «یسبح الله» یعنی به پاکی و پاکیزگی یاد می کنند خدای را آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی و آنچه در زمین است از کواکب سفلی، یعنی: تنزیه می کنند خدای را از جمیع نقایص و معایب، و تسبیح اصل در آن تنزیه است، پس معنی «سبحان الله» یعنی مبرا است از بدی خداوند عالم، نهایت تبری و تسبیح موجودات، یا به لسان حال است یا به لسان مقال، و اما به لسان حالش ظاهر است به درستی که جمیع موجودات ندا می کنند به زبان حال بر وجود حضرت واجب الوجود و صانع خود، و اما به لسان قالش، پس آن در ذوی العقول ظاهر، و اما در غیر ذوی العقول از حیوانات و جمادات، پس به درستی که هر طائفه از آن تسبیح می کنند خدای خود را به لغت های خود و صوت های خود.

[تسبیح جمادات]

و اما جمادات، پس به درستی که از برای آنها می باشد تسبیحی غیر معلوم و غیر مفهوم نزد ما^۱، ولی معلوم و واضح نزد پروردگار خود، چنانچه خود خلاق عالم

۱- در تسبیح جمادات مفسران نظرات ارزنده ای را طرح کرده اند که جای طرح و بحث فراوانی دارد و این مقال گنجایش آن را ندارد. در اینجا به نظر علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در تفسیر سورة اسراء آیات ۴۰ تا ۵۵ اشاره می کنیم:

و التسبیح تنزیه قولی کلامی و حقیقة الکلام الکشف عما فی الضمیر بنوع من الإشارة إلیه و الدلالة علیه غیر أن الإنسان لما لم یجد إلی إرادة کل ما یرید الإشارة إلیه من طریق التکوین طریقاً التجأ إلی استعمال الألفاظ و هی الأصوات الموضوعة للمعانی، و دل بها علی ما فی ضمیره، و جرت علی ذلك سنة التفهیم و التفهیم، و ربما استعان علی بعض مقاصده بالإشارة بیده أو رأسه أو غیرهما، و ربما استعان علی ذلك بكتابة أو نصب علامة.

و بالجملة فالذي یکشف به عن معنی مقصود قول و کلام و قیام الشيء بهذا الکشف قول منه و تکلیم و إن لم یکن بصوت مقروء و لفظ موضوع، و من الدلیل علیه ما ینسبه القرآن إلیه تعالی من الکلام و القول و الأمر و الوحي و نحو ذلك مما فی معنی الکشف عن المقاصد و لیس من قبیل القول و الکلام المعهود عندنا معشر المتلسنین باللغات و قد سماه الله سبحانه قولاً و

→ كلاماً.

وعند هذه الموجودات المشهودة من السماء والأرض ومن فيهما ما يكشف كشفاً صريحاً عن وحدانية ربها في ربوبيته وينزهه تعالى عن كل نقص وشين فهي تسبح الله سبحانه.

وذلك أنها ليست لها في أنفسها إلا محض الحاجة و صرف الفاقة إليه في ذاتها وصفاتها وأحوالها. والحاجة أقوى كاشف عما إليه الحاجة لا يستقل المحتاج دونه ولا ينفك عنه فكل من هذه الموجودات يكشف بحاجته في وجوده ونقصه في ذاته عن موجد الغني في وجوده التام الكامل في ذاته و بارتباطه بسائر الموجودات التي يستعين بها على تكميل وجوده ورفع نقائصه في ذاته أن موجد هو ربه المتصرف في كل شيء المدبر لأمره.

ثم النظام العام الجاري في الأشياء الجامع لشتاتها الرابط بينها يكشف عن وحدة موجدها، وأنه الذي إليه بوحدته يرجع الأشياء وبه بوحدته ترتفع الحوائج والنقائص فلا يخلو من دونه من الحاجة، ولا يتعزى ما سواه من النقيصة وهو الرب لا رب غيره والغني الذي لا فقر عنده والكمال الذي لا نقص فيه.

فكل واحد من هذه الموجودات يكشف بحاجته ونقصه عن تنزه ربه عن الحاجة وبرأته من النقص حتى أن الجاهل المثبت لربه شركاء من دونه أو المناسب إليه شيئاً من النقص والشين تعالى وتقدس يثبت بذلك تنزهه من الشريك وينسب بذلك إليه البراءة من النقص فإن المعنى الذي تصور في ضمير هذا الإنسان واللفظ الذي يلفظه لسانه وجميع ما استخدمه في تأدية هذا المقصود كل ذلك أمور موجودة تكشف بحاجتها الوجودية عن رب واحد لا شريك له ولا نقص فيه.

فمثل هذا الإنسان الجاحد في كون وجوده اعترافاً مثل ما لو ادعى إنسان أن لا إنسان متكلماً في الدنيا وشهد على ذلك قولاً فإن شهادته أقوى حجة على خلاف ما ادعاه وشهد عليه وكما تكررت الشهادة على هذا النمط وكثر الشهود تأكدت الحجة من طريق الشهادة على خلافها. فإن قلت: مجرد الكشف عن التنزه لا يسمى تسبيحاً حتى يقارن القصد والقصد مما يتوقف على الحياة وأغلب هذه الموجودات عادية للحياة كالأرض والسماء وأنواع الجمادات فلا مخلص من حمل التسبيح على المجاز فتسبيحها دلالتها بحسب وجودها على تنزه ربها.

قلت: كلامه تعالى مشعر بأن العلم سار في الموجودات مع سريان الخلقة فلكل منها حظ من

می فرماید که: ﴿إِنَّ مِنْ شَيْءٍ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۱، پس این آیه در مقام استدلال کافیهست از برای اهل ایمان. بلی هندی زبان، عجمی را نمی فهمد و عجم زبان، ترک را نمی فهمد و خروس زبان کلاغ را نمی فهمد، چگونه انسان زبان جماد و حیوان را می باید. [۱۷]

﴿الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾؛ یعنی: تسبیح می کنند آنچه در آسمانها و زمین هاست، پادشاهی را که مُلک او بی زوال است و آن پادشاه پاک و بی عیب است و عزیز و ارجمند است و غالبی است که مغلوب نگردد و گرد مذلت بر دامن کبريائی او نشیند و حکیم و صواب کار و درست کردار در همه امور است، پس در جائی که اهل

→ العلم على مقدار حظه من الموجود، و ليس لازم ذلك أن يتساوى الجميع من حيث العلم أو يتحد من حيث جنسه و نوعه أو يكون عند كل ما عند الإنسان من ذلك أو أن يفقه الإنسان بما عندها من العلم قال تعالى حكاية عن أعضاء الإنسان: ﴿قَالُوا أَتُنْقِطُ اللَّهُ أَلَيْسَ أَلَمَقُّ كُلَّ شَيْءٍ﴾ حم السجدة: ۲۱ و قال: ﴿لَقَال لَهَا وَ بِالْأَرْضِ أَلَيْسَ طَوْعًا أَوْ تَرْهًا قَالَتْ أَأَنِينَا طَالِبِينَ﴾ حم السجدة: ۱۱ والآيات في هذا المعنى كثيرة، و سيوافيك كلام مستقل في ذلك إن شاء الله تعالى.

و إذا كان كذلك فما من موجود مخلوق إلّا و هو يشعر بنفسه بعض الشعور و هو يريد بوجوده إظهار نفسه المحتاجة الناقصة التي يحيط بها غنى ربه و كماله لا رب غيره، فهو يسبح ربه و ينزهه عن الشريك و عن كل نقص ينسب إليه.

و بذلك يظهر أن لا وجه لحمل التسبيح في الآية على مطلق الدلالة مجازا فالمجاز لا يصار إليه إلّا مع امتناع الحمل على الحقيقة، و نظيره قول بعضهم: إن تسبيح بعض هذه الموجودات قالي حقيقي كتسبيح الملائكة و المؤمنين من الإنسان و تسبيح بعضها حالي مجازي كدلالة الجمادات بوجودها عليه تعالى و لفظ التسبيح مستعمل في الآية على سبيل عموم المجاز، و قد عرفت ضعفه آنفا.

و الحق أن التسبيح في الجميع حقيقي قالي غير أن كونه قاليا لا يستلزم أن يكون بألفاظ موضوعة و أصوات مقروعة. (الميزان، علامه طباطبائي، ج ۱۳، ص ۱۰۸ - ۱۱۱، ذيل آيات ۴۰ - ۵۵ سورة اسرى).

۱- سورة مبارکه اسراء، آیه ۴۴.

آسمانها و زمین‌ها و آنچه که شیء بر آن صدق شود، تسبیح خداوند تعالی کنند و حال اینکه آنها خالی از تکلیف‌اند! چرا باید انسان که اکمل موجودات است با کثرت ذنوب از ذکر خداوند و تسبیح آن غافل باشد و عمر گرانمایه را صرف عصیان و ذنوب بالمره نماید. نظم:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نببری^۱

[تسبیح حیوانات در آیات و روایات]

این است که در اخبار رسیده است که هر حیوانی چه ذکر [ی] دارد. بعضی از آن در این وجیزه به سمع آن شهریار می‌رسد و تفصیل آن [را] در کتاب کنز‌العرفان به بسطی کامل ذکر کرده‌ام.

روی محمد بن الحارث التمیمی عن الحسن عليه السلام: «أُتِيَ قال... إذا صاح البازي يقول: يا عالم الخفیات و یا کاشف البلیات و إذا صاح الطاوس يقول: مولاي ظلمت نفسي واغتررت بزینتی، فاغفر لي و إذا صاح الدَّراج يقول: الرحمن على العرش استوی و إذا صاح الديك يقول: من اعرف الله [۱۸] لم ينس ذكره و إذا قرقرت الدجاجة تقول: يا إله الحق أنت الحق و قولك الحق يا الله يا حق و إذا صاح الباشق يقول: آمنت بالله و اليوم الآخر... و إذا صاح الشاهین يقول: سبحان الله حقًا حقًا و إذا صاحت البومة تقول: البعد من الناس راحة...^۲» إلى آخر الحديث.^۳

یعنی روایت کرده است محمد بن حارث تمیمی از جناب سید الشهداء عليه السلام که آن حضرت فرمودند: «چون فریاد کند باز می‌گوید: یا عالم الخفیات و یا کاشف البلیات

۱- دیباجة گلستان سعدی. ۲- در مصادر: «انس».

۳- الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۴۸، الباب الرابع في معجزات الإمام الحسين بن علي عليه السلام، حدیث ۵؛ بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۲۷، ابواب الحيوان و اصنافها، حدیث ۸.

و چون فریاد کند طائوس می گوید: مولای ظلمت نفسی و اغتررت بزینتی فاغفر لی و چون فریاد کند درّاج^۱ می گوید: الرحمن علی العرش استوی و چون فریاد کند خروس می گوید: من اعرف الله لم ينس ذكره و چون تفرقر کند مرغ می گوید: یا إله الحق أنت الحق و قولك الحق یا الله یا حق و چون فریاد کند باشق^۲ می گوید آمنت بالله و الیوم الآخر... و چون فریاد کند شاهین می گوید: سبحان الله حقًا حقًا و چون فریاد کند بوم که جغد باشد می گوید: البعد من الناس راحة...» تا آخر حدیث.

پس از این اخبار معلوم شد و از آیات قرآنی که هر چیزی تسبیح خداوند را می نماید و در عالم خود عقل و شعور دارند، چنانچه باز خداوند در قرآن مجید می فرماید که: سلیمان علیه السلام فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْعَيْنَا مَنَ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۳ و باز می فرماید در کلام مجید خود: ﴿وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْآنَ هَذِهِ﴾^۴ [۱۹] و این تهدید و وعید را احدی از عقلا نمی کند بر کسی که عقل و شعور و تکلیف نداشته باشد، چه جائی که رسول خداوند چنین تهدیدی بنماید به مرغی، پس ثابت شد که مرغ یا غیر آن عاقل است و مکلف است در عالم خود به تکلیفی که سلیمان او را تهدید می نماید.

و باز در جای دیگر از قرآن می فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّفْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّفْلُ اذْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ﴾^۵ و در جای دیگر می فرماید: ﴿وَالطَّيْرُ صَافَاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ﴾^۶ معنی آن این است که: «کُلُّ مِنَ الطَّيْرِ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ».

۱- پرنده ای است شبیه کبک و از آن بزرگتر، پرهایش دارای خال های سیاه و سفید و نوک آن کوتاه است. قرفاول، مرغ بهشتی.

۲- نام پرنده ای که فارسی آن باشه است، یکی از پرندگان شکاری کوچکتر از باز، با چشمانی زرد رنگ که رنگ پشتش خاکستری تیره و شکمش سفید با لکه های خیالی است. قرقی، قوش. (معین).

۳- سورة مبارکه نمل، آیه ۱۶.

۴- سورة مبارکه نمل، آیه ۱۸.

۵- سورة مبارکه نمل، آیه ۲۰.

۶- سورة مبارکه نور، آیه ۴۱.

و در حدیث وارد شده که راوی می‌گوید: کنت جالسا عند أبي جعفر عليه السلام فقال: «أندري ما تقول هذه العصافير عند طلوع الشمس و بعد طلوعها؟ قلت: لا، قال: إنها تقدس ربها و تسأله قوت يومها»^۱، یعنی نشسته بودم نزد ابی جعفر عليه السلام فرمودند آن حضرت: «آیا می‌دانی چه می‌گویند این گنجشک‌ها نزد طلوع آفتاب و بعد از طلوع آن؟ عرض کردم: نه یا بن رسول الله فرمودند: تقدیس می‌کنند خداوند خود را و سؤال می‌کنند از او قوت روز خود را».

«وقالوا بعض الثقات و رأيت أيضا في بعض الكتب: أن في بعض الأوقات اشتد القحط و عظم حر الصيف و الناس خرجوا إلى الاستسقاء فلما^۲ افلحوا، قال: خرجت إلى بعض الجبال فرأيت طبيبة جاءت إلى موضع كان في الماضي من الزمان مملوا من الماء و لعل تلك الطيبة كانت تشرب منه، فلما وصلت الطيبة إليه ما وجدت فيه شيئا من الماء و كان أثر العطش [۲۰] الشديد ظاهر على تلك الطيبة، فوقفت و حركت رأسها إلى جانب السماء فاطبق الغيم^۳ و جاء الغيث الكثير»^۴.

یعنی ذکر کردند از برای حقیر بعضی از ثقات اخلاء و نیز به همین مضمون دیدم در بعض کتب که به درستی که در بعض اوقات که شدت قحط بوده و نهایت گرمی هوا در صیف و مردم بیرون رفته‌اند به جهت دعای باران و فلاح و نجاتی از برای آنها حاصل نشده که بارش باشد، گفت که: بیرون رفتم به بعض کوه‌ها پس دیدم آمد آهویی یا یازنی^۵ در موضعی که چشمه آب یا مکان اجتماع آب بود در زمان‌های سابق و شاید آن آهو یا آن یازن از آن مکان آب خورده بود، پس چون آمد در مکان آب و ندید، نهایت

۱- بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۹۴، أبواب الحيوان و أصنافها.

۲- در نسخه: «فلم» و آنچه در متن آورده‌ایم از مصدر می‌باشد.

۳- در نسخه: «الغيم».

۴- این کلام علامه مجلسی است بعد از روایتی که نقل کرده‌اند.

۵- بز کوهی (فرهنگ دهخدا).

تشنگی هم در آن ظاهر بود، پس دیدم که ایستاد و سر خود را حرکت داد به سوی آسمان، پس ابر آمد گرفت یکدیگر را و باران بسیار بارید.

به هر حال کلّ موجودات، شب و روز در ذکر خداونداند از حیوان و نبات و جماد و ممکنات و این انسان بی چاره یک روز جمعه را هم هموار نمی‌کند به خود که بعضی از آن روز را و بعضی از شب آن را، یک فکری از برای قیامت و بعد از موت خود بنماید و این قدر غافل از خلاق عالم نباشد، لا محاله به قدر یک حماری در ذکر بوده باشد، یا نصف حمار، بل عشر حمار که شب و روز این زبان بسته چه قدر قرائت سورة «انا انزلناه» می‌کند، یا به روایتی لعن بر عشاران^۱ می‌کند در حالت صوت بلند.^۲

و از این طرف نظر کند که آقایان و امامان او، با این همه قدر [۲۱] و منزلت، چقدر کوشش می‌نمودند در امر عبادت.

[مهلت خواستن حضرت سیدالشهدا در شب جمعه]

حتی جناب سیدالشهداء^{علیه السلام} در روز تاسوعا از کوفیان و شامیان مهلت خواستند که امشب، شب جمعه است^۳ و این شب را به ما مهلت بدهید تا وداع عبادت خدای خود را بنمایم و فردا امر از شماست، و راضی نشدند، حتی شمر ولد الزنا فریاد کرد که: ای عباس! به برادرت بگو که همین الان یا بنای جنگ را بگذار یا بایزید بیعت کن و مهلت نیست. آخر، جمعی از سرداران تیغ‌ها کشیدند از غلاف و فریاد کردند که: ای شمر ولد الزنا! هرگاه کافری یک شب از شما مهلت طلبد، مهلت به او می‌دهید و فرزند پیغمبر خدا^{صلی الله علیه و آله} یک شب زیاده‌تر از شما مهلت نخواسته است، او را مهلت نمی‌دهید، هرگاه او را

۱- باج گیران.

۲- بنگرید: کشف الیقین، ص ۴۳۴، المبحث السادس والعشرون فی قصة اصحاب الکهف؛ بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۷۰، الباب الثالث والتسعون، علمه^{علیه السلام} (امیر المؤمنین).

۳- در اینکه روز عاشورا چه روزی بوده است اختلاف نظر وجود دارد.

مهلت دادید فيها و الا بنای نزاع با شما است، لابد و ناچار آن حضرت را مهلت دادند و آن شب تا به صبح آن حضرت گاه در نماز و گاه در تلاوت قرآن و گاه در مناجات و گاه در گریه و زاری و گاه با اهل حرم، گرم وداع. کاش ای آصف دوران و سرکرده خوبان در آن شب بودی و تو هم با ایشان گرم نماز و تهجد و گریه و زاری بودی؛ آه وایلاه.

[اشعار مؤلف در حالات شب عاشورای سیدالشهدا]

لمؤلفه:

کاش بودی آصف اندر آن زمین	تا بدیدی حال آن سلطان دین
کندر آن شب بود گاهی در نماز	گاه کردی با خدا راز [و] نیاز
گه به خواهر می سپردی کودکان	اشک می بارید گه از دیدگان
گه سکینه رفته در آغوش باب	زاشک خود دامان شه کردی پرآب
کی پدر از تشنگی پژمرده ام	بلکه بتوان گفت بابا [مرده ام] [۲۲]
ای پدر دست من [و] دامان تو	من شوم بابا بلاگردان تو
تشنگی تا کی به ما باشد روا	العطش تا کی بگویم، تا کجا؟
اصغر بابا ز بی شیری هلاک	مادرش زین غم فتاده روی خاک
آل پیغمبر چرا این سان شدند	دست گیر قوم بی ایمان شدند
سر به زیر افکند شاه از انفعال	آه آه از خجلت اهل [و] عیال
کاش بودی شهریارا آصفا	اندر آن شب در زمین کربلا
تا ز آب دیده آل مصطفی	می نمودی جمله سیراب از وفا
قصه کوتاه کن شکن آقا بنان	داستان دیگری را کن بیان
قلب آصف را مکن افزون ملول	بشکن این خامه که آزارد رسول
الا لعنة الله على القوم الظالمين.	

[تفسیر آیه دوم: هو الذی بعث فی الأمیین رسولا]

﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾

شرعت بعون الله في تفسيرها على طريق الإيجاز والاختصار إنشاء الله تعالى. الأمي في اللغة^۱ من لا يقرء كتابا ولا يكتب والأميين هم العرب لأنهم كانوا لا يكتبون ولا يقرؤون من بين الأمم وظهور الكتابة أولا بالطائف وهم أخذوها من أهل الحيرة والمعنى أنه بعث من قوم أميين.

يعني اوست کسی که برانگیخت در میان ناخواندگان و نانویسندگان - که اهل مکه باشند - رسولی از جمله ایشان؛ یعنی آن هم امی مثل ایشان؛ می خواند آن رسول بر امتها آیت های کلام الله را و پاک می سازد آنها را از دنس و خبس عقاید و می آموزاند ایشان را قرآن و احکام شریعت و معالم دین و حکمت، اگر چه بودند این قرآن یاد گرفته شدگان و آموخته گان دین و مذهب به برکت این پیغمبر پاک، پیش از بعثت در گمراهی روشن و کفر و شرک و مذهب اختراعی.

[فرق رسول و نبی و محدث]

کلام بر سر فرق رسول و نبی و محدث است. و وردت^۲ الأخبار عن الأئمة الأطهار في الفرق بين النبي والرسول والمحدث: «فإن الرسول من يظهر له الملك، فيكلمه والنبی هو الذي يرى في منامه وربما اجتمعت النبوة والرسالة في شخص واحد والمحدث الذي يسمع الصوت ولا يرى الصورة».^۳

یعنی و وارد شده است اخبار از ائمه اطهار در فرق میان نبی و رسول و محدث. «به

۲- در نسخه: «وردة».

۱- در نسخه: «الغة».

۳- الکافی، ج ۱، ص ۱۷۷، باب الفرق الرسول و النبى و المحدث، حدیث ۴.

درستی که رسول کسبست که بر او ظاهر شود ملک و با او تکلم کند، و نبی آن چنان کسبست که می بیند ملک را در خواب^۱ نه در بیداری و بسا باشد که نبوت و رسالت در شخص واحد جمع شود، و محدث کسبست که می شنود صوت ملک را ولیکن نمی بیند او را»، به هر حال پیغمبر ما ﷺ هم رسول بود و هم نبی و هر دو حال با او بوده، چنانچه خداوند او را نبی امی در جایی یاد کرده و رسول امی در این سوره و جاهای دیگر یاد فرموده^۲، بلکه می توان گفت که بی نزول ملک و بی دیدن ملک چه در خواب و چه در بیداری، عالم بود به آنچه که باید عالم باشد از آنچه بوده و خواهد بود الی یوم القیمة؛ به علت آنکه وصی او و خلیفه او علی بن ابی طالب علیه السلام معلم جبرئیل علیه السلام بود^۳ و اخبار در این باره وارد گردیده، بلکه اخبار و آثار وارد شده که آن حضرت عالم بود به آنچه که خداوند از او و از امت او خواسته، ولی مأمور نبوده به اظهار آنها تا روز آن و وقت آن که جبرئیل خبر بیاورد که حال وقت تلاوت فلان آیه و ظهور فلان امر و مطلب [است].

[تطبیق «کان عرشه علی الماء» بر منزلت ائمه اطهار]

و او نبی و رسولی بود که وصیش از همه پیغمبران بهتر بود و همین قدر در فضیلت و جلالش بس که همه ملائیکه و پیغمبران، بل جمیع موجودات مأمور شدند به قبول ولای او و اهل بیت او و کافه موجودات به برکت و طفیل وجود ایشان مخلوق شدند و اخبار و آثار از ائمه اطهار در این خصوصات بسیار وارد شده که این مختصر گنجایش ذکر آنها را ندارد و در تفسیر کنز العرفان به طریق تفصیل و اطناب ذکر کرده ام، طالب آن به آن کتاب رجوع نماید و در این مختصر [اشاره] به اندکی از آن اخبار می شود.

منها في الكافي عن محمد بن الحسن، عن سهل، عن ابن محبوب، عن عبد الله بن

۱- در نسخه: «خاب».

۲- سورة مبارکه اعراف، آیه ۱۵۷ و ۱۵۸.

۳- در منابع روایتی یافت نشد بنگرید: مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۳، تمثله (جبرئیل) بصورة اشخاص.

الرحمن، عن داود الرقي قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: ﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾^۱ فقال عليه السلام: ما يقولون؟ قلت: يقولون: إنَّ العرش كان على الماء والرب فوقه. فقال عليه السلام: كذبوا من زعم هذا، فقد صير الله محمولاً ووصفه بصفة المخلوق و لزمه إنَّ الشيء الذي يحمله أقوى منه: قلت: بين لي جعلت فداك، فقال: إنَّ الله حمل دينه و علمه. [۲۴] الماء قبل أن تكون أرض أو سماء أو جن أو إنس أو شمس أو قمر فلما أراد أن يخلق الخلق، نثرهم بين يديه، فقال لهم: من ربكم؟ فأول من نطق رسول الله صلى الله عليه وآله و أمير المؤمنين عليه السلام والأئمة عليهم السلام، فقالوا: أنت ربنا فحملهم العلم والدين، ثم قال للملائكة: هؤلاء حملة ديني و علمي و أمثائي في خلقي فهم المسؤولون، ثم قيل لبني آدم: اقروا لله بالربوبية و لهؤلاء النفرة^۲ بالولاية و الطاعة، فقالوا: نعم ربنا أقررنا، فقال الله للملائكة: أشهدوا، فقالت الملائكة: شهدنا على أن لا يقولوا [غدا]: ﴿إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ * أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾^۳ يا داود! ولايتنا مؤكدة عليهم في الميثاق»^۴.

و في بعض النسخ: «نحن اول المخلوقات و العالم بجميع الموجودات و باعث ايجاد المخلوقات من فضل الله تعالى»^۵.

یعنی: روایت کرده کلینی رحمه الله در کتاب کافی از داود رقی که گفت: «سؤال کردم از ابا عبد الله عليه السلام از قول خداوند که می فرماید: ﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾ حضرت فرمودند: مردم می گویند چه؟ عرض کردم: می گویند که: به درستی که عرش بر روی آب است و خداوند بر بالای او می باشد، حضرت فرمودند: دروغ گفتند هر که این اعتقاد دارد، پس

۱- سورة مبارکه هود، آیه ۷. ۲- در نسخه: «القوم».

۳- سورة مبارکه اعراف، آیات ۱۷۲ و ۱۷۳.

۴- الکافی، ج ۱، ص ۱۳۲-۱۳۳، باب العرش و الكرسي، حدیث ۷.

۵- منبع آن را نیافتیم لکن به منهاج البراعة، ج ۱، ص ۳۸۱ رجوع شود.

به تحقیق که خداوند به قول ایشان محمول واقع شده و وصف کرده‌اند او را به صفت مخلوق و از این لازم می‌آید که حامل اقوی و اعظم از محمول باشد و آن محمول خدای شما باشد.

عرض کردم بیان بفرما تو [۲۶] پس حضرت فرمودند که: به درستی که خداوند حمل کرد دین و علم خود را بر آب قبل از آنکه پیدا شود زمین و آسمان یا جن و انس یا آفتاب یا ماه، پس چون اراده کرد که خلق کند خلق را، جمع کرد ایشان را نزد دست قدرت خود، پس فرمود به ایشان: کیست خدای شما؟ پس اوّل کسی که جواب داد، رسول خدا ﷺ بود با امیر المؤمنین [علیه السلام] و ائمة طیبین [علیهم السلام] از اولاد ایشان، پس گفتند: «أنت ربّنا»، پس خداوند علم و دین را بار ایشان کرد، پس فرمود به ملائکه که: اینها حملة دین من‌اند و علم من، و امانت من در خلق من، پس ایشانند مسئولون، پس فرمود خداوند به بنی آدم که: اقرار کنید به خدائی، و به این چند نفر به ولایت و طاعت، پس گفتند خلائق: «بلی ربّنا اقرنا»، پس فرمود خداوند به ملائکه که: شاهد باشید، پس ملائکه گفتند: شاهدیم بر آنچه اینها گفتند، پس حضرت فرمودند: یا داود! ولایت ما مؤکّد شد بر ایشان در روز میثاق که يوم السبت باشد».

و در بعضی نسخ این علاوه شده که حضرت فرمودند که: «ما یمّ اول مخلوقات و عالم به جمیع موجودات و باعث ایجاد مخلوقات».

البته چنین است کسی که حامل علم خدا و دین خدا و امین خدا باشد، چگونه علم و حکمت را تعلیم بندگان نکند و چگونه عالم بما کان و بما یکون نباشد، این است که می‌فرماید: ﴿وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَيْلٍ ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۱ هرگاه اینها نبودند احدی از ناس و ملائکه به شاه راه هدایت فائق [۲۷] نمی‌گردیدند و تمام علوم از فلسفه^۲ و نحو و طب و نجوم و اعداد و هیئت و منطق و معانی و بیان و رمل و جفر و اسطرلاب و اوراد و فقه و اصول و تفسیر و لغت و اخبار، کلا از این خانواده به

۱- سورة مبارکه جمعه، آیه ۲.

۲- در نسخه: «فلسوه».

مردم رسیده، این است که خداوند می‌فرماید: ﴿وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابُ وَ الْحِكْمَةُ﴾، پس هر کس که از این پیغمبر و ائمه فیضی به او نرسد و از آنچه از ایشان رسیده بهره‌ای بر ندارد، داخل سلسله ﴿وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ می‌باشد.

نطفه پاک بپاید که شود قابل فیض

ورنه هر سنگ [و] گلی، لؤلؤ [و] مرجان نشود^۱

هرگاه جامه حریر یا دیبا یا قطن یا کتان باشد و چرک و کدورت او را فرو گرفته باشد می‌توان او را به تدبیرات عملی از صابون و چوبه و طین، یا منتهاش زدن آن جامه با آب به سنگ، یا نهایت استعمال تیزاب است، بالاخره پاک خواهد شد.

ولیکن صابون و چوبه و طین و زدن با آب به سنگ و استعمال تیزاب در حق خود چرک و کدورت و نجاست بلاثر است، حنظل^۲ به استعمال غسل و تشرّب نمودن او از آب شیرین، بلکه از انگبین شیرین نمی‌شود، و خربوزه به تشرّب نمودن آب تلخ و شیرین، از شیرین خارج نمی‌شود، این است که قرآن تزکیه می‌کند قلبی که زنگ و کدورت او را گرفته باشد، آن وقت ﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ﴾ ثمر در حق او خواهد کرد و اگر ثمر در حق او نکرد، بلا شبه خود را در ﴿ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ بداند، نعوذ بالله من نفوس الخبيثة الردية.

این بود که عقل اوّل که رسول خدا باشد [۲۸] و عقل دوم که ولی خدا باشد، با این قرآن مجید و معجزات و آیات باهره نتوانستند که ابو جهل و خلفاء ثلث را با تبعه ایشان از قید جهل و ضلالت بیرون بیاورند و بر هیچ یک نه کلام خدا و نه کلام رسول خدا و نه ولی خدا تأثیر نکرد و آخر کردند آنچه که نباید بنمایند.

[اشعار مؤلف در مصائب صدیقه طاهره سلام الله علیها]

و بعد از پیغمبر در بر پهلوی دختر پیغمبر زدند و بازوی او را شکستند و عمامه از سر

۲- هندوانه ابو جهل (فرهنگ معین و عمید).

۱- غزلیات حافظ.

علی برداشتند و ریسمان جفا بر گردنش انداختند و او را به این حال از خانه بیرون کشیدند از برای بیعت کردن بدترین خلائق! اف بر تو باد ای دنیای تبه روزگار! آه وا ویلاه.

لمؤلفه:

آصف ار بودی در آن روز از وفا
دست بسته نور حق [و] عین نور
چونکه آوردند شاه لافتی
فاطمه آن بنت خیرالمسلسین
دست آورد [و] گرفت دامن شاه
بهر چه از خانه شه را می پرید
دست بسته دست حق از بهر چیست
دست کوتاه کی کنم از دامنش
گفت اشقی الاشقیای یعنی عمر
تا برم این سان به سوی مسجدش
گفت زهرا: کی عنید بی حیا
آخر، این داماد پیغمبر بود
بر سرش عمامه نه، دستش گشا
در غضب شد آن سگ بی آبرو
دین بداد از دست [و] از عقبی گذشت
نالاله زد زهرا و رفت آخر ز هوش
خامه آقا شده آذریشان
آصف الدوله شده زار و حزین

جان خود در راه شه کردی فدا
از جفای کافری کلب عقور^۱
تا در خانه به این حال اشقیاء
زوج خود را چون بدیدش این چنین
گفت: ای قوم دغای دین تباه!
سر برهنه سوی مسجد می کشید
این چنین خاری به وی از بهر کیست
سر برهنه چون ببینم من سرش
دست کش از دامن خیرالبشر
از تنش سازم جدا آخر سرش
شرم کن از روی [۲۹] خیرالانبیاء
این علی مرتضی، حیدر بود
بیش از این بی حرمتی منما روا
خوی شیطانی بُروز آمد ز او
بازوی زهرای اطهر را شکست
در فلک افتاد آواز [و] خروش
آتش افکنده به جان انس [و] جان
زین مصیبت اشک ریزد بر زمین

[تفسیر آیه: و آخرین منهم لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ...]

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

شرعت بعون الله في تفسیرها بطریق الإیجاز لا بطریق الإطناب والله الموفق بالصواب وإليه المرجع والمآب.

یعنی و دیگر مبعوث نمود خداوند عالم، این رسول را در میان جماعت دیگر از ایشان که هنوز لاحق نشده‌اند به ایشان، ولی بعد ملحق خواهند شد و در پی ایشان خواهند آمد و متابعت خواهند کرد و اوست غالب بر همه و استوار در اقوال و افعال.

[نظر اول: و آخرین منهم ایرانیان هستند]

و روی آنه لَمَّا قَرَأَ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ، قیل له: من هؤلاء؟ فوضع یدہ علی کتف سلمان، فقال: «لو كان الإيمان عند الثريا لنالها رجال من هؤلاء»^۱ و قیل: هم الذين يأتون بعدهم إلى يوم القيمة.^۲

یعنی و روایت شده است که چون خواند [۳۰] رسول خدا ﷺ این آیه را، اصحاب پرسیدند که: یا رسول الله ﷺ! آنها چه کسانی‌اند؟ حضرت دست مبارک بر دوش سلمان نهاد و فرمود که: «اگر ایمان به ثریا بسته باشد هر آینه فراگیرند مردانی که از این جماعت باشند»، یعنی از اهل عجم، و گفته‌اند بعضی از مفسرین که: آنها کسانی‌اند که می‌آیند بعد از این تا روز قیامت.

و از سهل ساعدی مرویست که رسول خدا ﷺ فرمودند که: «در اصلا بامّت من مردان و زنان باشند که بی حساب به بهشت روند».^۳

۱- تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۵۵۸. ۲- همان.

۳- الجامع لأحكام القرآن (تفسیر القرطبی)، ج ۱۸، ص ۹۳. تفسیر قوله تعالى: ﴿ذَلِكَ فَضْلُ

و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که: «پیغمبر مبعوث است به هر که مشاهده او کرده و هر که بعد از ایشان باشد از عرب و عجم^۱ و غیر اینها تا روز قیامت»، چنانچه فرمودند: «حلاله حلال إلى يوم القيمة و حرامه^۲ حرام إلى يوم القيمة»^۳ کنایه از بقای دین و شریعت و طریقه آن حضرت است که باقیست تا روز قیامت و نسخی از برای آن نیست، پس آن حضرت، پیغمبر است بر جمیع بنی آدم از روز بعث تا روز قیامت، بلکه بر جمیع جنیان و پریان، بلکه بر احجار و جبال و میاه و اشجار و آسمان و زمین و غیر اینها از آنچه ماسوی الله است، و تمام موجودات او را [قبول دارند به] نبوت و رسالت، و ائمه از ذریه آن حضرت را هم قبول دارند به امامت و ولایت، چنانچه اخبار و آثار از ائمه طاهرین در این باب بسیار وارد گردیده و این مختصر گنجایش ذکر آنها را ندارد و اغلب آنها را در کتاب کنز العرفان به وجهی مبسوط [۳۱] ایراد نموده‌ام، طالب آن به آن کتاب رجوع نماید و ببیند قدر و منزلت ایشان را نزد خدا و جمیع موجودات چه قدر طالب بوده‌اند که با ایشان بوده باشند، حتی درختی که رسول خدا پشت به آن می‌دادند و وعظ می‌فرمودند، نالید چنانچه صدای ناله او را حضار مجلس استماع نمودند، و وقتی که حضرت بر منبر سه پله بالا رفته بودند، که چرا حضرت ترک تکیه کردن به او را فرموده‌اند.^۴

و سنگ ریزه در کف آن حضرت تسبیح کرد و شهادت داد [به] نبوت آن حضرت^۵، و ملائکه فخر می‌کردند به نوکری و خدمت‌کاری ایشان، حتی آب دست شوی او و داماد او را ملائکه می‌بردند به جهت زیادت‌ی جاه و جلال و تزکیه نفس قدسی خود و تیمن

۱- در تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷، سورة الجمعة تا این جا آمده است.

۲- در نسخه: «حلالها و حرامها» آمده که ظاهراً سهو شده است.

۳- الکافی، ج ۲، ص ۱۷، باب الشرائع، حدیث ۲.

۴- مناقب الامام امیر المؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۹۷، الباب الثالث عشر: باب ذکر الجذع و المنبر.

۵- الاحتجاج، ج ۱، ص ۵۳، احتجاجه علیه السلام علی اليهود.

و تبرک جستن به آن آب تا مصداق ﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ نَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾^۱ بوده باشند، چنانچه به ذکر یک حدیث روح افزا در این هدیه اشاره می‌کنم و آن این است:

[ذکر فضیلتی از فضائل علی (ع)]

و عن ابن عباس (ع) قال: «كان رسول الله (ص) في مجلسه و عنده جماعة من المهاجرين و الأنصار، فنزل عليه جبرئيل، فقال يا محمد (ص)! الحق يقرؤك السلام و يقول لك احضر علياً (ع) و اجعل وجهك مقابلاً بوجهه، ثم عرج جبرئيل (ع) إلى السماء، فدعا رسول الله (ص) علياً (ع) فاحضره و جعل وجهه مقابلاً لوجهه، فرفع نورا من وجههما إلى السماء، فنزل جبرئيل ثانياً و معه طبق فيه رطب فوضعه بينهما، ثم قال: كلا فأكلّا ثم أحضر طشتاً و إبريقاً، فقال: يا رسول الله (ص)! قد أمرك الله أن تصب الماء على يد علي بن أبي طالب (ع)، فصب رسول الله (ص) [۳۲] الماء على يد علي بن أبي طالب (ع)، فكلما أصب الماء على يد علي بن أبي طالب (ع) لم يقع منه قطرة في الطشت، فقال علي (ع): يا رسول الله (ص)! لم أر شيئاً من الماء يقع في الطشت، فقال رسول الله (ص): يا علي! إن الملائكة يتسابقون على الأخذ الماء الذي يقع من يدك، فيغسلون به و جوههم ليتبركوا به»^۲ و غیر ذلك من الأخبار كثيرة جداً.

یعنی و روایت شده از ابن عباس (ع) که گفت: «بود رسول خدا (ص) در مجلس خود و نزد آن حضرت بودند جماعتی از مهاجر و انصار، پس نازل شد بر پیغمبر (ص) جبرئیل و عرض کرد یا محمد (ص) خداوند تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید به تو که: حاضر کن دامادت علی بن ابی طالب (ع) را و بگردان^۴ مقابل صورت خود را به صورت علی بن ابی طالب (ع)، پس بالا رفت جبرئیل (ع) و طلبیدند رسول خدا (ص) علی (ع) را پس

۱- سورة مبارکه جمعه، آیه ۳. ۲- در نسخه: «یقرؤک».

۳- الفضائل، ص ۹۳، فی فضائل الإمام علی (ع).

۴- در نسخه: «و».

حاضر شد امیرالمؤمنین (علیه السلام) و رسول خدا، چون حضرت ظاهر شد، روی مبارک خود را مقابل کرد با روی پسر عم خود، پس بلند شد نوری از میان این دو صورت مبارک و رفت تا آسمان، پس نازل شد در مرّه ثانی باز جبرئیل (علیه السلام) و با او بود یک طبقی که در آن موجود بود رطب تازه، پس گذارد جبرئیل (علیه السلام) آن طبق را میانه آن دو بزرگوار، پس عرض کرد که بخورید از این رطب، پس میل فرمودند هر دو رطب را، پس حاضر کرد جبرئیل (علیه السلام) طشت و ابریقی و گفت: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله)! به تحقیق که امر کرده است تورا خلاق عالم که بریزی آب بر دست علی (علیه السلام)، پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ریخت آب را بر دست داماد خود، پس هر چه [۳۳] آب ریخته می شد بر دست علی (علیه السلام)، قطره ای از آن آب ها در طشت ریخته نمی شد، پس عرض کرد امیرالمؤمنین (علیه السلام): یا رسول الله (صلی الله علیه و آله)! نمی بینم چیزی از آبها که در طشت ریخته شود، فرمودند رسول خدا (صلی الله علیه و آله): یا علی! به درستی که ملائکه پیشی می گیرند بر گرفتن آب هایی که از دست تو می ریزد و می شویند صورت های خود را به آن آب از برای اینکه تبرک بجویند به آن آب». و غیر از این، اخبار کثیره وارد شده.

[نظر دوم: آخرین منم، ملائکه می باشند]

پس ﴿اٰخِرِيْنَ﴾ که خداوند در قرآن مجید بیان فرموده که: ﴿وَ اٰخِرِيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوْا بِهِمْ وَ هُوَ الْغَزِيْزُ الْحَكِيْمُ﴾ مراد ملائکه و غیر آنها می باشند، پس خوشا^۱ به احوال آنها که به تولی آنها و اولاد آنها و دوستی با ایشان تبرک می جویند و دین و عقبای^۲ خود را معمور می سازند و خود را داخل سلسله ﴿وَ اٰخِرِيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوْا بِهِمْ﴾ می گردانند.

و بدا به احوال آن قومی که با این طایفه و سلسله در مقام خصم و عداوت باشد، یا اینکه نه خوب باشد و نه بد نمود بالله من شر حاسدا اذا حسد بلی، طایفه با ایشان در ظاهر

و باطن عداوت نمودند و خود را در ظلالت ابدیۀ سرمیدیه انداختند و تا روز قیامت جگر عالمی را کباب کردند، فرزند فاطمۀ زهرا (علیها السلام) در صحرای کربلاء، طفل شیرخوار خود را بر سر دست گرفت و هر چه نالید که آیا یک مسلمانی هست که یک قطره آب به این طفل شیرخوار بی گناه من بریزد و او را از قید تشنگی برهاند؟ احدی جواب نداد، بلکه عوض آب تیر زهرآلود بر حلق آن طفل معصوم زدند در آغوش باب بزرگوار...؛ آه آه و ویلاه و مصیبتاه و حسرتاه. [۳۴]

[اشعار مؤلف در شهادت حضرت علی اصغر]

شـهسوار کربلا یعنی حسین	بر کف خود داشت اصغر، نور عین
گفت: ای قوم جهول پُرخِطّا	تا به کی بی شرمی، آخر کو حیاء
آب گُر باشد به قول کوفیان	ناروا بر ما به زعم شامیان
طفل شش ماهه به هر دین بی گناه	خاصّه این طفلی که باشد هم چو ماه
روز سیّم شد که بی شیر است [و] آب	از عطش گردیده اعضایش کباب
این همه آبی که در هم می رود	سوی دریا روز و شب داخل شود
قطره‌ای زان بر لب اصغر دهید	تا نمیرد تشنه ای قوم عنید
کافری تیری به شصت کین نهاد	از برای خاطر ابن زیاد
زد به حلق اصغر شیرین زبان	تا قفایش پاره زان تیر سنان
بر رخ بابا بزد لب خنده‌ای	رفت تا خلد برین ^۱ پزنده‌ای
شه بلندش کرد سوی آسمان	گفت ای خَلّاق هر کون [و] مکان
در ره اَمّت فدا شد اصغرم	اصغرم شد کشته همچون اکبرم
تا تو بخشایی ^۲ گناه اَمّتان ^۳	بردو خون این دو طفل نوجوان

۱- در نسخه: «بر این».

۲- در نسخه بیخشیایی.

۳- شهادت حضرت سید و سالار شهیدان برای اینکه گناه امت بخشیده شود از نظر مبانی ے

آصفا ای شهریار روزگار گریه کن بر حال شاه تاجدار
چشم خود کن روشن از اشک بصر در عزای زادهٔ خیر البشر
نظم آقا مایه حزن تو شد بی اشارت کی نویسم خود به خود
والسلام

[تفسیر آیهٔ ذلک فضل الله یؤتیه...]

﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾

﴿ذَلِكِ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾

شرعت بعون الله و توفیقه فی تفسیرها علی طریق الإیجاز و الاختصار و الله العالم
بکل الأحوال. [۳۵]

یعنی این «بعث» که پیغمبر به آن مبعوث شده یا این اقرار و اعتقاد به این پیغمبر
نصیب هر که شد، این نعمت را می‌دهد خداوند بر سبیل تفضّل به هر که می‌خواهد از
بندگان بر مقتضای حکمت بالغه. و خداوند صاحب فضل بزرگ است و نعم دنیا
و آخرت در نزد او هیچ است.

[تفسیر فضل الله]

و قال بعض المفسرين: الفضل الذي أعطاه محمدًا و هو النبوة لكافة خلق الأولين
و الآخرين إلى يوم القيمة و هو فضل الله يعطيه من يشاء باقتضاء الحكمة.^۱
بلی چنین است، چنانچه در اول تفسیر آیه ذکر کردم مفاد همین قول را با زیادتى

→ کلاسی شیعه مورد تردید جدی است و طرح اندیشه گناه بخشی با شهادت امام حسین (علیه السلام)
شبهه به آنچه مسیحیان دربارهٔ به دار آویختن حضرت مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام
آورده‌اند که برای بخشش گناهان مسیحیان بوده است، اندیشه‌ای موهوم و بی اساس به نظر
می‌رسد.

۱- تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۵۵۹، سورة الجمعة.

تابعین تا روز قیامت، بلی کم نعمتی و فضلی نیست متابعت خداوند و قبول نبوت آن حضرت و اطاعت او و قبول ولایت ائمه و متابعت ایشان، خداوند همه ما را به این طریقه حقّه ثابت بدارد و اگر نیست عطا کند، چنانچه وعده فرموده در همین آیه مبارکه، و در این مقام کلام بسیار است.

و کَلّی از آن [را] در کتاب کنز العرفان به بسطی کامل ایراد نموده ام رجوع به آن کتاب شود، نه هر که مدّعی اسلام و قبول ولایت شود، ادّعایش مسموع باشد، بلی در ظاهر ثمر دنیوی شاید داشته باشد و لیکن در باطن امر نه چنین است. قبول آثاری دارد و عدم قبول هم آثاری دارد و هر اثری، تأثیری دارد، شکر تأثیرش حلاوت و شیرینی است و تریاک و حنظل، تأثیرش تلخی و مرارت است. دوستان و موالی اهل بیت [علیهم السلام] احوالشان دیگر احوالی است و دشمنان و اعادی ایشان، احوال و رفتار [۳۶] شان دیگر وضعی است.

روی ابوالفضل^۱ محمد بن عبدالله الشیبانی، عن محمد بن المفضل، عن موسی بن جعفر، عن امیرالمؤمنین (علیه السلام): «اختبروا شیعتی بخصلتین، فإن كانت فیهم فهم شیعتی الأول محافظتهم علی أوقات الصلاة و مواساتهم مع إخوانهم المؤمنین بالمال فإن لم تكونوا فابعد»^۲.

یعنی: روایت کرده است ابوالفضل^۳ از محمد بن المفضل از موسی بن جعفر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) که فرمودند: «بیاز مایید شیعیان ما را به دو خصلت، پس اگر یافتید این دو خصلت را در ایشان، پس ایشانند شیعیان ما، اوّل از آن محافظت کردن ایشان نماز

۱- در نسخه: «ابوالمفضل»، و آنچه در متن آورده ایم از مصدر می باشد.

۲- جامع الاخبار، ص ۳۵، الفصل السابع عشر. در آخر روایت آمده است: «... المؤمنین بالمال و إن لم تكونا فیهم فأعزب ثم أعزب ثم أعزب».

۳- در نسخه: «ابو المفضل».

خود را در اوقات فضیلت آنها و نر می و همواری و راه رفتن ایشان با برادران دینی خود به مال‌های خود، پس هرگاه نباشند صاحب این دو صفت پس دور شو از ایشان».

و روی عن أنس بن مالك، قال: قال رسول الله ﷺ: «إن الله تبارك و تعالی یبعث فی یوم القیمة عبادا یتهلّل و جوههم نورا عن یمین العرش و عن شماله بمنزلة الأنبیاء و لیسوا بأنبیاء و بمنزلة الشهداء و لیسوا بالشهداء، فقام أبوبکر، فقال: أنا منهم یا نبی الله؟ فقال: لا، فقام عمر و قال: أنا منهم؟ فقال: لا، ثمّ وضع رسول الله ﷺ یده علی رأس علی بن أبی طالب علیه السلام، فقال: هذا و شیعتہ»^۱.

یعنی: و روایت کرده انس بن مالک که گفت که: فرمود رسول الله ﷺ که: «به درستی که خداوند عالم مبعوث و محشور می‌کند در روز قیامت بندگان چندی که می‌درخشد روهای آنها از طرف راست عرش و از طرف [۳۷] چپ عرش، به منزله پیغمبران می‌باشند و پیغمبر نیستند و به منزله شهیدانند در مقام قرب و شهدا نیستند، پس ابوبکر به طمع خام افتاد و برخاست^۲ و عرض کرد: یا رسول الله ﷺ! آیا من از ایشانم، حضرت فرمودند: نه، پس برخاست خلیفه ثانی عمر و عرض کرد: یا رسول الله ﷺ! آیا من از ایشانم؟ حضرت فرمودند: نه، پس حضرت گزارد دست خود را بر سر علی بن ابی طالب علیه السلام و فرمودند: این است و شیعیان او».

پس آثار تشیع دیگر آثار است.

حافظ:

[هزار نکته باریک تر ز مو اینجاست] نه هر که سر نتراشد قلندری داند و هر که لایق هدایت نباشد، اگر شب و روز در نزد رسول بوده باشد و به کرات و مراتب اعجاز و آیات ملاحظه نماید، کفر و زندقه او زیادت‌تر می‌شود و اصلاً نور ایمان

۱- جامع الأخبار، ص ۳۳، الفصل السابع عشر.

۲- در نسخه: «برخواست».

در او ظاهر نخواهد شد و کلام حق در او مؤثر نمی‌شود، بلکه اضلال او افزون می‌شود و باعث اضلال دیگران هم خواهد شد، مثل خلیفه ثانی که هم ضال بود و هم مضل یکی از شنايع اضلال او با وجود بودن خدمت چنین رسولی همیشه شب و روز این است:

روی البخاری فی مسنده عن عبدالله بن عباس رضی الله عنه قال: «لما اشتد بالنبي مرضه الذي مات فيه، قال ائتوني بدوات و قرطاس أكتب لكم كتابا لا تضلّوا بعدي أبدا، قال عمر: إن رسول الله ﷺ قد غلب عليه الوجد و يقول الهذيان»^۱

یعنی روایت کرده است محمد بن اسمعیل بخاری که یکی از فحول علماء عامّه است در کتاب مسند خود از عبدالله بن عباس که گفت [۳۸] که: «چون اشتداد یافت مرض موت پیغمبر ﷺ، حضرت فرمودند: بیارید برای من دوات و کاغذ تا بنویسم برای شما نوشته‌ای که دیگر بعد از من هرگز به ضلالت نیفتید، عمر گفت: به درستی که رسول خدا ﷺ غالب شده او را مرض موت و وجع، و می‌گوید هذیان را» یعنی کلماتش از روی شعور و فهم نیست و حال اینکه خداوند در حقش می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۲ و مردم هم قبول کردند حرف این ضالّ مضلّ را و انداخت خلق اولین و آخرین را به گمراهی ابدی، و آل رسول را منزوی ساخت در خانه‌های خود هم چون علی رضی الله عنه؛ و شیاطین و جبت و طاغوت به جای پیغمبر ﷺ نشستند و این همه ثمرات حضور رسول و آیات و معجزات و قرآن در حق او به جز افزوده شدن گمراهی دیگر ثمری نداشت تا اینکه به دو سه روز فاصله همین شقی در خانه همین پیغمبر را سوزانید و خورد، خورد تأثیر کرد تا ظهور کلی آن در کربلا شد که

۱- صحیح البخاری، ج ۷، ص ۹، کتاب المرضی و الطب؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳، مسند عبدالله بن العباس بن عبدالطلب؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶، باب ترك الوصية لمن ليس له شيء یوصی فیہ (با اندکی تغییر در متن روایت).

۲- سورة مبارکه نجم، آیات ۳ و ۴.

فرزند فاطمه (علیها السلام) را کشتند و او را برهنه در خاک، بی دفن و کفن انداختند و آتش بر خیمه‌های او زدند تا اینکه قناعت^۱ اهل بیت او را سوزانیدند.

راوی می‌گوید: من در گوشه [ای] ایستاده بودم که دیدم دخترکی، چون بدر منیر و آفتاب عالم گیر از ترس آتش از خیمه بیرون دوید، آتش به گوشه معجز او افتاد و از ترس حالت خاموش [۳۹] کردن آتش را نداشت من با خود گفتم الله، حال دختر پیغمبر می‌سوزد، اسب انداختم از عقب او که آتش را خاموش کنم، آن دخترک چون مرا در پی خود دید بر روی زمین نشست و گفت: ای شیخ! بر من رحم کن، من پدر ندارم، گفتم: ای دخترک! من به جهت ایذا و اذیت و برهنه کردن تو نیامده‌ام، بلکه آمده‌ام آتش از جامه تو دور کنم که نسوزی، دیدم خجلت کشید و از شدت حیا سر خود را به زیر انداخت و گریه شدید گلوی او را گرفت و می‌خواهد با من حرفی بزند و گریه او را مهلت نمی‌دهد، گفتم: ای دختر! مطلب خود را بیان کن، فرمود با گریه و زاری: ای شیخ! راه نجف از کدام راهست، گفتم: راه نجف را چه می‌کنی؟ گفت: می‌خواهم بروم نزد جدم علی (علیه السلام) و شکایت این قوم را به آن حضرت نمایم. آه نمی‌دانم آصف الدوله دوران کجا بود که دست آن دختر را گرفته به وادی نجف اشرف ببرد و او را از دست قوم ضلال برهاند، آه و اوایله.

[مرثیه در آتش افتاده به اهل حرم]

لمؤلفه:

آتش افتاد از بلا بر معجرش	معجرش می‌سوخت از کین در برش
سر به زیر افکنده گریان زار زار	همچو ابری کو ببارد در بهار
گفت با وی مطفی نار حریق	کی شده در نار نمرودی غریق
کوثر باشد بما حاجت بگو	گرچه در ما نیست شرم آبرو

لیک می سوزد دلم بر حال تو
 رحم نَبُود^۱ ذرہ [ای] در قلب ما
 گفت آن کودک به صد حال خراب
 من ندارم با تو حاجت در جهان
 حاجتم این است ای شیخ خلف!
 تا روم آنجا شکایت سر کنم
 پیش جدم مرتضی، زاری کنم
 گویم ای شیر خدا! فرزند تو
 بالب تشنه ز دست اشقیا
 بر سر نی شد سر او جلوه گر
 رفت بر یغما همه اموالمان
 دستگیر شامی [و] کوفی شدیم
 قصه کوتاه کن تو آقا از بیان
 خامه تو قلب آصف را شکست
 شهریارا آصفا نکته مگیر
 هر که دارد هر چه در طبعش هنر
 بی هنر دانی که باشد در جهان

ای دریغ از بخت [و] از اقبال تو
 وای بر این حال [۴۰] بر این ضرب ما
 بلکه با صد رنج [و] با چشم پر آب
 غیر این حاجت که می سازم بیان
 که نمایی تو به من راه نجف
 داد زمین اشرار بد اختر کنم
 اشک بر رخسار خود جاری کنم
 قوت جان تو و دل بند تو
 شد سرش از خنجر اعدا جدا
 نه به بالینش برادر نه پسر
 گشته سوزان از جفا خرگاهمان
 هم اسیر [و] هم ذلیل [و] هم یتیم
 آتش افکندی تو بر جان جهان
 گرد حزن اندر دل پاکش نشست
 نکته گیری دور است از طبع امیر
 زاید از آن کی طلب سازد بشر
 آنکه بی خدمت، ز حق خواهد چنان

[تفسیر آیه مثل الذین حملوا التوراة]

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حَمَلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ أَحْقَارٍ يَخِيمُ عَلَى أَشْفَارِهَا بِشَيْءٍ مِثْلُ الْقَوْمِ

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾

شرعت باعانتها في تفسيرها [۴۱] على نهایت الاختصار لأولى الأبصار.

یعنی مثل آنها که بار کرده شده‌اند به تورات و مأمور شده‌اند به آموختن تورات و بر دوش کشیدن بار تکلیف آن و عمل به آن، پس برندا شدند بار تورات را و اکتفا به حفظ کردن و خواندن آن کردند و در آن آنچه بود قبول نکردند و آن اظهار نبوت و خبر به آمدن محمد ﷺ است. مثل آنها مثل درازگوشی است که بر می‌دارد، کتاب‌های بزرگ گرانبار را از علوم، و زجر می‌کشد در حمل آن و نفع و فایده از آن علوم از برای درازگوش نیست، بد است مثل کسانی که تکذیب کردند به آیت‌های خدا که داند بر صحت نبوت سید انبیاء ﷺ، و خداوند راه فلاح و رستگاری را ننماید بر گروه ستمکاران که بر نفس خود ظلم کردند و از طریق حق تجاوز نمودند.

«و بنس كلمة ذمّ كما أنّ نعم كلمة مدح»^۱ أي: مثل الذين كذبوا وهم المكذبون بآيات الدالة على نبوة محمد ﷺ و يجوز أن يكون الذين صفة للقوم والمخصوص بالذم محذوفا تقديره «بنس هذا المثل»، لأنّه سبحانه ذم مثلهم والمراد به ذمهم.

یعنی و «بنس» کلمه ذم و مذمت است، چنانچه در مقابل آن «نعم» کلمه مدح و خوبیست و زاید بر این گفتگو نمودن مناسب مقام چندان نیست.

به هر حال تطویل کلام در هر مقام محوّل به کنزالعرفان است، بلی قاری قرآن و سایر کتب سماوی از تورات و انجیل و زبور و صحف و غیر اینها؛ و تعلیم و تعلّم آنها وقتی خوبیست که از برای قاری آن و حافظ و حامل آن ثمری داشته باشد و هرگاه بلاثمر شد، بعینه مثل درازگوشیست [۴۲] که هزار جلد قرآن بار او کرده و اصلا نه از جلد خبر دارد و نه از کاغذ و نه از مرکّب و نه از سوره و نه از آیه و نه از تفسیر و نه از ترجمه و نه از محکم و نه از متشابه و نه از عام و نه از خاص و نه از ناسخ و نه از منسوخ و نه از تجوید و نه از فصاحت و نه از بلاغت و نه از واجب و نه از حرام و نه از مندوب و نه از مکروه

۱- بنگرید: مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۴۸، ماده «بأس».

و نه از طریقه صرف و نه از نحو و نه از منطق و نه از معانی و نه از بیان و نه از حکمت و نه از کلام و نه از نجوم و نه از هندسه و نه از رمل و نه از جفر و نه از اسطرلاب و نه از ظاهر و نه از باطن و نه از عرف متشرّعه و نه از عرف عام و نه از مطلق و نه از مقید و نه از شأن نزول و نه از خواص السور^۱ و نه از ثواب و نه از عقاب و نه از اوامر و نه از نواهی و نه از قصص و نه از ترتیب و نه ترتیل و نه نازل و نه از منزل علیه و نه از عربی و نه از عجمی و نه از ترکی، هیچ خبر ندارد، همین قدر می داند که باری بار اوست و زجری در حمل آن دارد.

بلکه بنی آدمی که حامل قرآن و حافظ آن و عالم به احکام آن هست، هزار بار بدتر است از حمار حامل، به علّت آنکه تکلیفی از برای حمار نیست اصلاً در این بارها، و انسان که مکلف تحمّل این بارها می باشد و قوه ادراک آن را دارد و عمل به آن نمی کند، چونست احوال او، لهذا حاملین تورات و انجیل که در آن آیات واضح بر نبوّت پیغمبر خدا ﷺ بود، خواندند و دانستند و اغماض و غمض عین نمودند، البته در حق آنها ﴿بَشَرٌ مِّثْلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ﴾ نازل می شود.

[چند نکته از کلام تورات در حقانیت نبوت محمد ﷺ]

و آیات [۴۳] دالّه بر نبوّت آن حضرت در کتب تورات و اناجیل و زبور و صحف بر وجه ظهور موجود است و اغلب آنها [را] در کنز العرفان به بسطی کامل ایراد نموده ام و جزئی از آن در این وجیزه ذکر می شود و آن این است در تورات:

«ولو قام نار يعود بی اسرائیل کموشی یداعوا ذونای پانیم ناوی مفرنجا مع هنحا کامانی نافتم لخوا اذا نای الو تشماعون ال اشموعیل قول شفیخا هوت برختی اتواهر بینی او توایم اودما و دشیم اشاره نسی ام یولدا و قالاقم ناوی یبقرب اخهم کامو خاونا تبتی دیاری بنیمو و دبیر لاهم ات کل اشراصو توادر زتیم باد اصوات و هایوشما در شبینا

ینوخ هکویم او توبیم اشمعیل نواید و قیدار و دمتراموسان اشماع و نادود و ما وحدد و تیمایطور ناقیس و اقداما».

یعنی: و برانگیخته است خدای تعالی پیغمبری از فرزندان یعقوب، مثل موسی می خواند خدای را روبروی شما پیغمبری از میان پسر برادران شما برانگیزانم که بخواند خدای را که از او بشنوند و به دین او عمل کنند، قسم به حق اسمعیل قبول کردم از تو، این عطیه است بر تو ای ابراهیم که بزرگ کنم و برکت دهم نسل او را، از اوست کاملان خلق که او محمد است، از اوست دوازده امام، و پیغمبری برخیزانم از برادرزاده های ایشان که چون تو بگذارم سخنان خود را به دهن او و بگوید به ایشان که ایمان بیاورید در آنچه بفرمایم شماها را و پراکنده [۴۴] کنم شماها را در ولایت ها و باشید به سرزنش در میان قوم و او از فرزندان اسمعیل است علی و حسن و حسین، عابد، باقر، صادق، کاظم، رضا، تقی، نقی، حسن، مهدی.

پس با این آیات تورات در نبوت پیغمبر و در ولایت دوازده امام، چگونه یهود منکر بعثت آن حضرت گردیدند و چگونه یهودیان این دین، منکر ولایت و امامت اولاد ایشان که دوازده امامند شدند، پس علم به تورات و آیات آن و حامل شدن این تکالیف را مثل حماری می ماند که حمل کتاب در ظهر او شود، بلکه بدتر.

از کتب آسمانی گذشتیم، طفلی در میان یهود چون از مادر متولد شد، ابیاتی چند که صراحت داشت بر بعثت رسول الله و آنچه که از جفای امت او به اولاد او می رسد بر زبان جاری ساخت و در میان ایشان ابیات آن طفل، مشهور است و چند بیت از آن در این وجیزه ذکر می شود و آن این است:

آیتا اثنا امتا مزعزع بریاتا عابدا هدمداتا بیدین امتا

یعنی: بیایند گروهی و طائفه ای که از جای بکنند و حرکت دهند تمام خلق را کرده شود خرابی ها به دست پسر کنیز، چونکه حضرت از هاجر بود او را به پسر کنیز نسبت داد.

بعالما دنشا و حردین کرشا جبارین حالشا و هلمین قیsha
یعنی: مردی باشد که دور کند دنیا را از خود و براند دنیا را و جباران را راست کند
و بشکند. و خوار کند مذهب و روش پادشاهان را.

محمّد کایا اعایاء یطمع هويا و یهی کللیا
یعنی: آن شخص محمّد است چه نیکو مردیست به اصلاح فرو می‌نشانند دین‌ها
و رسم‌های پیش را و دین او همه را فرو گیرد.

وعسی مترسا و ناصا و حلّسا و نسا^۱
یعنی: به سختی بیفتند و به تنگی بیفتند و پاره پاره شوند اشاره به صحرای کربلاست.
تفیصا شعر فاعلی ید سادسنا کصرفا تبرو فانتیا لحربا
یعنی: به خنجر جفا بریده شود بر کنار رودخانه در صحراء، امتحان کرده شود در
اوقاتی که زفاف بعضی از آنها در آن وقت باشد.

با وجود این اخبارات و آیات از خدا و طفل یک روزه، در حقیقت رسول ﷺ و اولاد
طاهرین او مع هذا باز حمارها، بلکه سگهای اَمّت از اینها چشم پوشیده، بعضی از آنها
در کربلا جمع شدند و فرزند این رسول را از دم شمشیر و نیزه، پاره پاره کردند و زفاف
بعضی از آنها را بدل به عزا کردند، مثل قاسم نوداماد به روایتی که در آن روز یوم عرس^۲
ایشان بوده باشد؛ آه و اوایله و وارزناه و واحزنانه.

[اشعار مؤلف در رثاء قاسم بن الحسن]

لمؤلفه:

بست عقد فاطمه شاه زمن از برای قاسم آن نجل حسن
بهر سور این عروسی شاه دین کرد شوری در سما و در زمین

۱- بنگرید: کتاب محضر الشهود فی رد الیهود ۵، با کمی اختلاف.

۲- بحث عروسی حضرت قاسم در منابع معتبر کمتر مطرح گردیده و بزرگانی چون شهید
مطهری در آن تشکیک جدی کرده‌اند.

مهر کابین عروس تشنه کام
 غرقه در خون پاره پاره، جسم چاک
 بر سر نیزه سرش گردد بلند
 نوعروس از خون او بندد نگار
 چون به این کابین عقدش بسته شد
 بوسه قاسم داد آن دم دست شاه
 شه دو شهزاده سپردی دست هم
 هر دو شهزاده نشسته بی قرار
 گفت قاسم با عروس دل دو نیم
 کاش بودی زنده باب زار من
 دست زد تا از رخس گیرد نقاب
 آفتاب از باختر آید برون
 وی شود از مقدمش فصل بهار
 زلف مشکین را کند عنبرشکن
 نوعروس از شرم همچون آفتاب
 گفت قاسم: کی عروس نامدار
 آنچه دارم در جهان مال پدر
 باز کن رخ را که بینم روی تو
 نوعروس خسته داد او را جواب
 من نخواهم هیچ از مال جهان
 گر تو داری لطف ای عالیجناب
 شد به اذن حضرت خیرالانام
 اوفتد نه روز قاسم روی خاک
 پاره گردد جمله اعضا، بند بند
 سر برهنه بر شتر گردد سوار
 قلب زهرا از برایش [۴۶] خسته شد
 رفت گریان شاهزاده حجله گاه
 عالمی زین ماجرا خورده به هم
 هر یکی از تشنگی گریان [و] زار
 گفت و گو بنما تو با طفل یتیم
 تا بدیدی حالت افکار من
 از سحاب آید برون آن آفتاب
 گوشه ابرو نماید از درون
 سرو رقص آید کنار جویبار
 تا نیارد کس دگر مشک ختن
 شد نهان بار دگر، زیر سحاب
 از چه رخ پوشی بر این افگار^۱ زار
 جمله را دادم به تو بهر نظر
 کرد رویت مشک افشان موی تو
 کی شبیه مصطفی و جد [و] باب
 نه ز باغ [و] نه ز راغ^۲ بوستان
 تشنه ام من تشنه ام یک قطره آب

۱- آزرده، خسته، مجروح.

۲- مرغزار، دامن کوه، صحرا.

رفته از بی آبی آب و رنگ من هیچ ناید آب اندر چنگ من
گفت قاسم: از خجالت مرده‌ام من هم ای ناکام چون تو تشنه‌ام
شد جگر اندر برم این دم کباب از برای تو ای‌ا علیا جناب
سید آقا قلم را سر شکن این قدر [۴۷] آتش به عالم تو وزن
قلب آصف پر نمودی از ملال شرم کن از کردگار ذوالجلال

[تفسیر آیه قل یا ایها الذین هادوا]

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾

یعنی: بگو ای محمد ﷺ: ای گروهی که ملت یهود [را] اختیار کرده‌اید، اگر دعوی می‌کنید به زعم خود که شما دوست خدایید، دون مردمان دیگر از عرب و عجم ایمان آورنده، پس آرزو کنید از خدا مرگ را اگر هستید شما راست‌گویان.

[بررسی لغات آیه]

الزعم، قول مشترك بين العلم و الظن فاستعمل الزعم مرّة مقام الظن و استعمل مرّة مقام العلم؛ و الأولياء جمع وليّ يوليها عند الحاجة و الله وليّ المؤمنين، لأنّه يوليهم النصرّة عند حاجتهم و المؤمن وليّ الله لهذه العلّة: التمتّي، الآمال، فهو يتعلّق بالماضي و المستقبل.

یعنی قول و کلمه «زعم» قولیست مشترک میانه علم و ظن پس استعمال می‌شود گاهی «زعم» در جای ظن؛ و استعمال می‌شود کلمه «زعم»، گاهی در جای علم. یعنی در هر دو مقام می‌توان استعمال نمود.

و «اولیاء» جمع ولی است که یاری کرده می‌شود نزد حاجت، و خداوند ولیّ مؤمن است به علّت آنکه یاری می‌کند ایشان را نزد حاجات ایشان، و مؤمن هم ولیّ خداست

به این علت، كما قال الله: ﴿كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ﴾^۱ و لفظ «تمنی» آرزوست و آن متعلق است هم به ماضی و هم به استقبال و ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَخْزَوْنَ﴾^۲ [۴۸]

[دیدگاه اولیاء الله درباره مرگ]

و تمام مطلب از لغت و نحو و صرف و اخبار و تفسیر، در تفسیر کنزالعرفان ذکر شده است و از اسلوب این کتاب بعض مطالب خارج است و ایراد آن بلا فایده است. بلی، اولیاء الله از موت و مرگ خائف نمی باشند، بلکه دنیا از برای آنها زندان است، چنانچه [در] حدیث است که فرمودند: «الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر»^۳، چگونه شخص عاقل دانا خود را در زندان بلا خواهد، بلکه شب و روز در فکر حيله و تزوير و خدعه است که به هر نوع باشد خود را از زندان نجات دهد.

پس مؤمن کسی است که همیشه طالب مردن باشد و از موت فرار و گریزی نداشته باشد و طالب خانه و منزل و اهل و عیال و وطن و اصدقا باشد، خانه ما و منزل ما و اهل و عیال و وطن و اصدقا ما بهشت است و ما در زندان بلا و خانه و منزل دنیای فانی و فراشان غضب و زندان بانان و مرزبان، دنیا ساخته ایم و از خانه و وطن حقیقی ریمیده ایم.

گنج علم «ما ظَهَرَ مع ما بَطَّن» گفت: از ایمان بود حبّ وطن
این وطن، مصر و عراق [و] شام نیست این وطن، شهر یست کان را نام نیست
تا به کی در چاه طبعی سرنگون؟ یوسفی، یوسف، بیا از چه بُزون
تا عزیز مصر ربّانی شوی وارهی از جسم [و] روحانی شوی^۴

۱- سورة مبارکه صف، آیه ۱۴. ۲- سورة مبارکه یونس، آیه ۶۲.

۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۳، باب النوادر و هو آخر الأبواب وصیة رسول الله ﷺ لعلى ﷺ، حدیث ۵۷۶۲.

۴- شیخ بهایی، نان و حلوا، بخش ۹، فی تأویل قول النبی ﷺ: حب الوطن من الايمان.

این است که خداوند اگر چه خطابش با یهود است و لیکن مفاد آیه عموم دارد، یهود و غیر یهود را، خصوصاً اهل اسلام که می‌فرماید: ﴿إِنْ رَعَيْتُمْ أَتَّكُمُ أُوتِيَاءَ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتُّوا أَلَمُوتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱ [۴۹]

[اندرز بر توجّه به وطن حقیقی]

ای هوشیار همانا که وطن و منزل خود را ندیده‌ای و فراموش کرده‌ای، لهذا خو، به غربت و زندان کرده‌ای و زندان را وطن حساب کرده‌ای و هر روزه مصیبتی که چقدر خلاق در این زندان از ضیق و تاریکی و در بند و زنجیر و ایذا و اذیت زندانیان به عرصه هلاک افتاده‌اند و تو هر روزه ذوق و شوق به این زندان زیادتر شده. نظم:

این قدر در شهر تن ماندی اسیر کان وطن یک باره رفتت از ضمیر^۲
و الا چرا باید شخص از وطن مألوف که موت و عقبی باشد، فراموش کند با آن نعم عظیمه و الطاف جسیمه موت مؤمن و بعد از آن، پس اخبار و آثار در مدح و راحت موت و بعد از موت از حَیْر^۳ تقریر و تسطیر بیرون است و ما اندکی از آن در این مختصر ذکر می‌نماییم.

قال رسول الله ﷺ: «إِذَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْ عَبْدٍ، قَالَ: يَا مَلِكُ الْمَوْتِ! إِذْهَبْ إِلَى فُلَانٍ فَاتْنِي بِرُوحِهِ^۴ حَسْبِي مِنْ عَمَلِهِ، [قَدْ بَلَوْتَهُ] فَوَجَدْتَهُ حَيْثُ أَحَبَّ، فَيَنْزِلُ مَلِكُ الْمَوْتِ وَمَعَهُ خَمْسَمِائَةِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، مَعَهُمْ قَضْبَانُ^۵ الرِّيحَيْنِ وَأَصُولُ الزَّعْفَرَانِ، كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمُ بِيْشْرَةٌ بِبَشَارَةِ سَوِيٍّ بِشَارَةِ صَاحِبِهِ، وَيَقُومُ الْمَلَائِكَةُ صَفِّينَ لَخُرُوجِ رُوحِهِ، مَعَهُمُ الرِّيحَانِ، فَإِذَا نَظَرَ إِلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ [ثُمَّ صَرَخَ] فَيَقُولُ لَهُ جُنُودُهُ: مَا لَكَ يَا سَيِّدَنَا؟

۱- سورة مبارکه جمعه، آیه ۶.

۲- شیخ بهایی، نان و حلوا، بخش ۹، فی تأویل قول النبی ﷺ: حب الوطن من الايمان، در

نسخه: «رفتد از ظمیر» آمده است. ۳- جای، مکان، کرانه، جهت.

۴- در نسخه: «بروح». ۵- در نسخه: «اغصان».

فیقول: أما ترون ما أعطي هذا العبد من الكرامة؟ أين كنتم هذا؟ قالوا: جهدنا به فلم يقطعنا».^۱

یعنی رسول خدا ﷺ فرمودند که: «هرگاه رضا باشد خداوند از بنده ای، فرماید: ای عزرائیل! برو به سوی فلان بنده من و بیار نزد من روح او را، [۵۰] پس است مرا عمل او در دار دنیا، پس یافتم او را آنچنان که می خواستم، پس فرود آید ملک الموت و با او باشد پانصد ملک و با آن ملائکه باشد شاخه های ریحان بهشت و بیخ های زعفران جنت. هریک از آن ملائکه بشارت دهند محتضر را به بشارتی جداگانه غیر بشارت آن دیگری، و بایستند ملائکه دو صف از برای بیرون آمدن روح مؤمن، و با ایشان باشد ریحان، پس چون نظر کند به سوی ملائکه شیطان، بگذارد دست خود را بر سر خود و فریاد کند؛ لشکرش نزد او جمع آیند و بگویند به او که: چه می شود تو را ای سید و آقای ما، پس می گوید که: نمی بینید که چه داده اند به این بنده از کرامت بزرگ، کجا بودید شما؟ جواب گویند که: ما کوشش و سعی خود را کردیم که او را اغوا کنیم و از این فیوضات باز داریم، نشد».

پس مؤمنی که اول منزل آخرتش که موت باشد به این خوبی باشد، چرا باید از مرگ و موت ابا و انکار داشته باشد و خوشش از موت نیاید، همانا که یا عقل ندارد، یا توشه ندارد، یا وطن را خراب کرده است که روی در وطن ندارد.

و قال الصادق عليه السلام: «إذا أتاه ملك الموت لقبض روحه جزع عند ذلك، فيقول له ملك الموت: يا ولي الله! لا تجزع فوالذي بعث محمدًا عليه السلام أنا أبر بك^۲ و أشفق عليك من والد رحيم، فافتح عينيك فانظر، فينظر و يرى رسول الله ﷺ و أمير المؤمنين عليه السلام و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام، فهؤلاء رفقاتك [قال: فيفتح عينه فينظر] فينادي روحه مناد من

۱- معارج اليقين، فی اصول الدین، ص ۴۸۸، الفصل السادس و الثلاثون و المائة: فی الروح، حدیث ۶؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۶۱، أبواب الموت، باب سكرات الموت و شدانده، حدیث ۲۹، با اختلاف کمی.
۲- در نسخه: «منك».

قبل ربّ العزّة، فيقول: يا أيّها النفس المطمئنّة ارجعلي إلى ربك و إلى محمد ﷺ و أهل بيته، راضية بالولاية، مرضيّة بالثواب، فادخلي في عبادي، يعني محمداً و أهل بيته و ادخلي جنتي فما من شيء أحبّ إليه من خروج روحه و اللحق بالمنادي»^۱.

يعنی فرمود جناب صادق علیه السلام: «هرگاه آمد نزد مؤمن عزرائیل برای قبض روح او، جزع کند بنده مؤمن نزد این حال، پس می گوید به او ملک الموت: ای ولیّ خدا! جزع مکن به حقّ آن کسی که محمد ﷺ را مبعوث کرد به نبوت، من به تو مهربان تر و مشفق تر از پدر مهربان، بگشا چشم های خود را و نظر کن، پس نظر کند مؤمن، پس می بیند رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام را، پس می گوید ملک الموت که: اینها رفقاء تواند، پس ندا می کند روح او را منادی از قبل پروردگار و می گوید آن منادی: ای نفس آرام گرفته به ذکر من و فارغ از غیر من، بازگرد به سوی پروردگار خود و به سوی محمد ﷺ و اهل بیت طاهرین او در حالتی که پسند کننده باشی ولایت اهل بیت را و پسندیده شده ای نزد خدا به اعمال صالحه، پس در او داخل شو، در زمره بندگان شایسته من که محمد ﷺ باشد و اهل بیت او و درآدر بهشت من با ایشان، پس نیست چیزی نزد آن محتضر بهتر و خوب تر از بیرون رفتن روح او از بدن او و ملحق شدن او به آنکه او را ندا می کند که خدا و اهل بیت محمد ﷺ و خود آن حضرت باشد».

پس مؤمن همیشه طالب ملاقات [۵۲] خدا و رسول خدا و آل طاهرین ایشان در اعلا درجات بهشت است، چگونه منکر موت و کاره آن خواهد بود و حال اینکه کراهت ثمری از برای وجود موت ندارد. خواه طالب و خواه کاره، مرگ خواهد آمد، پس کاری بکن که از مرگ نترسی و کاره نباشی، به هر حال رسول خدا ﷺ و علی و فاطمه و حسن

۱- الکافی، ج ۳، ص ۱۲۷، باب أن المؤمن لا يكره على قبض روحه، حدیث ۲، با اختلاف کمی.

و حسین (علیه السلام) در حال جان دادن محتضر در بالای سر ایشان حاضر می‌شوند و پانصد ملک با شاخه‌های ریحان به دیدن و بشارت دادن میّت می‌آیند، پس چرا پسر فاطمه، حسین (علیه السلام) در وقت جان دادن احدی به نزد او نیامد و عوض پانصد ملک سیصد [و] هشتاد هزار کافر با شمشیر و نیزه و خنجر به بالین او حاضر شدند و به عوض ریحان و زعفران، تیرهای کفار و اعادی بود و از خون‌های بدن طیب و طاهر آن حضرت، رنگ رو و بدن و لباس آن حضرت سرخ شده بود و پر و شاخ درآورده بود، کاش آصف الدولة دوران و آن شهریار زمان در آن زمین بود و آن تیرها و نیزه‌ها را از آن بدن طیب بر بدن خود می‌خرید، یا آنکه خون از رخسار آن جناب پاک می‌کرد، آه واویلا و واحزنانه و وامصیبتاه.

[در مصائب وجود نازنین سیدالشهدا (علیه السلام)]

لمؤلفه:

آصف از نزد سلیمان دور بود	یا که از چشمان او مستور بود
تا سلیمان را ببیند در بلا	کرد او یکصد هزار از اشقیا
کرد اهریمن صفت آن بی حیا	رأس فرزند نبی از تن جدا
کافری انگشت انگشت برید	دست [۵۳] شه را ظالم دیگر برید
کرد بی دینی به نوک نیزه‌ها	رأس شه را همچو ماهی بر سما
آن سر پر نور گاهی در تنور	گرد او افلاکیان گرم نشور
گاه گشته زینت بزم یزید	گاه زیر تخت آن کلب عنید
گاه بر لب چوب خضران بوسه گر	گاه افتاده سراندر طشت زر
گاه از حسرت نظر بر دختران	گاه گریان گشته بهر کودکان
گاه بهر زینب [و] کلثوم زار	گشت گریان همچو ابر نوبهار

اشک ریزان گشته آن نور مبین
 سید سجّاد در غُل، روز و شب
 دست بسته بر شتر بیمار^۲ زار
 گو بیانی تا بگویم گو بیان
 بشکن ای آقا تو این نیش قلم
 آصفا منما دگر زار و حزین
 داورا ای پادشاه ذوالجلال
 در حیاتش کن فزون عزّ [و] شرف
 اجر [و] مزدش را بده در واپسین
 تو ببخشا نجل پاکش از کرم
 بهر فرزند عیلیل^۱ عابدین
 همچو نی رنجور گشته از تعب
 پای در غل بر شتر گشته سوار
 تا که از آن ماجرا سازم بیان
 تو مکن از این نمط دیگر رقم
 اشک بارید از دو چشمش بر زمین
 کن دلش را خالی از رنج [و] ملال
 در مماتش کن تو مأوی در نجف
 در بهشت عدن در خلد برین
 بر شه لب تشنگان، میر حرم

[تفسیر آیه و لا یتمنونه ابدأ]

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

﴿وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾

شرعت بعونه و نصرته فی تفسیرها إنشاء الله تعالی.

یعنی: [۵۴] و آرزو نکنند یهود مرگ را هرگز به سبب آنچه از پیش فرستاده‌اند از اعمال قبیحه و تحریف و تغییر احکام الهیه و عدم اعتقاد به بعضی احکام الله و معتقد بودن و عمل نکردن به آنها از روی فسق و فجور و ظلم و بغی و عدوان و خدا داناست به

۱ و ۲- توصیف حضرت سید الساجدین و زین العابدین امام سجاد^{علیه السلام} به علیل و بیمار در سوگنامه‌ها و مرثیه‌ها و شاعران به خطا فراوان طرح گردیده است. در صورتی که بیماری حضرت سجاد^{علیه السلام} که به عنایت الهی برای حفظ امام معصوم بوده در یک مقطع زمانی کوتاه بوده است و امام با فضیلتی چون آن بزرگوار با کمالات بی شمار به امام زین العابدین بیمار شایسته نیست.

ستمکاران فرورفته در عناد و طغیان، اگر چه این کلام در حق یهود است و طغیان آنها ولیکن حکایت ظلم و بغی و عدوان و ستم و جور و تعدی بدی آن نسبت نه به یهود تنهاست در حق مسلم هم ظلم و بغی و عدوان و ستم و جور و تعدی بد است و بلا اشکال، صاحب این صفات ذمیمه داخل ظالمین است به عموم لفظ ظلم.

قال بعض العارفين: قد أبطل الله تعالى قول اليهود في ثلاث أنَّهُم زعموا أولياء الله فكذبهم بقولهم: ﴿فَتَمَنَّوْا أَنْمُوتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱ والثاني واقتروا بأنَّهُم أهل الكتاب والعرب لا كتاب لهم فشيَّبهم الله تعالى بالحمار يحمل أسفارا، و باهوا بالسبت وأنه ليس للمسلمين بمثله فقرّر لنا الجمعة.^۲

یعنی: بعضی از اهل عرفان گفته اند که: خداوند باطل کرد قول یهود را در سه جا، به درستی که ایشان زعمشان بود که اولیاء الله می باشند، پس خداوند تکذیب ایشان کرد به فرموده خود که فرمود: ﴿فَتَمَنَّوْا أَنْمُوتَ﴾^۳ إلى آخره، دویم فخر می کردند که ایشان اهل کتابند و عرب را از برای ایشان کتابی نیست، پس خداوند شبیه کرد ایشان را به درازگوشی که بر او بار شود و بارکش اسفار تورات باشد [۵۵] و مباحات می کردند بر خلق دیگر به روز شنبه و نبودن آن روز از برای مسلمین و مثل آن، پس خداوند قرار داد از برای ما روز جمعه را رغما لائف یهود مردود.

وقال رسول الله ﷺ: «والذي نفسي بيده لا يقولها أحد منهم إلا أغص بريقه»^۴، فلولاً أنَّهُم عرفوا صدق النبي ﷺ وأنَّهُم لو تمنّوا لما توا من ساعتهم لتمنوا، ولم يتمنّ أحد منهم، فكان هذا أحد معجزاته [ﷺ].^۴

ملخص کلام و مفاد حدیث این است که: «رسول خدا یهودان را فرمود: به حقّ آن

۱- سورة مبارکه بقره، آیه ۹۴.

۲- بنگرید: تفسیر رازی، ج ۳۰، ص ۸، تفسیر سورة الجمعة، با کمی اختلاف.

۳- بحار الانوار، ج ۹، ص ۳۲۲، باب ۲، احتجاجه ﷺ علی اليهود فی مسائل شتی، حدیث ۱۵.

۴- تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۵۶۰، تفسیر سورة الجمعة.

کسی که نفس من به ید قدرت اوست که هیچ کس از شما تمنای مرگ را نکند، الا آنکه مرگ بر او واقع شود»، ایشان هم تمنای مرگ نکردند، پس این آیه از معجزات آن حضرت است که خبر داد ایشان هرگز تمنای مرگ نخواهند کرد به جهت معرفت ایشان به صدق مقال آن حضرت.

[ظلم و انواع و احکام آن]

و الظلم مشتق من الظلمة و الظالم من يتعدّ حدود الله بدلیل قوله تعالی: ﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۱ و فی الحدیث: «ألا و أنّ الظلم ثلاثة ظلم لا یغفر، و ظلم لا یتربّح، و ظلم مغفور لا یطلب، فأما الظلم الذي لا یغفر فالشرك بالله تعالی، و أما الظلم الذي یغفر، فظلم العبد نفسه عند بعض الهنات»^۲ و أما الظلم الذي لا یتربّح فظلم العباد بعضهم بعضاً»^۳.

و ظلم مشتق از ظلمت است و ظالم آن کسی است که تجاوز کند از حدود الله به دلیل آیه کریمه که می فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ یعنی هر کس که تجاوز کرد و بیرون رفت [۵۶] از حدود الله پس این گروه هستند از ظالمین، پس ظلم انواع می باشد، یکی ظلم شرک است، یکی ظلم بر نفس است، یکی دیگر ظلم به غیر است، و حقیر را اعتقاد این است که ظلم به غیر باز اشد از ظلم کفر باشد، به علّت آنکه باز ظلم کفر و شرک، ظلم به نفس است و عفو آن راجع به خلاق عالم است با توبه حقیقی و دخول در اسلام، و اما ظلم به غیر اگر چه از اهل اسلام باشد، اعسر از آن ظلم

۱- سورة مبارکه بقره، آیه ۲۲۹.

۲- در نسخه «من الزلات» به جای «عند بعض الهنات»، آنچه آورده ایم از مصدر می باشد، قابل توجه است که در مجمع البحرین آمده: «و أما الظلم الذي یغفر فظلم العبد نفسه عند بعض الهنات - یعنی الصغيرة من الزلات -».

۳- بنگرید: نهج البلاغه، ج ۲، ص ۹۵، خطبة ۱۷۶؛ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۹۵، مادة «ظلم»، با اختلاف کمی.

است در عفو و هر یک از این ظلم‌ها نیز انواع است و انواع هر یک به نحو تفصیل در کتاب کنزالعرفان به بسطی کامل ایراد کرده‌ام، طالب آن به آن کتاب رجوع کند.

و اما ظلم به غیر یا ظلم بر نفس غیر است چون ضرب و شتم و قتل و جرح و سب و دشنام و غیبت و تهمت و غیر اینها که در مقام خود ذکر کرده‌ام، و یکی دیگر از انواع ظلم بر غیر، اکل مال غیر است بدون استحقاق شرعی، چه نقدا و چه جنسا و چه از مأكول و چه از غیر مأكول و چه از ملبوس و چه از دواب و غیر اینها و این قسم را مظلمه و حق الناس گویند، و علاج این قسم ظلم با قدرت به جز رد کردن به صاحبش حق او را چاره‌ای نیست و این رد کردن حق را در شرع «ردّ مظالم» گویند، و چون شخص ردّ مظالم عباد نمود، فارغ البال است در قیامت.

[نگاهی کوتاه به ردّ مظالم عباد]

و عشری از اعشار و یکی از هزار مسئله رد مظالم در این وجیزه در نهایت اختصار ذکر خواهد شد و آن اندک و عشر از اعشار این است: [۵۷]

الأول: وجوب إيصال مال الغير إلى صاحبه و حرمة أكل مال الغير بدون رضائه والدليل على الأمرين قبح التصرف في مال الغير عقلا و شرعا من دون رضی المالك و كذا عدم جواز حبس حق الغير من دون سبب شرعي، و يدل على ذلك الاجماع المنقولة، بل الضرورة من الدين و النصوص الواردة عموما و خصوصا كتابا و سنة، و اما النصوص الواردة في الكتاب قوله تعالى: ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ﴾^۱ و قوله تعالى أيضا: ﴿وَيَنْهَى لِلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ﴾^۲ و قوله تعالى أيضا: ﴿فَإِنْ أَمِنَ بَفُسْخِكُمْ بَغْضًا فَلْيُؤَدِّ الْأَدَىٰ أَوْثَمِينَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ﴾^۳ و قوله تعالى أيضا: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا

۱- سورة مباركة نساء، آیه ۲۹.

۲- سورة مباركة مطففین، آیات ۱-۳.

۳- سورة مباركة بقره، آیه ۲۸۳.

الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ^١ و قوله تعالى: ﴿إِنْ كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَ الزُّهْنَانِ تَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ﴾^٢ و قوله تعالى أيضا: ﴿أَحْلَ اللَّهُ النَّيِّعَ وَ حَزْمَ الزَّيَّا﴾^٣ و غير ذلك من الآيات.

و أما السنة، فكثير جدًا، منها: ما رواه الصدوق بإسناده عن معاوية بن وهب قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أنه ذكر لنا أن رجلا من الأنصار مات وعليه ديناران دينا، فلم يصل عليه النبي صلى الله عليه وآله و قال: صلوا على صاحبكم حتى ضمنهما^٤ عنه بعض قراباته، فقال أبو عبد الله عليه السلام: ذاك الحق»^٥، إلى آخره.

و منها: ما رواه الكليني عن عبيد الله الطويل، عن شيخ من النخع، قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إني لم أزل واليا منذ زمن الحجاج إلى يومي هذا، فهل لي من توبة؟ قال: فسكت ثم أعدت عليه، فقال: لا حتى تؤدي كل ذي حق [٥٨] حقه»^٦.

و منها: ما رواه عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «من أكل من مال أخيه ظلما و لم يرده^٧ إليه أكل جذوة من النار يوم القيامة»^٨.

و منها: في ثواب رد المظلمة، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «درهم يرده العبد إلى الخصماء، خير من عبادة ألف سنة، و خير له من عتق ألف رقبة من النار و أعطاه الله بكل دائق ثواب نبي، و بكل درهم، مدينة من درة^٩ حمراء».

و قال عليه السلام: «من رد أدنى شيء إلى الخصماء، جعل الله بينه و بين النار سترًا كما بين السماء و الأرض و يكون في عداد^{١٠} الشهداء».

١- سورة مباركة نساء، آية ٥٨. ٢- سورة مباركة توبه، آية ٢٤.

٣- سورة مباركة بقره، آية ٢٧٥. ٤- در نسخه: «ظمنهما».

٥- الكافي، ج ٥، ص ٩٣، باب الدين، حديث ٢، باكمي اختلاف.

٦- همان، ج ٢، ص ٣٣١، باب الظلم، حديث ٣.

٧- در نسخه: «يؤده».

٨- الكافي، ج ٢، ص ٣٣٣، باب الظلم، حديث ١٥.

٩- در نسخه: «در».

١٠- در نسخه «اعداد».

و قال رسول الله ﷺ: «من أَرْضَى الخصماء من نفسه، وجبت له الجنة بغير حساب، ويكون في الجنة رفيق إسماعيل بن إبراهيم».

و قال ﷺ: «إِنَّ فِي الجنةِ مدائنَ من نور و على المدائنِ أبوابَ مَكَلَّةٍ بالدَّرِّ والياقوت، و في جوفِ المدائنِ قباب من مسك و زعفران، من نظر إلى تلكِ المدائنِ يَتَمَنَّى [أَن يكونَ] له مدينةٌ منها، قالوا: يا نبي الله ﷺ لمن هذه المدائن؟ قال: للتائبين النادمين [من المؤمنين]، المرضيين الخصماء من أنفسهم، فَإِنَّ العبدَ إِذَا رَدَّ درهماً إلى الخصماء، [أكرمهُ الله كرامةً سبعين شهيدا، فَإِنَّ درهماً يَرُدُّهُ العبدُ إلى الخصماء]، خير له من صيامِ النهار و قيامِ الليل و من رَدَّ ناداهُ ملك من تحت العرش: يا عبدالله! استأنف العمل، فقد غفر لك ما تقدّم من ذنبك».

و قال ﷺ: «من مات غير تائب عن المظالم^۲ زفرت جهنم في وجهه ثلاث زفرات، فأولُها لا يبقى دُمعةٌ إِلَّا جرت على^۳ عينيه و الزفرة الثانية لا يبقى دم إِلَّا خرج من منخريره، و الزفرة الثالثة لا يبقى قيح إِلَّا خرج من فمه، فرحم الله من تاب ثم أَرْضَى الخصماء، فمن فعل فأنّا^۴ كفيله بالجنة».

و الزايد من ذلك خارج عن [۵۹] أسلوب الكتاب و الله الموفق بالصواب و اليه المرجع و المآب.

مجمّل از تفصیل این است که اوّل وجوب ایصال مال غیر است به سوى صاحبش و حرمة اكل مال غیر است بدون رضاء مالک، و دلیل برین دو حکم و دو امر، قبح

۱- در نسخه: «ممن».

۲- در مصدر: «عن المظالم».

۳- در مصدر: «خرجت من»، بدل «جرت على».

۴- در نسخه: «أنا».

۵- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۰۴ - ۱۰۵، باب وجوب ردّ المظالم إلى أهلها، حدیث ۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۲۹۵ - ۲۹۶، الباب العاشر: عقاب من أكل أموال الناس ظلماً، حدیث ۱۱ - ۱۵.

تصرف در مال غیر است عقلا و شرعا، بدون رضاء مالک و همچنین حبس نمودن مال غیر، بدون سبب شرعی، و دلالت می‌کند بر آنچه ذکر شد، اجماعات منقوله از علما، بلکه از ضروریات دین می‌توان شمرد و نصوص بسیار در این باره وارد شده، بعضی به طریق عموم، و بعضی به طریق خصوص، چه در کتاب الله و چه در اخبار و سنن.

و اما نصوص وارده در کتاب: یکی فرموده خلاق است که می‌فرماید: ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ بِجَارَةٍ عَنْ تَوَاضِعٍ﴾^۱ و هکذا: ﴿وَنَزَلَ لِلْمُطَفِّينَ﴾^۲ إلى آخره، و همچنین ﴿فَإِنْ أَمِنَ بِنَفْسِكُمْ﴾^۳ إلى آخره، و همچنین: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ﴾^۴ إلى آخره، و همچنین ﴿إِنْ كَثُرُوا﴾^۵ إلى آخره، و همچنین: ﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الزَّيْبَ﴾^۶ و غیر از اینها از آیات باهرات.

و اما اخبار و آثار زیاد وارد شده، از آن جمله خبر معاویه بن وهب است که گفت: گفتم: «مذکور شد برای ما که به درستی که مردی از انصار فوت شد و بر او و ذمه او بود دو دینار قرض، پس نماز نکرد رسول خدا ۹ بر او، و فرمودند: بروید و بر او نماز کنید تا اینکه ضامن بشوند خویشان او آن دو دینار دین او را؛ فرمودند ابو عبدالله علیه السلام: [این راست است]». و همچنین روایت کلینی از شیخ نخعی است که گفت: گفتم [۶۰] به ابی عبدالله علیه السلام که: «من حاکم بوده‌ام از زمان حجاج تا به حال و حکومت از من زایل نشده، آیا از برای من توبه‌ای هست، گفت که: ساکت شد حضرت، پس دوباره عرض کردم این مطلب را، حضرت فرمودند: نه توبه تو قبول نیست تا آنکه بدهی بر هر ذی حقی حق او را».

و همچنین روایت ابی بصیر است که گفت: شنیدم از اباعبدالله علیه السلام که می‌فرمودند: «هر که بخورد مال برادر خود را به ظلم و عدوان و رد نکند به سوی او حق او را، خورده است جذوه [ای] از آتش راروز قیامت». یعنی قطعه از آتش جهنم.

- ۱- سورة مبارکه نساء، آیه ۲۹.
- ۲- سورة مبارکه مطفین، آیه ۱.
- ۳- سورة مبارکه بقره، آیه ۲۸۳.
- ۴- همان، آیه ۶۷.
- ۵- سورة مبارکه توبه، آیه ۲۴.
- ۶- سورة مبارکه بقره، آیه ۲۷۵.

و همچنین در ثواب ردّ مظلمه فرمود رسول خدا ﷺ: «درهمی که رد کند بنده به سوی خصم خود بهتر است از عبادت هزار سال و بهتر است از برای او از آزاد کردن هزار بنده از آتش، و عطا می کند خداوند به او به عوض هر دانگی^۱ از درهم رد کرده، ثواب یک پیغمبر، و به هر درهمی که پس دهد به سوی ذی حق، خداوند به او شهری عطا کند که از پارچه درّ قرمز باشد».

و باز فرمودند: «کسی که رد کند ادنی چیزی از مظالم عباد را به سوی صاحبش، می گرداند خداوند میانه او و آتش، حجابی که قطر آن به قدر فاصله میانه آسمان و زمین باشد، یعنی پانصد سال، و شمرده می شود این رد کننده مظالم، داخل زمره شهداء».

و فرمودند رسول خدا ﷺ که: «هر که راضی کند از خود خصم خود را، واجب می شود از برای او بهشت، بدون حساب و می باشد در بهشت رفیق اسمعیل بن ابراهیم».

و باز فرمودند آن^۲ [۶۱] حضرت ﷺ که: «به درستی که در بهشت شهرهای چند می باشد از نور، و بر دروازه های آن شهرها، درها می باشد از طلای احمر که مکلل به جواهر از درّ و یاقوت است و در میان آن شهرها قبه ها می باشد از مشک و زعفران، هر که نظر کند بر این شهرها، آرزو می کند که کاش از برای او بود یکی از این شهرها، عرض کردند اصحاب که یا رسول الله ﷺ از برای کیست این شهرها؟ فرمودند آن حضرت که: این شهرها از برای توبه کنندگان از اکل مال مردم است، و از برای آنهاست که نادماند از آنچه کرده اند و راضی کرده اند خصم های خود را از خود، پس به درستی که هرگاه بنده رد کند به سوی خصم خود درهمی، بهتر است از برای او از روزه روزها و نماز شبها، و هر که رد کند مال مردم را به سوی مردم، ندا کند ملکی از زیر عرش الهی که: ای بنده خدا! عمل را از سر گیر که خداوند آمرزید گناهان گذشته تو را».

۱- شش یک از درهم را گویند. (فرهنگ عمید و معین).

۲- در نسخه: + «از».

و فرمودند رسول خدا ﷺ که: «کسی که بمیرد بدون توبه از ردّ مظالم، می تابد زفیر جهنّم بر او سه تابش و سه شعله، اوّل آن زفیرها که بر او می تابد، باقی نمی گذارد در چشم او اشک را مگر آنکه از شدت الم، تمام سرازیر می شود؛ و زبانه دویم که بر او می تابد، باقی نمی گذارد خون در بدن او مگر آنکه، تمام از دو سوراخ بینی او سرازیر می شود؛ و زبانه سیم که بر او می تابد باقی نمی ماند در بدن او قیحی^۱ مگر آنکه تمام از دهن او بیرون می آید - مراد چرک ریم و اخلاط بدن است - پس فرمودند [۶۲]: خدا بیمارزد کسی را که توبه کند، پس راضی کند خصم های خود را و هر که چنین کند، من ضامن می شوم بهشت را از برای او».

و زاید بر این تطویل کلام خارج از اسلوب کتاب است و خدا توفیق دهنده است به ثواب و به سوی اوست بازگشت همه عباد.

به هر حال صفت ظلم و بغی و عدوان بد صفاتی است، آنچه که بنده در دار دنیا عبادت کند این ظلم چنان آتشی است که همه را می سوزاند، خصوصا ظلم به غیر، خصوصا ظلم به اولاد رسول ﷺ، خصوصا ظلم به فرزند بتول، کدام ظلم است در عالم از این ظلم بدتر که کسی سر فرزند فاطمه را با لب تشنه و شکم گرسنه از تن جدا سازد و فرزندان او را در حضور او پاره پاره کند و اموال او را تاراج کنند و فرزندان و زنان او را اسیر کنند و جوانی مثل شاهزاده علی اکبر در برابرش سر از تن جدا کنند.

ای آصف الدوله دوران کاش بودی در کربلا آن وقتی که علی اکبر اراده میدان می نمود، می دیدی که مادر و پدر و عمّه و خواهر و برادر چه می کردند، تا تو هم مثل ابر بهار زار زار گریه می کردی و نمی گذاردی که آن جوان به میدان کارزار برود و خود جان خود را فدای او و پدر او می کردی، آه و اوایلاه و واحزنانه.

۱- زردآب؛ ریم (چرک) بی آمیزش خون، چرک، پلشت. (دهخدا و معین)

[اشعار مؤلف در سوگ شهادت حضرت علی اکبر]

لمؤلفه:

شد چو اکبر عازم میدان کین
 بوسه زد دست پدر او بی حساب
 رخصتم ده کار بر تو گشته تنگ
 تا به کی بینم غریبت ای پدر
 کن تو بابا اکبر خود را فدا
 این قدر تو مریز اشک گوهرین
 وقت آنست که ببینی داغ من
 گر ندیدم عیش کامی در جهان
 شکر الله اکبرت مسرور شد
 گر بمانم در جهان صد سال بیش
 عاشقم بابا که در خون پر زخم
 طالبم کز خون، پدر بندم حنا
 نه مرا میلی به سر، نه با تن است
 دور شد بابا، ز دستم رفته تاب
 روی کردند در وطن پیشینیان
 دستم از دنیا اگر کوتاه شده
 قطره‌ام من سوی عثمان می‌روم
 در عقب بابای من ناله مکن
 سید، آقا، جهان آذر زدی
 آصف‌الدوله ز آذرهای تو
 اشک ریز آمد سوی سلطان دین
 کی پدر از دست من شد صبر تاب
 تارود اکبر به میدان بهر جنگ [۶۳]
 کن تصوّر که نداری تو پسر
 تا شود مستمسکت روز جزا
 پر نمودی دامن از درّ ثمین
 چون خزان بی برگ بینی باغ من
 گر نجیدم گل ز بستان زمان
 هر چه می‌جستم همان مقدور شد
 بی پدر یک دم نیززد عمر خویش
 شایقم^۱ بابا که بهرت سر دهم
 مایلم کاین سر ز تن گردد جدا
 قصّه من قصّه آن‌که کن است
 رخصتم ده رخصت ای عالی جناب
 من عقب افتاده‌ام بابا امان
 خرگهم در عرش خرگه زن زده
 ذره‌ام تا مهر تابان می‌روم
 من بلاگردان تو، گریه مکن
 آتش اندر هفتمین کشور زدی
 گشته نالان چون تو و هاهای تو

[تفسیر آیه قل ان الموت الذی تفرون منه]

﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾

﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ [۶۴] تَوَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾

شرعت بعونه و نصره في تفسیرها على نهاية الاقتصار لأهل العبرة و أولي الأبصار. یعنی بگو ای محمد ﷺ: به درستی که آن مرگی که از او گریزانید، پس به درستی که آن رسنده است به شما، پس باز می‌گردید به سوی دانای آشکار و نهان، پس خبر می‌دهد شما را به آنچه می‌کنید در دار دنیا از بدی و خبث احوال. و قال البيضاوي: المعنى: يخافون أن تتمنوه بلسانكم مخافة أن يصيبكم، فتأخذوا بأعمالكم لاحق بكم لا تفوتونه.^۱

یعنی بیضاوی می‌گوید: معنی آیه این است که: ای یهود! خوف می‌کنید که تمنا کنید مرگ را به زبان‌های خود از خوف اینکه مبادا بگیرد شما را، پس شما بگیرید مرگ را به اعمال خود یعنی به اعمال حسنه، یا اینکه شما را اعتقاد این است که فرار از مرگ می‌کنید و حال اینکه شما رو به مرگ می‌روید، هر چه از سال و ماه و هفته و روز و ساعت از عمر شما می‌رود نزدیک به مرگ می‌شوید.

[در بی ثمر بودن فرار از مرگ]

و قال امیر المؤمنین علیه السلام: «کل امرئ لاق ما یقرّ منه»^۲ یعنی امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: «هرکسی می‌رسد به آنچه از او فرار می‌کند».

بلی فرار کردن از مرگ بلا فایده و بلا ثمر است، عمر انسان سال به سال و ماه به ماه و هفته به هفته و روز به روز و ساعت به ساعت و دقیقه به دقیقه و نفس به نفس می‌گذرد

۱- تفسیر البيضاوی، ج ۵، ص ۳۳۸، تفسیر سورة الجمعة.

۲- نهج البلاغة، ج ۲، ص ۳۳، خطبة ۱۴۹.

و شمرده می شود نفس ها تا اینکه موعد سرآید: ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾^۲ آن وقت فی الفور مرگ خواهد رسید، خواه فرار کنی و خواه فرار نکنی. نظم:

چرا غم می خوری از بهر مردن؟ [۶۵] که هم غم خورده ای هم خواهی مردن^۳
عملی بکن که از مرگ ترسی، به جهت آنکه مرگ به کسی کاری نمی کند، هر چه می کند عمل خود شخص می کند، اعمال است که مرگ را بد می کند، مثل اینکه آب نهایت گوارایی را دارد، و لیکن همین که آتش در زیر دیگ بسیار می سوزد، آب گوارنده را سوزنده می کند، مرگ هم بعینه مثل آب گوارنده می باشد و شخص را از مهالک دنیوی خلاص می کند و به راحت ابدی می اندازد، و لیکن آتش اعمال خود شخص این آب گوارنده را زقوم و حمیم و یحموم و سوزنده می کند؛ نعوذ بالله من سوء أفعالنا و أعمالنا.

بلکه هرگاه انسان انسان باشد، آب سوزنده را آب حیات می کند از سر آتش بر می دارد و آتش را از زیر آب دور می کند و در هوای خنک می گذارد تا گوارنده شود، نه مثل ماها که آب گوارنده را سوزنده می کنیم و آن وقت از ملاقات آن خوف داریم. نظم:

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست^۴
چرا باید بعد از مرگ ما را خبر کنند به آنچه در دار دنیا کرده ایم از زشتی ها؟ با آنکه چه قدر شر را خلاق عالم از لطف و کرم خود بخشیده باشد و هنوز ﴿فَلْيَنْبِتْكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ ذکر شود.

۱- در نسخه: «إِنَّ»، بدل «فَإِذَا جاء».

۲- سورة مبارکه اعراف، آیه ۳۴.

۳- مصرع دوم اینچنین آمده: «مگر آنان که غم خوردن نمدن؟». از اشعار و رباعی هایی است که سینه به سینه و به صورت شفاهی نقل شده است.

۴- حافظ، غزل شماره ۷۱.

و مطلب در این مقام طول دارد، محول به کنز العرفان حقیر است ما به بسط کلام و در این وجیزه نهایت اختصار می شود به جهت نسوختن دماغ خواننده.

[پرداختن به امور آخرت اصلاح کننده امور دنیا نیز هست]

بلی امثال ماها آنچه که کار می کنیم از برای دنیا است، مثل اینکه ما را از برای کار دنیای محض خلق کرده باشند، بالمرّه از خیال آخرت بیرون می باشیم، این است که از مرگ انکار [۶۶] داریم، از شدّت انس در دنیا و حال اینکه هرگاه به امور آخرت هم بپردازیم، البته خلّاق عالم علاوّه به عطا کردن نعم اخروی، نعم دنیوی هم عطا خواهد کرد، چونکه ما زاهد در دنیا نیستیم و کارهای دنیا را هم صورت خواهد داد.

حكي عن بعض الصالحين: أَنَّهُ سَأَلَ عَنْ تَوْبَةِ رَجُلٍ، فَقَالَ: إِنِّي كُنْتُ رَجُلًا دَهْقَانًا، فَاجْتَمَعَ عَلَيَّ أَشْغَالُ الدُّنْيَا فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ، كُنْتُ أَحْتَاجُ إِلَى أَنْ أُسْقِيَ زَرْعًا وَكُنْتُ حَمَلْتُ حَنْظَلَةً إِلَى الطَّاحُونَةِ، فَذَهَبَ حِمَارِي، فَقُلْتُ: إِنِّي اسْتِغْلَتُ بِطَلْبِ الْحِمَارِ، فَأَتَيْتُ سَقِي الزَّرْعِ. وَإِنِّي اسْتِغْلَتُ بِالسَّقِيِّ، ضَاعَ الطَّحْنُ وَالْحِمَارُ؛ وَكَانَ ذَلِكَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ وَبَيْنَ قَرِيَّتِي وَالْجَامِعِ مَسَافَةً بَعِيدَةً، فَقُلْتُ: أَتَرَكَ هَذِهِ الْأُمُورَ كُلَّهَا وَآمُضِي إِلَى صَلَاةِ الْجُمُعَةِ. فَمَضَيْتُ وَصَلَّيْتُ، فَلَمَّا انْصَرَفْتُ وَمَرَرْتُ بِالزَّرْعِ، فَإِذَا هُوَ قَدْ سَقِيَ، فَقُلْتُ: مَنْ سَقَاهُ؟ فَقِيلَ: إِنَّ جَارَكَ أَرَادَ أَنْ يَسْقِيَ زَرْعَهُ، فَغَلَبَتْهُ عَيْنَاهُ مِنَ النَّوْمِ، فَدَخَلَ الْمَاءُ زَرْعَكَ، فَلَمَّا وَافَيْتُ بَابَ الدَّارِ إِذَا أَنَا بِالْحِمَارِ عَلَى الْمَعْلَفِ، فَقُلْتُ: مَنْ رَدَّ هَذَا الْحِمَارَ؟ قَالُوا: اسْتَأْصَلَ عَلَيْهِ الذَّنْبُ، فَلْتَجَأَ إِلَى الْبَيْتِ، فَلَمَّا دَخَلْتُ الدَّارَ، إِذَا أَنَا بِالْدَّقِيقِ مَوْضِعَ هُنَاكَ، فَقُلْتُ: كَيْفَ سَبَبَ هَذَا؟ فَقَالُوا: إِنَّ الطَّحْنَ طَحَنَ هَذَا بِالْغَلْطِ، فَلَمَّا عَلِمَ^۱ أَنَّهُ لَكَ، رَدَّهُ إِلَى مَنْزِلِكَ، فَقُلْتُ: مَا أَصْدَقَ مِنْ كَانَ اللَّهُ، كَانَ اللَّهُ لَهُ وَ مِنْ أَصْلَحَ اللَّهُ أَمْرًا أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أُمُورُهُ.^۲

یعنی: و روایت شده است از بعض صالحین از سبب توبه مردی، پس گفت آن مرد که: من مردی بودم دهقان و زارع، پس جمع شد از برای [۶۷] من سه کار از کارهای دنیا

۱- در نسخه: «اعلم».

۲- مسالک الافهام الی آیات الاحکام، ج ۱، ص ۱۳۲.

و یک شب محتاج شدم که زراعت خود را آب دهم و بار کردم بار گندم را که به سوی آسیاب^۱ [بیرم]. پس چون بار را در آسیاب گذاردم حمارم فرار کرد، اگر پی حمار می رفتم، زرع بی آب می ماند و اگر زراعت آب می دادم، آسیاب ضایع می ماند و حمار مفقود می شد و بود این شب هم شب جمعه و میانه قریه ما و مسجد جامع، مسافت بعیده بود، با خود گفتم: همه این کارها را ترک می کنم و می روم به سوی نماز جمعه، پس رفتم و نماز کردم و چون برگشتم، عبورم به مزرعه افتاد، پس دیدم آب خورده است زراعت، گفتم: چه کسی این زراعت را آب داده است؟ گفتند: همسایه باغ تو خواست که زراعت خود را آب دهد، غلبه کرد بر چشم او خواب، پس رفت آب [و] داخل زرع تو شد. پس چون آمدم به در خانه رسیدم، دیدم حمار بر سر آخر ایستاده، گفتم: چه کسی این درازگوش را آورد؟ گفتند: گرگ از عقب او انداخت، لابد پناه به خانه صاحب آورد.

پس چون وارد خانه شدم دیدم که بار آرد در کنار خانه گذارده است، پرسیدم سبب آن را، گفتند: آسیابان اشتباه کرده است و این آرد را به خیال آرد دیگری خورد کرده، چو معلومش شده که از تو بوده، خودش برداشته آورده است در خانه، با خود گفتم: چه خوب گفته است آنکه فرموده است: هر که هست از برای خدا، خدا هم هست از برای او، و هر کس که اصلاح کند امری را از امور آخرت از برای خدا، خدا هم اصلاح خواهد کرد امر دنیای او را.

[ترس از مرگ یا ترس از اعمال]

[۶۸] بلی، اجل که رسید چاره ای به جز مردن نیست، اگر کسی اجل او نرسیده باشد و اسباب مرگ از برای او موجود شود؛ البته نخواهد مرد و اگر اسباب زندگی از برای

۱- تمام موارد در نسخه: «آسیاء» آمده است.

کسی موجود باشد و باید بمیرد، البتّه خواهد مرد، پس فرار کردن از موت چه ثمر دارد و چه فایده، اگر باید نمیری نخواهی مرد، اگر چه مرگ را در حضور خود ملاحظه کنی. تا وقت معینی معلوم، از مرگ مترس، از اعمال زشت خود بترس. نظم:

مرگ اگر مرد است گو نزد من آ تا در آغوش بگیرم تنگ تنگ
من ز او عمری بگیرم جاودان^۱ او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ^۲

به همین مضمون کلام امیرالمؤمنین علیه السلام وارد گردیده است. و اگر از زود آمدن مرگ می ترسی و از طول کشیدنش خشنودی، پس ترک عبادت مکن و معاصی را مرتکب مباش و صلّه رحم بنما و نفعت به مردم برسد، تا داخل سلسله ای گردی که خداوند در حق ایشان می فرماید: ﴿وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ﴾^۳ هر کس نفعش به مردم می رسد خداوند او را در روی زمین نگاه می دارد، به خلاف آن که نفعش به مردم نرسد، اجلش نزدیک می شود، خصوصاً کسی که ضرر او بر مسلمین وارد آید. او که اجلش اقرب از شخص بلانفع است، و خداوند دوست می دارد بنده ی فیاض را و دشمن می دارد بنده ی لئیم بخیل را.

﴿الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۴
از برای لثام همین آیه بس است و از برای اسخیا و فیاضان و اهل عبادت و زهد و تقوی [۶۹] همین بشارت بس است که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تَأْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۵ هیچ مجاهده و جهادی در راه خدا بهتر از بذل مال به قدر قدرت و توانی نیست و خداوند جهاد مال را در آیه شریفه مقدم بر جهاد

۱- در مصدر: «من از او جانی برم بی رنگ و بو».

۲- مولوی، دیوان شمس، غزلیات، شماره ۱۳۲۶.

۳- سورة مبارکه رعد، آیه ۱۷. ۴- سورة مبارکه توبه، آیه ۳۴.

۵- سورة مبارکه کهف، آیه ۱۰ و ۱۱.

نفس قرار داده، پس تا عنان اموال در دست توست و به دست دیگری نیفتاده ذخیره‌ای از برای قیامت خود مهیا کن که بعد از تو کسی به فکر تو نخواهد افتاد. نظم:

ای که دستت می‌رسد کاری بکن^۱ پیش از آن کز^۲ تو نیاید هیچ کار^۳
برگ عیشی به گور خویش فرست کس نیارد ز پس، تو پیش فرست^۴

[اجل محتوم چاره‌ناپذیر است]

به هر حال اگر مرگ موعود نرسیده کس نخواهد مرد و اگر رسیده و حتم شده و اجلّ معلّق نیست، چاره‌پذیر نیست به جز تن به مرگ دادن؛ و در این باب دو حکایت ذکر می‌شود از حکایت مرگ و نجات از آن از برای عبرت اهل بصر.

قال السيد الجزائري في كتاب أنواره^۵: إن رجلاً عالماً من علماء تستر و كان صاحباً لنا و كان بيته على جوف الشطّ، فكان ليلة من الليالي قدّما إليه طعاماً فجلس هو و أهله و أولاده ليأكلون، فاتفق أنّهم نسوا احضار الملح، فقال لزوجته، احضري الملح، فقامت و مضت فابطاءت؛ فتبعها الولد فابطاء و قامت البنّت و تبعتهم الجارية و هم يريدون الإتيان بالمح من الحجرة الأخرى [۷۰] فتعجب ذلك العالم و خرج في أثرهم فلمّا وضع رجله خارج العتبة^۶ انهلت تلك الحجرة في الماء مع ما فيها و كان بين البيت و الماء يقرب من طول المنارة فسلموا كلّهم بحمد الله تعالى و في هذا التاريخ بعضهم موجود في الشيراز.

۱- در نسخه: «ای که تا دستد رسد کاری بکن».

۲- در نسخه: کاز.

۳- سعدی، مواعظ، قصیده شماره ۲۸، در مدح امیر انکیانو.

۴- سعدی، گلستان، دیباچه.

۵- انوار النعمانية في معرفة النشأة الانسانية، این کتاب جدیداً چاپ نشده، فقط چند مرتبه چاپ سنگی شده است و نسخه‌های خطی متعددی از آن در کتابخانه‌ها موجود می‌باشد.
۶- آستانه در.

یعنی: سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار النعمانی۱ خود نقل کرده است که: مرد عالمی از علماء تستر بود و او صاحب ما بود و خانه او در کنار شط واقع شده بود، شبی از شبها از برای او طعام آوردند، پس او و اهل و عیال او نشستند از برای غذا خوردن، اتفاقاً نمک را فراموش نموده بودند که حاضر کنند در سفره، پس آن مرد عالم گفت به زوجه خود: نمک حاضر کن، پس زن برخاست^۱ و رفت که نمک حاضر کند، طول کشید آمدن او، پس از عقب او رفت پسر او، او هم طول داد آمدن را، پس دختر از عقب او رفت او هم طول داد، پس کنیز از عقب آنها رفت و همه رفتند در حجره عقبی که نمک بیاورند و طول کشید آمدن آنها، پس آن عالم تعجب کرد از نیامدن آنها، خود عالم هم از پی آنها رفت و چون از حجره پا را بیرون گذارد، فی الفور حجره با آنچه در او بود خراب شد و ریخت در آب شط، و طول حجره و آب و فاصله آنها به قدر یک مناره بلند بود، پس همه آنها سالم ماندند بحمدالله تعالی.

و من عجائب الأمور أنّ جماعة من اللصوص، دخلوا دار رجل بالليل ليسرقوه، فلما دخلوا الدار رأوا أنّ لذلك الرجل ولد رضيع مشدود في المهد، فقالوا: نخاف أن يبكي ويستيقظ أمّه وأبوه من بكائه، فأخذوا ذلك الولد من المهد وأخرجوه من الدار ووضعوه خارج الحوش وشرعوا في نقل أثاث البيت ووضعوه في الحوش، فلما فرغوا من نقل الأثاث، رجعوا إلى داخل البيت لعلّه أن يكون قد بقي شيء، فلما دخلوا، استيقظت المرأة فطلبت ولدها، فلم تره، فقالت لزوجها: أين المهد؟ فخرجوا إلى الحوش يطلبون الولد، فلما خرجوا من البيت، قد وقع سقفه وجدرائه فأروا^۲ الولد في المهد مع جميع أثاث البيت، فلما أصبحوا الصباح حفروا التراب فإذا اللصوص أموات تحت التراب، فانظر إلى هذا التقدير العزيز الحكيم.

یعنی: از امور عجیبه روزگار این است که جماعتی از دزدان در شب داخل خانه مردی شدند به جهت دزدی، پس چون داخل خانه شدند، دیدند که این صاحبخانه

طفلی دارد شیرخوار و در گهواره گذارده، گفتند دزدان که: می‌ترسیم این طفل گریه کند و از گریه او پدر و مادر او بیدار شوند، پس گرفتند آن طفل را از گهواره و از خانه او را بیرون بردند و گذاردند او را بیرون سراء، پس شروع کردند به بیرون بردن اسباب خانه از خانه و حجره و گذاردند آنها را در میان سرای، چون فارغ شدند از بیرون بردن اسباب، برگشتند دوباره داخل حجره شدند که شاید چیز دیگر مانده باشد، چون داخل اطاق شدند، [۷۲] زن از خواب بیدار شد و طفل خود را طلبید او را نیافت، پس گفت به شوهر خود که: چه شده طفلی در مهد و مهد، پس زن و شوهر هر دو از حجره بیرون آمدند در صحن خانه که طفل خود را بیابند، چون خارج از بیت شدند طاق خانه و دیوارها به یک دفعه بر روی هم خراب شد، پس دیدند طفل را با مهد و اسباب خانه در صحن سرای، پس چون صبح شد، خاکها را عقب ریختند دیدند که دزدان هلاک شده‌اند در زیر خاک و خداوند طفل را با گهواره و اثاث البیت حفظ نموده به اعانت و یاری دزدان و دزدان را هلاک نموده، پس نظر عبرت بنما به آنچه خداوند عزیز قادر می‌کند. پس مرگ، هر کسی را خواهد گرفت، خواه صالح و خواه طالح، چنانچه خداوند به رسول خود ﷺ می‌فرماید: **﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾**^۱ پس چه فراری از مرگ می‌توان کرد که هر جا بروی به دست او گرفتاری **﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾**^۲ کیست که مرگ را نچشد.

چنانچه جناب سید الشهداء علیه السلام به اصرار برادر با جان برابر خود، محمد حنفیه تقأل از قرآن زدند در رفتن به کربلا یا ماندن در مدینه، این آیه آمد که: **﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾** یعنی: هر نفسی می‌چشد مرگ را، این بود که آن حضرت فرمودند: محمل‌ها را بر شترها بستند و عازم کربلا از راه مکه معظمه شدند.

۱- سورة مبارکه زمر، آیه ۳۰.

۲- سورة مبارکه آل عمران، آیه ۱۸۵ و سورة مبارکه انبیاء، آیه ۳۵ و سورة مبارکه عنکبوت، آیه ۵۷.

راوی می‌گوید که: من وارد مدینه شدم دیدم زن و مرد مدینه همه عزادار و گریان و نالان روی به کوچهٔ بنی‌هاشم [۷۳] می‌روند، پرسیدم: چه خبر است در مدینه که مردم تمام عزادارند؟

شخصی گفت که: ای مرد! امروز حسین بن علی علیه السلام از مدینه با اهل و عیال می‌روند و مردم به این جهت عزادارند، می‌گوید: من هم رفتم در کوچهٔ بنی‌هاشم دیدم که خلق همه عزادار، نالان و گریان ایستاده‌اند که ناگاه دیدم از خانهٔ حسین جوانی بیرون آمد، عمامه پیغمبر بر سر او دو گیسوی مجعد^۱ مسلسل در اطراف سر او، صورت به عینه، صورت پیغمبر صلی الله علیه و آله، پرسیدم: این جوان کیست که این قدر شباهت به رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد و مردم از دیدن او به ناله و فغان آمدند؟ گفتند: این هجده سالهٔ حسین علیه السلام علی اکبر است؛ آه و او یلاه و و الاسفاه.

[در توصیف امام حسین و همراهان بنی‌هاشمی]

لمؤلفه:

دیدم آمد ماه بیرون از حجاب	یا که ظاهر شد به عالم آفتاب
نوخطی دیدم کلالة ^۲ گرد دوش	مه عذاری کرده یغما عقل [و] هوش
ابروانش طعنه می‌زد بر هلال	در جبینش نور حی ذوالجلال
در تکلم گویا پیغمبر است	هر که دیدی گفت: شبه حیدر است
کوچه و بازار، شهر [و] کوه‌ها	گشته روشن زان جمال با صفا
گفتم آیا کیست این رشک ملک؟	ماه است این یا آفتابست بر فلک؟
احمد است این یا که جبریل امین	ملک است یا خازن خلد برین
یوسف است از مصر کنعان آمده	جان است این، کز نزد جانان آمده

۱- موی ناصاف (فرهنگ معین).

۲- موی پیچیده و ناصاف، همان مجعد (دهخدا).

گیسویست یا نافه مشک ختن^۱
 نزد ماه عارضش گشته [۷۴] خجل
 جمله مبهوت از جمالش حوریان
 سیر کن در گرد آن قدسی سرشت
 گفتم: آیا کیست ای اهل نظر
 گفت شخصی: کین شبیه مصطفی است
 اکبر است این قرّة العین حسین
 از عقب دیدم جوانی گلغذار
 آمد از خانه برون با کَرّ و فرّ
 گفتم: آیا کیست این رشک پری
 دیگری گفت: این نهال نو چمن
 دیگری آمد برون چون نخل طور
 عارضش پر نور، چون قرص قمر
 از رخس پیدا اساس سروری
 گوشه ابروش خال هاشمی
 گفتم: آیا کیست این خسرو اساس
 گفت شخصی: کین مه بدر جلی
 بعد از آن دیدم که شاهی تاجدار
 آمد از خانه برون آن شهریار
 صد چو آدم صد چو نوحی چاکرش

نافه او مشک تَبّت را شکن
 جمله خوبان از خطا و از چِکِل^۲
 حرز خوان بر وی تمام قدسیان
 هم ملایک هم همه اهل بهشت
 این مه رخشنده در شکل بشر؟
 نسل پاک فاطمه ز آل عباس
 نیست کس در حسن وی در نشأتین
 گرد سر، افکنده موی تابدار
 عارض وی طعنه زن بر ماه بدر
 اینکه بر خورشید دارد سروری؟
 نام وی قاسم بود سبط حسن
 پای تا سر قامت وی غرق^۳ نور
 شه سواری با وقار و کَرّ [و] فرّ
 کَرّ و فرّش کَرّ و فرّ حیدری
 دست [و] بازو دست [و] بازوی علی
 از ملک یا از پرست این یا ز ناس؟
 نام وی عبّاس فرزند علی
 یار سولی یا نبی نامدار
 با جلال [و] شوکت [و] با اقتدار
 موسی [و] عیسی، تو گفתי خادمش

۱- در نسخه: «خطن».

۲- گِل و لای (دهخدا)، آلودگی.

۳- در نسخه: غرقه.

خادم و دربان وی الیاس [و] لوط
 پادشاهان خادم درگاه وی
 از مکان تا لامکان زیر نگیں
 افسر قدرش به خالق متصل
 در وجودش عقل حیران چون خدا
 پست ترین منزل گهش عرش برین
 گفتم: آیا کیست این سرّ خدا
 گفت شخصی: علّت ایجاد است این
 نطق ما در وصف او ابکم^۱ بود
 لیک دانسیم اوست شاه عالمین
 آصفا معذور دارم از رقم
 سیدا آقا قلم داری نما

در سرایش [۷۵] قدسیان کرده هبوط
 نه فلک یک قبه از خرگاه وی
 مالک الملک همه روی زمین
 ذاتش از هر عیب [و] نقصی منفصل
 در عدم او صاحب ملک لواء
 کس چو وی نه ز اولین [و] آخرین
 کیست این بی مثل در جمع شما؟
 علّت معلول را بنیاد است این
 خالقش بر خلقتش اعلم بود
 سبط زهرا، نسل پیغمبر، حسین
 برد از دستم عنان خود قلم
 خود نگه داری نما زین گفته ها

[تفسیر آیه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة]

﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمٍ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا
 الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

شرعت بعون الله و إرادته في تفسيرها على نهاية الاختصار و الاختصار و الله المعين
 لأولي الأبصار.

یعنی: ای گروهی که ایمان به خدا و رسول او به روز جزا و معاد آورده اید و قبول
 دارید احکام شریعت مصطفوی را، چون ندا داده شوید برای نماز در روز جمعه، پس

بشتابید به سوی ذکر خدا که نماز [۷۶] جمعه باشد، و بگذارید و ترک کنید خرید و فروش^۱ و سایر عقود و نقل و انتقال باشد و ترک بیع و شرا بهتر است از برای شما از معامله دنیوی، اگر هستید دانا به منافع و مضارّ خود.

و النداء: الصوت الرفيع وقد يعبر به عن الأذان في الشرع.

و الصلاة في اللغة: الدعاء و في عرف المتشرّعة: الأركان المخصوصة و يريد بها الصلاة المفروضة.

و الذكر في هذه الآية يشتمل الصلاة و القرآن لقوله تعالى: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^۲ و المراد بالبيع إعطاء الثمن و أخذ المثلن بأيّ الأقسام و الشراء من لوازم البيع، لأنّ أحدهما مربوط بالآخر.

یعنی «نداء»: صوت بلند است و به تحقیق که تعبیر می شود به نداء از اذان نماز در لسان شرع.

و «نماز» در لغت: دعاست و در عرف متشرّعه: ارکان مخصوصه است و مراد از آن نماز فریضه است.

و مراد از «ذکر» در این آیه شمول دارد، هم نماز و هم قرآن را و صریح است در نماز، چون نماز قرآن هم دارد به علّت آنکه خداوند می فرماید: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ یعنی: برپا بدار نماز را برای یاد کردن من.

و مراد به بیع دادن ثمن و گرفتن مثمن است به هر نحو که بوده باشد و شراء از لوازم بیع است، به علّت آنکه هریک از بیع و شراء مربوط به یکدیگراند و از لوازم هم می باشند، بیع بی شراء ممکن نیست و شراء بی بیع هم نمی شود.

پس از آیه شریفه ظاهر می شود دو چیز یکی: وجوب نماز جمعه و یکی: حرمت بیع و شراء در آن حین، [۷۷] به علّت آنکه ظاهر امر در وجوب است و ظاهر نهی در حرمت.

[اهمیت نماز جمعه در روایات]

و وجوبه ثابتة بالنص و الاجماع، كما قال الله تعالى: ﴿فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ﴾ و الأمر للوجوب و النهي للتحريم و إنما يجب السعي و يحرم البيع لأجل الواجب. و قال رسول الله ﷺ في خطبته: «إعلموا أنَّ الله قد افترض عليكم الجمعة في مقامي هذا، في يومي هذا، في شهري هذا، من عامي هذا، فمن تركها في حياتي، أو بعد موتي و له إمام عادل استخفافا بها أو جحودا لها، فلا جمع الله له شمله و لا بارك له في أمره، ألا و لا صلاة له، ألا و لا زكوة له، ألا و لا حج له، ألا و لا صوم له، ألا و لا بركة له حتى يتوب، فإن تاب، تاب الله عليه»^۱.

و قال أمير المؤمنين (عليه السلام) في خطبته: «و الجمعة واجبة على كل مؤمن، إلّا على الصبي و المريض و المجنون و الشيخ الكبير و الأعمى و المسافر و المرأة و العبد المملوك و من كان على رأس فرسخين»^۲.

و قال رسول الله ﷺ: «الجمعة واجبة أو الجمعة حقّ واجب على كل مسلم، إلّا أربعة: عبد مملوك أو امرأة أو صبي أو مريض»^۳.

و تفصيل المطلب مذکور في کتابي الكبير المسمى بکنز العرفان و تطویل الکلام في هذا الكتاب خارج عن أسلوب الكتاب.

[آداب، سنن و اعمال شب و روز جمعه]

به هر حال آداب و سنن و فضایل و اعمال شب و روز جمعه بسیار است از واجب و ندب، و اغلب و اکثر آن در کتاب کنز العرفان و مجمع الحجج ایراد نموده‌ام و در این وجیزه به ذکر قلیلی از آن اکتفا می‌شود.

۱- نهاية الأحكام، ج ۲، ص ۹، الفصل الأول: شرائط صلاة الجمعة.

۲- من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۳۱، باب وجوب الجمعة و فضلها، حدیث ۱۲۶۳.

۳- وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۰۱، باب وجوبها علی مکلف إلّا الهرم و المسافر و العبد و المرأة، حدیث ۲۳ و ۲۴.

فعليك يا آصف بالسنن الواردة في يوم الجمعة و ليلته، منها: إتيان النساء و غسل الرأس و اللحية [۷۸] بالخطمي و أخذ الشارب و تقليم الأظافر و تغيير الثياب و استعمال الطيب و الغسل و كثرة الصلاة على محمد ﷺ و آله و قراءة القرآن، سيما سورة الجمعة و الأدعية الواردة فيه و التوافل و غير ذلك، فإذا طلع الفجر من يوم الجمعة، فخذ يا آصف سلمك الله تعالى شيئاً من شاربك و أقلم أظفارك و اغتسل.

فقال الباقري^(ع): «من أخذ شيئاً من شاربهِ و أظفاره في كل يوم جمعة^۱ و قال حين يأخذ: بسم الله و بالله و على سنة محمد و آل محمد ﷺ؛ لم تسقط منه قلامة و لا جزاة إلا كتب له بها عتق نسمة و لم يمرض إلا مرضه الذي يموت فيه»^۲.

یعنی: پس بر تو باد ای آصف دوران! به سنت‌های وارده در روز جمعه و شب آن، از آن جمله سنن موافقت با زنان است، خواه دائمی و خواه متعه، و شستن سر و ریش به خطمی، و گرفتن شارب و چیدن ناخن‌ها، و پوشیدن لباس پاکیزه مشروعه، و استعمال نمودن عطریات، و غسل روز جمعه، و بسیار فرستادن صلوات بر محمد ﷺ و آل او، و قرائت قرآن خصوصاً سوره جمعه و ادعیه وارده در روز جمعه، و نمازهای نافله، و غیر از اینها، پس چون طالع شود فجر روز جمعه، بگیر ای آصف دوران! چیزی از شارب‌های خود، و بگیر ناخن‌های خود را از دست و پا در هر روز جمعه، و بفرما در حین گرفتن ناخن و شارب این دعا را: «بسم الله و بالله و على سنة محمد ﷺ».

به درستی که جناب باقر^(ع) فرمودند که: «هر که در وقت شارب زدن و ناخن چیدن این دعا را بخواند، نمی افتد [۷۹] از شارب و ناخن او چیزی بر زمین، إلا آنکه نوشته می شود به هر یک از آن، ثواب یک بنده آزاد کردن و نمی میرد در آن هفته، و ناخوش و مریض نمی شود، إلا به مرض موت حتمی».

پس بیست عدد ناخن دست و پایی شود و در گرفتن آن ثواب بیست بنده آزاد کردن

۱- در مصدر: «أظفاره و شاربهِ كل جمعة»، بدل «شاربه و أظفاره في كل يوم جمعة».

۲- الکافی، ج ۶، ص ۴۹۱، باب قص الأظفار، حدیث ۹، با اختلاف کمی.

به او داده می شود و هم چنین به هر عدد مویی که از شارب گرفته شود، ثواب یک بنده آزاد کردن به شخص عطا کرده می شود.

و منها إتيان النساء في يوم الجمعة، قال رسول الله ﷺ: «من جامعها يوم الجمعة بعد العصر قضي بينكما ولد، فإنه يكون معروفا مشهورا عالما».^۱

و أما غسل الرأس و اللحية بالخطمي، روى ابن بكير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «غسل الرأس بالخطمي في كل جمعة أمان من البرص و الجنون».^۲

و أما تقلّم الأظفار و قصّ الشارب عن محمد بن طلحة، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «تقليم الأظفار و قصّ الشارب و غسل الرأس بالخطمي كل جمعة ينفي الفقر و يزيد في الرزق».^۳

و قال أيضا عليه السلام: «من أخذ من شاربه و قلم من أظفاره و غسل رأسه بالخطمي يوم الجمعة كان كمن أعتق نسمة».^۴

و أما تغيير اللباس و الغسل و الطيب، روى الصدوق عليه السلام، عن زرارة قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «لا تدع الغسل يوم الجمعة فإنه سنة و شمّ الطيب و لبس صالح ثيابك».^۵ و في الخصال قال: «كان رسول الله ﷺ إذا كان يوم الجمعة و لم يكن عنده طيب، دعا ببعض خُمُر نسائه قبلها في الماء ثمّ وضعها على وجهه».^۶

یعنی: یکی از سنن روز جمعه مجامعت با زنان است، فرمودند رسول خدا ﷺ:

۱- من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۵۵۴، باب ما أوصى النبي ﷺ علياً عليه السلام في آداب النكاح، حديث ۴۸۹۹.

۲- الكافي، ج ۳، ص ۴۱۸، باب التزین يوم الجمعة، حديث ۱۰.

۳- همان، ج ۶، ص ۴۹۱، باب قص الأظفار، حديث ۱۰.

۴- همان، ج ۳، ص ۴۱۸، باب التزین يوم الجمعة، حديث ۶.

۵- در کتب روایی شیخ صدوق یافت نشد، بنگرید: الکافی، ص ۴۱۷، باب التزین يوم الجمعة، حديث ۴.

۶- در مصدر: «بالماء»، بدل «في الماء».

۷- در خصال یافت نشد، بنگرید: الکافی، ج ۶، ص ۵۱۱، باب الطيب، حديث ۱۰.

«کسی که مجامعت کند با زنان [۸۰] روز جمعه بعد از نماز عصر، اگر خداوند فرزندى روزى او کند، پس به درستی که می باشد او مشهور و معروف و عالم ربانى».

و اما شستن سر و ریش به خطمی، روایت می کند ابن بکیر از ابی عبدالله علیه السلام که فرمودند: «شستن سر به خطمی روز جمعه، امان است از برص و جنون».

و اما گرفتن ناخن و زدن شارب، روایت است از محمد بن طلحه که گفت: فرمود جناب ابو عبدالله علیه السلام که: «گرفتن ناخن و زدن شارب و شستن سر به خطمی هر روز جمعه، می برد فقر را و زیاد می کند روزی را».

و فرمودند باز آن حضرت: «کسی که بزند شارب خود را و بگیرد ناخن خود را و بشوید سر را به خطمی هر روز جمعه^۱، مثل کسی می ماند که بنده در راه خدا آزاد کرده باشد».

و اما تغییر لباس و غسل و استعمال طیب در روز جمعه، روایت می کند شیخ صدوق رحمته الله از زرارہ که گفت: فرمود ابو عبدالله علیه السلام که: «ترک مکن غسل روز جمعه را، به درستی که آن سنت است و همچنین بوی خوش را و لباس خوب را».

و می گوید صدوق رحمته الله در کتاب خصال خود که: «می شد روز جمعه [ای] و نبود از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله عطری، می طلبیدند بعضی خمر زنان خود را - یعنی مقنعه های سر ایشان را که همیشه آلوده به عطر بود - و آب به آن می رسانیدند، پس آن مقنعه تر شده از آب را که معطر بود بر صورت مبارک خود می مالیدند».

[ثواب صلوات در شب و روز جمعه]

و اما بسیار فرستادن صلوات بر رسول صلی الله علیه و آله و آل او [علیهم السلام] و ثواب آن، روی عن عبدالله بن سنان، قال: قال أبو عبدالله علیه السلام: «إذا كان عشية الخميس و ليلة الجمعة نزلت ملائكة من السماء [۸۱] و معها أقلام الذهب و صحف النضة لا يكتبون عشية الخميس

و ليلة الجمعة و يوم الجمعة إلى أن تغيب الشمس إلا الصلاة على النبي ﷺ و آله [ع]».^۱

و روى الصدوق في ثواب الأعمال، عن أبي الحسن الرضا ع: قال: قال رسول الله ﷺ: «من صلى عليّ يوم الجمعة مائة صلاة، قضى الله له ستين حاجة من حوائج الدنيا و الآخرة منها ثلاثون حاجة للدنيا و ثلاثون حاجة للآخرة».^۲

و روى مفضل عن أبي جعفر ع: قال: «ما من شيء يعبد الله به يوم الجمعة، أحبّ إلى الله من الصلاة على محمد ﷺ و آل محمد [ع]».^۳

یعنی: روایت شده از عبدالله سنان که گفت: فرمود ابو عبدالله ع: «هرگاه بشود شب پنجشنبه و شب جمعه، نازل می شوند ملائکه از آسمان و با آنها است قلم های طلا و صفحه های نقره، نمی نویسند شب پنجشنبه و شب جمعه و روز جمعه تا غروب آفتاب مگر صلوات بر رسول ﷺ و آل او [ع]».

و روایت کرده شیخ صدوق ابن بابویه قمی ع در کتاب ثواب الاعمال خود از جناب ابی الحسن الرضا ع که فرمودند: «فرمود رسول خدا ﷺ: کسی که صلوات بفرستد بر من روز جمعه صد صلوات، خداوند برمی آورد شصت حاجت او را از حوائج دنیا و آخرت، از آن جمله سی حاجت از برای دنیای او و سی حاجت از برای آخرت او».

و روایت می کند مفضل از ابی جعفر ع که فرمودند: «نیست چیزی که عبادت کرده شود خداوند به آن در روز جمعه که بهتر و محبوب تر باشد نزد خداوند عالم از صلوات بر محمد ﷺ [۸۲] و آل محمد [ع]».

و قال أبو جعفر ع: «إذا صَلَّيْتُ العصر يوم الجمعة، فقل: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَ بَارِكْ عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ وَ الصَّلَاةُ وَ

۱- الخصال، ص ۳۹۳، باب السبعة، حدیث ۹۵.

۲- ثواب الأعمال، ص ۱۵۶، ثواب من صَلَّى على النبي ﷺ يوم الجمعة، با اختلاف کمی.

۳- الکافی، ج ۳، ص ۴۲۹، باب نوادر الجمعة، حدیث ۳.

السلامَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى أَزْوَاجِهِمْ وَأَجْسَادِهِمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، قال: من قالها في دبر العصر، كتب الله له مائة الف حسنة و محى عنه مائة الف سيئة و قضى له مائة الف حاجة و رفع له مائة الف درجة»^۱.

یعنی فرمود ابو جعفر علیه السلام: «هرگاه کردی نماز عصر روز جمعه را، پس بگو: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْأَوْصِيَاءِ الْأَمْضِيِّينَ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَ بَارِكْ عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى أَزْوَاجِهِمْ وَ أَجْسَادِهِمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، فرمودند: کسی که بگوید این صلوات را در عقب نماز عصر، بنویسد خداوند عالم برای او صد هزار حسنه و محو کند از برای او صد هزار گناه و برآورد از برای او صد هزار حاجت و بلند کند از برای او صد هزار درجه در بهشتِ عنبر سرشت».

و در روایت دیگر وارد شده است که: «از برای خواننده این صلوات است ثواب عبادت ثقلین»^۲.

[ثواب قرائت قرآن در روز جمعه]

و أما ثواب قراءة القرآن في يوم الجمعة، سيما سورته، عن النبي صلی الله علیه و آله قال: «من قرء سورة الجمعة اعطى عشر حسنات بعدد من أتى الجمعة و بعدد من لم يأتها في أعمار المسلمين»^۳.

و عن أبي عبد الله علیه السلام قال: «من الواجب على كل مؤمن إذا كان لنا شيعه أن يقرأ في ليلة

۱- تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۱۹، باب العمل في ليلة الجمعة و يومها، حدیث ۶۸، با کمی اختلاف.

۲- وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۴۰۰، باب ما يستحب أن يقرأ و يقال عقب الجمعة و العصر، حدیث ۷.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۵۲، باب استحباب قراءة سور القرآن سورة سورة، حدیث ۹۵؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۵۵۷، تفسیر سورة الجمعة.

[۸۳] الجمعة بالجمعة و سَبَّحَ اسم رَبِّكَ [الأعلى]: و في صلاة الظهر بالجمعة و المنافقين، فإذا فعل [ذلك] فكانما يعمل [ك] عمل رسول الله ﷺ و كان ثوابه و جزاؤه على الله الجنة^۱.

یعنی: و اما ثواب قرائت قرآن در روز جمعه خصوصا سوره جمعه از رسول خدا ﷺ مرویست که فرمودند: «کسی که بخواند سورة جمعه را عطا می کند خداوند به او ده حسنه به عدد هر که به نماز جمعه حاضر شده و به عدد هر که به نماز جمعه هم حاضر نشده در بلاد مسلمین».

و از جناب ابی عبدالله علیه السلام مرویست که فرمودند که: «از جمله واجبات بر هر مؤمن است هرگاه بوده باشد از جمله شیعیان ما که بخواند در شب جمعه سورة جمعه را و سوره «سَبَّحَ اسم رَبِّكَ» را، و در نماز ظهر بخواند سوره جمعه و منافقین را، پس هرگاه چنین کرد، مثل آن است که عمل رسول الله ﷺ کرده باشد و هست ثواب او و جزاء او بر خداوند عالم بهشت».

[فضیلت روز جمعه بر روزهای هفته]

و أما فضل يوم الجمعة على سائر أيام الأسبوع روى محمد بن إسعيل بن بزيع، عن الرضا عليه السلام قال: «قلت له: بلغني أن يوم الجمعة أقصر الأيام؟ قال كذلك هو، قلت: جعلت فداك كيف ذلك؟ قال: إن الله تعالى يجمع أرواح المشركين تحت عين الشمس، فإذا ركدت الشمس عذب الله أرواح المشركين بركون الشمس ساعة، فإذا كان يوم الجمعة لا يكون للشمس ركود رفع الله عنهم العذاب لفضل يوم الجمعة»^۲.

یعنی: و اما فضل روز جمعه بر سایر روزهای هفته، روایت است از محمد بن اسمعیل [بن] بزيع از جناب امام رضا علیه السلام که گفت [۸۴]: «گفتم به آن حضرت: رسیده است به ما

۱- ثواب الأعمال، ص ۱۱۸، ثواب قراءة سورة الجمعة، و المنافقون و سَبَّحَ اسم ربك الأعلى.

۲- الکافی، ج ۳، ص ۴۱۶، باب فضل يوم الجمعة و ليلته، حدیث ۱۴.

اینکه روز جمعه کوتاه‌ترین روزهاست فرمودند: بلی چنین است، عرض کردم: فدایت شوم چگونه است آن؟ فرمودند: به درستی که خداوند عالم جمع می‌فرماید ارواح مشرکین را در زیر چشمه خورشید، پس چون رکود شمس می‌شود - یعنی خورشید مکث می‌کند اندکی در زوال ظهر و بعد از آن میل به مغرب می‌کند - عذاب می‌کند خداوند عالم ارواح مشرکین را به رکود شمس ساعتی، پس چون روز جمعه شود نیست از برای خورشید رکودی، رفع می‌کند خداوند از مشرکین عذاب را در روز جمعه وقت زوال، از برای فضیلت روز جمعه».

به هر حال کلام درباره جمعه و آنچه ذکر شد بسیار است، محوّل به کنز‌العرفان است و در این وجیزه زیاده بر این باعث ملال است، روز جمعه این قدر فضل و قدر دارد که خداوند از ارواح مشرکین عذاب را در وقت زوال آن بر می‌دارد، خداوند لعنت کند قومی را که در وقت زوال ظهر جمعه، بهترین ساعت‌ها بهترین خلق را در حالت تشنگی و گرسنگی و بدن پاره پاره از دم شمشیر سرش را از خنجر آبدار از قفا بریدند به دوازده ضربت و بعد از آن، آن بدن طیب [و] طاهر را برهنه در آفتاب انداختند و سرش را بر نوک نیزه جفا نمودند، آه و اوایله ای آصف دوران و ای شهریار متشرّع زمان، کجا بودی که فرزند فاطمه را به آن حالت مشاهده نمایی و سر خود را به دم خنجر شمر گذاری و التماس کنی که به عوض این [سر] مبارک، سر مرا جدا کن و از این [۸۵] پاره پاره تشنه گرسنه بگذر، شمر چون بر گرده فرزند رسول ﷺ نشست و سر او را در حالت سجود جدا می‌کرد، گویا آن مظلوم با خداوند خود گرم مناجات بود و می‌فرمود:

[سروده مؤلف در مناجات سیدالشهدا در هنگام شهادت]

لمؤلفه:

بارالها ای خدای لایزال	ای کریم [و] ای رحیم ذوالجلال
آگهی از تشنگی‌های حسین	عالمی بر بی‌کسی‌های حسین

نه پدر دارم نه فرزندی به سر
جسم از شمشیر [و] خنجر چاک چاک
هم جگر هم قلب من تفسیده شد
این همه آب فرات از مال ماست
هر چه گویم تشنه‌ام ای قوم کین
ندهندم قطره‌ای ز آب حیات
سهل باشد ای خدای ذوالمنن
سهل است ار گردد سرم بر نیزه‌ها
یا تنم عریان بماند بر زمین
دخترم گردد اسیر کوفیان
یا شود صد پاره جسم اکبرم
یا خورد در شام زان کلب عنید
در عوض ای خالق کون [و] مکان
آصف الدّوله که آید بعد از این
در بهشت عدن کن مأوای او

نه برادر، نه کس از قوم بشر
غرق خون افتاده‌ام بر روی خاک
هم دهن، هم حلق من خشکیده شد
قطره‌ای از مال ما بر ما رواست
هر چه نالم هر چه زارم من چنین
تشنه لب آخر چشیدم من ممات
تشنه گردم کشته، مانم بی کفن
یا شود زینب اسیر اشقیا
یا شوم پامال اسب مشرکین
عابدین در قید [و] بند شامیان
یا طپان در خون بماند اصغرم
بر لب [و] دندان من چوب یزید
عفو بنما تو گناه امتان
چونکه هست از شیعیان مخلصین
در جوار ما بده [۸۶] تو جای او

[تفسیر آیه فاذا قضیت الصلاة]

﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾

شرعت بعون الله في تفسيرها على نهج الایجاز والله العالم بتفسيرها.

یعنی: پس چون گذارده شود نماز جمعه، پس پراکنده و متفرق شوید در زمین برای تجارت یا کار دیگر از امور دنیوی و بجوید از فضل خدا - یعنی روزی را به وسیله

معاملات - و یاد کنید خدا را یاد کردن بسیار در همه حال و همه وقت شاید که ناجی و رستگار شوید.

[در تفسیر فانتشروا]

و إذا صليتم الجمعة و فرغتم منها، ففرقوا في الأرض و اطلبوا الرزق في الشراء و البيع؛ و هذا إباحة و ليس بأمر و إيجاب.

و عن النبي ﷺ قال في قوله: ﴿فَانْتَشِرُوا﴾ الآية «ليس بطلب الدنيا و ليكن عيادة مريض و حضور جنازة و زيارة أخ في الله و المراد بقوله: ﴿وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾ طلب العلم»^۱.

و عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: «الصلاة يوم الجمعة و الانتشار يوم السبت»^۲، و الانتشار إباحة بعد نهی و بعض السلف كانوا يشغلون نفوسهم بعد الجمعة بشيء من أمور الدنيا امتثالاً للآية: ﴿وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا﴾ إشارة إلى أن المرأ لا ينبغي أن يغفل عن ذكر ربّه في كل حال.

یعنی: و چون گذاردید نماز جمعه را و فارغ شدید از نماز، پس متفرّق شوید در زمین و طلب کنید رزق را در بیع و شراء و این امر، امر اباحی می باشد نه وجوبی. [۸۷] و از رسول خدا ﷺ مرویست که فرمودند: «در آیه ﴿فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ نیست مراد آن، طلب دنیا بلکه مراد عیادت مریض و تشییع جنازه و زیارت برادران دینی از برای خداست و مراد به ﴿وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾ طلب علم است».

و جناب ابی عبد الله عليه السلام فرمودند: «نماز روز جمعه است و انتشار روز شنبه است»، و انتشار اباحه است بعد از نهی، و بعضی از سالفین بودند که مشغول می کردند خود را بعد از نماز جمعه به یکی از امور دنیوی از برای امتثال فرموده خلاق عالم.

۱- بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۱۲۸، الباب الأول: باب وجوب صلاة الجمعة و فضلها.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۶۷، باب الأيام و الأوقات التي يستحب فيها السفر، حدیث ۲۳۹۷.

[تفسیر واذکروا الله كثيرا]

و مراد به ﴿وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا﴾، اشاره است به اینکه مؤمن نباید غافل باشد از ذکر خدا در هر حال.

و عن النبي ﷺ قال: «من ذكر الله مخلصا في السوق عند غفلة الناس و شغلهم بما هم فيه كتب الله له ألف حسنة و يغفر الله له يوم القيامة مغفرة لم تخطر على قلب بشر»^۱.
یعنی: رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که یاد کند خدا را از روی اخلاص در بازار، وقتی که مردم همه غافل اند و مشغول اند به اموری که در دست دارند، می نویسد خداوند عالم از برای او هزار حسنه و می آمرزد برای او روز قیامت آمرزیدنی که هرگز به خاطر احدی خطور نکرده باشد».

و قال ابي عبد الله عليه السلام: «من قال حين يدخل السوق: سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله وحده لا شريك له، لَهُ الملك و له الحمد و هو على كل شيء قدير، اعطى من الأجر بعدد ما خلق الله إلى يوم القيامة»^۲.

یعنی فرمود: ابي عبدالله [۸۸] علیه السلام: «کسی که بگوید در وقت داخل شدن به بازار دعای گذشته را، عطا می کند خداوند به او از اجر و مزد به عدد آنچه که خلق شده و می شود تا روز قیامت».

پس شخص در هر حال عبادت خلاق عالم را می تواند کرد، اگر چه در بازار باشد و ذکر کثیر در قرآن شامل نماز و قرائت قرآن و حدیث و موعظه و تدریس و مناظره علما با یکدیگر و تسبیح و تهلیل و تمجید و تقدیس و تکبیر و دعا و اوراد و اذکار و صلوات بر محمد ﷺ و آل او می باشد؛ و مراد از کثرت، زیادتی آنست در هر حال،

۱- وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۱۶۶، باب استحباب ذکر الله فی السوق، حدیث ۱، با کمی اختلاف.

۲- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۴، باب فیما جاء عن الرضا علیه السلام من الاخبار المجموعة، حدیث ۴۲.

چون هیچ یادی و ذکرى بالاتر و بهتر از یاد خدا و ذکر خدا نیست، مشروط بر اینکه از روی اخلاص و خالی از ریا و سمعه بوده باشد.

بلى، هر کس در یاد خدا بوده باشد، شب و روز البته رستگار خواهد بود و هر که خدا را فراموش کند، صدور همه معاصی و ذنوب از او خواهد بروز کرد.

[خوف خدا نیز ذکر است]

یاد خدا نه به ذکر تنها است، بلکه خوف از خدا هم ذکر بزرگ خداست و هر که نه از خدا ترسد و نه در ذکر خدا باشد، دیگر از چه امری باک دارد، اکل حرام در نزد او الذّا از حلال می شود، ظلم و بغی و عدوان در نزد او مرغوب و عدل و انصاف و راست رفتاری و درست کرداری و عبادت و بندگی خلاق عالم، در نزد او زشت و کریه و ناپسند می افتد، این است که غافل از خدا همیشه انکار اهل حق را دارند و از رفاقت و مجالست و همنشینی ایشان ابا و امتناع دارند.

[۸۹] هرگاه یکی از اهل حق را ببینند او را مسخره و بی عقل و دیوانه و سفیه پندارند و هرگاه یکی از امثال و اقران خود را که در اعمال و افعال اشنع از او باشد و مال و منال و زخارف باطلی دنیوی او از ناظر جاهل غافل بیشتر باشد، او را اعقل و اعلم و اجلل از خود یا دیگری داند.

و شب و روز در خیال این است که خود را برساند به آنچه از برای آن منظور موجود است و اگر شبی مؤمنی تا به صبح قرآن مجید در منزل او بخواند، منزجر و مکره می باشد و می گوید که کاش فلان از نزد ما به جای دیگر نقل می شد و ما را از صدمه صوت و اعمال خود نجات می داد و حواس ما از نبودن او جمع می شد.

ل مؤلفه:

ناریون مر ناریون را طالباند نوریون مر نوریون را جاذباند^۱
 ذره ذره کاندیرین ارض [و] سماست جنس خود را همچو کاه [و] کهریاست^۲
 پس یاد خدا بودن فلاح و رستگاریست و غافل از خدا بودن خطا و زیان کاریست از
 جمله ذکر خداوند و یاد او بودن، تفکر و تأمل در منابع و بدایع خلقت او نمودن و از
 مصنوع پی به صانع و از مخلوق پی به خالق و از معلول پی به علت بردن، اعظم عبادات
 است و همچنین حفظ نفس نمودن از اکل حرام و جمع اموال محرّمه و ظلم نمودن به
 عباد الله و با ایشان در مقام لطف و مهربانی بودن و قضای حوائج ایشان نمودن، نیز از
 اهمّ اذکار الله است و همچنین شب و روز در فکر ترویج شریعت مطهره بودن و نشر
 احکام کردن و امر به معروف [۹۰] و نهی از منکر کردن و دوست داشتن اهل حق و اهل
 علم، و منکر اهل بغی و ظلم بودن نیز از اعظم اذکار الله است، گیرم که شخص شب
 و روز ورد زبانش «لا اله الا الله» باشد و بغی و ظلم او عالم را گرفته باشد و جاذب حرام
 مثل مغناطیس در حق آهن بوده باشد و منکر اهل حق و طالب و دوست دار اهل باطل
 بوده باشد، این ذکر از برای او بی ثمر است. نظم:

گیرم که مارچوبه کند تن به شکل مار کو زهر بهر دشمن کو مهره بهر یار^۳

[حال ابنای زمان و تمجید آصف الدوله]

این است که اغلب خلق از هر طائفه به ظالمت و گمراهی می باشند و نظر به ابنای دهر
 و زمان می کنند و نزدیک است که دین اسلام بالمرّه از میان برداشته شود - نعوذ بالله من

۱- مولوی در مثنوی معنوی، دفتر دوم، بخش ۱ می گوید:

ناریان مر ناریان را جاذباند نوریان مر نوریان را طالباند

۲- مولوی در مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش ۸۹ می گوید:

ذره ذره کاندیرین ارض و سماست جنس خود را هر یکی چون کهریاست

۳- دیوان اشعار خاقانی، قطعه ۷۰، در آنجا آمده: «کو مهر بهر دوست».

غضب الرحمن - و لیکن الحق بدون خوش آمد و سالوسی و چاپلوسی و خدعه و مکر و گفتن کلام نافهمیده و نارسیده، سر کار عظمت مدار جلالت آثار آصف الدولة العلیة العالیة در عهد خود و زمان خود خلاف اهل زمان و اهل عهد خود می باشد، صیت عدل و انصاف و مروّت و مهربانی او نسبت به برایا و رعایا از آن ظاهر تر است که محتاج به تقریر یا تسطیر باشد، مهما امکن جمیع اعمال و افعال خود را به نهج شریعت مطهره نبوی ﷺ از امور معاشیه و معادیّه می نماید و خود را از ذکر خداوند جلّ جلاله در هیچ حال خالی نمی گذارد، ندیدیم از وجود شریفش نسبت به خلقی از عباد الله ظلمی و جوری وارد بیاید یا در فکر مال حرام و اخذ و جمع آن بوده باشد و حال آنکه [۹۱] هرگاه طالب آنها بود اسباب آن بر وجه اتم و اکمل خداوند با قدرت به^۱ ایشان عطا فرموده و مع هذا روز به روز در عبادت و تواضع و فروتنی و شکسته نفسی و زهد و تقوی و ورع و انکار اهل بغی و تشنیع و تقبیح ایشان می نماید و آثار فلاح و رستگاری در وجود شریف ایشان - الله الحمد - ظاهر و هویدا می باشد، ترسیدم که زیاده بر این توصیف و تعریف کنم قصد قربتم تمام شود و ایشان هم راضی نباشند، کاش آنچه نوشتیم ننوشته بودم بس است.

هر که خوبی می کند به خود می کند و هر که بدی می کند به خود می کند، ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾^۲ چه ضرور به تعریف و توصیف من ﴿يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾^۳، اللهم اجعله من أوليائك المقربين فَإِنْ أَوْلِيَاكَ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۴.

به هر حال در یاد خدا بودن و ذکر او را نمودن از نماز و روزه و خمس و زکوة و حج و جهاد با نفس و امر به معروف و نهی از منکر و تولی جستن به آل رسول و تبرّانمودن از

۱- در نسخه: «با».

۲- سورة مبارکه اسراء، آیه ۷.

۳- سورة مبارکه نحل، آیه ۹۳ و سورة مبارکه فاطر، آیه ۸.

۴- اشاره به آیه ۶۲ سورة مبارکه یونس.

اعادی ایشان، [هر] کدام ذکر است از قرآن و تلاوت آن و نظر در اخبار و آثار ائمه اطهار نمودن؛ خصوصاً روز جمعه که سید روزهاست. و سید ذکرها هم نماز است.

لذا یک نماز از برای شب‌های جمعه ایشان و یک نماز از برای روزهای جمعه ایشان من باب یادگاری هر جمعه در این اوراق مسوده ذکر می‌نماید، امید که خلّاق عالم اعانت فرموده ایشان را که این دو نماز را در هر هفته اتیان فرمایند و ترک نکنند و این فقیر سراپا تقصیر را نیز به دعای خیر یاد فرمایند [۹۲] و آن دو نماز این است:

[نماز شب جمعه و ثواب آن]

و اما صلاة ليلة الجمعة، قال أنس بن مالك، قال رسول الله ﷺ: «من صلى ليلة الجمعة أو يومها أو ليلة الخميس أو يومه أو ليلة الاثنين أو يوم الاثنين، أربع ركعات يقرأ في كل ركعة «فاتحة الكتاب» سبع مرات و «إنا أنزلناه» مرة واحدة و يفصل بينهما بتسليمه، فإذا فرغ منها، فيقول: «اللهم صلّ على محمد و آل محمد» مائة مرة و مائة مرة أيضاً «اللهم صلّ على محمد و علي جبرئيل» أعطاه الله تعالى سبعين ألف قصر، في كل قصر سبعون ألف دار، في كل دار سبعون ألف بيت، في كل بيت سبعون ألف جارية»^۱ و اعطى جميع ما يريد.

یعنی: و اما نماز شب جمعه، روایت کرده انس بن مالک از رسول خدا ﷺ که آن حضرت فرمودند: «کسی که در شب جمعه یا روز جمعه یا شب پنجشنبه یا روز پنجشنبه رکعتی سورة مبارکه حمد را هفت دفعه و «إنا أنزلناه» یک دفعه، هر دو رکعت به یک سلام، پس چون فارغ شد از نماز می‌گوید: «اللهم صلّ على محمد و آل محمد» صد مرتبه، و صد مرتبه هم می‌گوید: «اللهم صلّ على محمد و علي جبرئيل»، - عطا می‌کند

۱- وسائل الشيعة، ج ۸، ص ۱۷۵، باب استحباب صلاة كل يوم و ليلة من الأسبوع، ح ۵. با کمی اختلاف.

خداوند عالم به او هفتاد هزار قصر، در هر قصری هفتاد هزار سرای و در هر سرایی هفتاد هزار بیت که حجره باشد و در هر حجره‌ای هفتاد هزار حوریه^۱ و عطا می‌کند به او هر چه بخواهد.

[نماز روز جمعه و ثواب آن]

و اما صلاة يوم الجمعة، روی عن أمير المؤمنين [۹۳] عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: «من أراد أن يدرك فضل يوم الجمعة، فليصلّ قبل الظهر أربع ركعات، يقرأ في كل ركعة «فاتحة الكتاب» مرّة و «آية الكرسي» خمس عشرة مرّة و «قل هو الله أحد» خمس عشرة مرّة، فإذا فرغ من [هذه] الصلاة، استغفر الله تعالى سبعين مرّة و يقول: «لا حول و لا قوة إلا بالله العليّ العظيم» خمسين مرّة و يقول: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له» خمسين مرّة و يقول: «صلّى الله على النبي الأمي و آله» خمسين مرّة، فإذا فعل ذلك لم يقم من مكانه حتّى يعتقه الله من النار و يتقبّل صلاته و يستجيب دعاؤه و يغفر له و لأبويه و يكتب الله تعالى له بكل حرف خرج من فمه^۱ حجة و عمرة و يبني له بكل حرف مدينة و يعطيه ثواب من صلّى في مساجد الأمصار الجامعة من الأنبياء عليهم السلام»^۲.

یعنی: روایت شده است از جناب امیرالمؤمنین عليه السلام که فرمودند: «فرمود رسول خدا ﷺ: کسی که بخواهد دریابد فضیلت روز جمعه را، پس قبل از ظهر چهار رکعت نماز بگذارد، در هر رکعتی «حمد» یک مرتبه و «آیه الكرسي» پانزده مرتبه و «قل هو الله أحد» پانزده مرتبه، پس چون فارغ شد از نماز، هفتاد مرتبه «استغفر الله» بگوید و پنجاه مرتبه بگوید: «لا حول و لا قوة إلا بالله العليّ العظيم» و پنجاه مرتبه بگوید: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له» و پنجاه مرتبه هم بگوید: «صلّى الله على النبي الأمي و آله»، پس

۱- در نسخه: «فيه» و آنچه آورده‌ایم از مصدر است.

۲- مصباح المتجهّد، ص ۳۱۶، صلاة أخرى يوم الجمعة؛ مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۵۴ -

۵۵، باب استحباب التنفل يوم الجمعة بالصلاة المرغبة، حدیث ۶.

چون چنین کرد بر نمی خیزد از مکان خود تا اینکه خداوند او را آزاد کند از آتش جهنم و قبول کند نماز او را و مستجاب کند دعای او را [۹۴] و پیامزد او را و پدر و مادر او را، و بنویسد خداوند تعالی برای او به عدد هر حرفی که از دهن او بیرون آمده یک حج و یک عمره و بنا کند از برای او به عدد هر حرفی شهری در بهشت و عطا کند به او ثواب هر کس که نماز کرده در مساجد جامعه شهرهای اسلام از پیغمبران».

پس ﴿وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ اشاره به این جور عبادت‌ها می‌باشد، پس زهی سعادت کسی که همیشه در یاد خدا باشد، خصوصا در روزهای جمعه، بلکه در همه اوقات و عبادات هم قویست و هم اعتقادی و هم بدنی، و هیچ کس ذکر بدنی را مثل مظلوم کربلا در روز جمعه نکرد، با لب تشنه و شکم گرسنه، چهار هزار زخم تیر و نیزه و خنجر بر بدن خود خرید، و سر را راضی شد که بر سر نیزه کنند و شهر به شهر و دیار به دیار بگردانند، گاهی در تنور خولی اصبحی ملعون گذارده شود بر روی خاکستر، آه و مصیبت‌ها و اسفاه!

[در مصیبت سر امام حسین در تنور]

لمؤلفه:

چونکه بنهادی سر شه در تنور	شد تنور از نور آن سر غرق نور
نور تابید از تنور کوفیان	از مکان بگذشت شد تا لامکان
نور حق اندر تنوری جا گرفت	آتش از آن بر دل زهرا گرفت
آفتابی منکسف شد پشت ماه	ماه تابی منخسف گشت و سیاه
کس ندیده در تنوری آفتاب	آفتابی رخ به خاکستر حجاب
صورت شه روی خاکستر نهاد	غلغل اندر هفتمین کشور فتاد
جبرئیل افکند خود را بر زمین	حضرت میکال هم گشتی [۹۵] چنین
از فلک آمد رسول مصطفی	همر هس آمد علی مرتضی

شال بر گردن رسول عالمن
 فاطمه کرده گریان چاک چاک
 همره ایشان گروه قدسیان
 آمدند با ازدحام شین [و] شور
 من عجب دارم ز تبدیلات دهر
 گاه در عقب رود ماه منیر
 گاه مهر آید به برج سرطان
 ماه گردد منخسف در ظلّ ارض
 یوسف افتد گاه اندر قعر چاه
 گاه نوح از شور طوفان در ملال
 گه خلیل آید به بام منجنیق
 گاه گردد آتش او را گلستان
 خانه فرعون که موسی رود
 احمد آید گاه سوی بولهب
 شاه مظلومان حسین خون جگر
 فاطمه گفت: ای حسین آرام جان
 مادر ای آرام جانم وای وای
 ریش پر خون تو پر خاکستر است
 جای مهمان این است ای پیغمبران [۹۶]
 بس کن ای آقا که عالم سوختی
 آصف از این غم تنش کاهیده شد
 داستان آخرین را کن بیان

سر برهنه مرتضی با شور [و] شین
 از فلک نالان بیامد سوی خاک
 جمله گریان، بر سر و سینه زنان
 خانه خولی بر گرد تنور
 اف بر این تبدیل [و] تغییرات دهر
 گاه در جویا گذارد او سریر
 گاه در برج اسد گیرد مکان
 مهر گردد منکسف در طول عرض
 گاه بنشیند به تخت بارگاه
 گاه بر جودی درآید با جلال
 گه رود بر جانب نار حریق
 گاه قربان می کند آرام جان
 بر سر دار از جفا عیسی رود
 بولهب از دیدنش در تاب [و] تب
 در تنور کوفیان بنهاد سر
 تو کجا و این تنور کوفیان
 مادر ای روح [و] روانم وای وای
 مادرت میرد که خاکت بستر است
 العجب ثم العجب از کوفیان
 بهر آصف غم به غم اندوختی
 ذات پاکش زین الم رنجیده شد
 هم عنان گردان [و] هم بشکن بنان

[تفسیر آیه و إذا رأوا تجارة أو لهوا]

﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾

﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنْ آلِهَةٍ وَمِنْ

النَّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾

شرعت بعونه و نصرت ه فی تفسیرها من دون الاطناب لأولی الألباب.

یعنی: و هرگاه ببینید کاروانی از تجاریا لهو یا لعبی که طبل زدن و دست به دست کوفتن باشد و متفرق شوند از مسجد و بروند به سوی آن تاجر یا لهو و لعب و بگذارند تو را بر منبر ایستاده، بگو به ایشان: آنچه نزد خداست از ثواب نماز جمعه و استماع خطبه بهتر است از استماع طبل و نفع تجارت و خدا بهترین روزی دهندگان است و به شما خواهد رسانید روزی را به هر قدر که مقدر کرده، اگر چه در این وقت پی آن نروید و روزی از خدا طلب کنید نه از آن راه که مظنه وصول به آن دارید، شاید که بخل کنند و نفعی به شما نرسانند و ذکر خدا بهتر از ذکر تجارت است.

[در تفسیر و شأن نزول و إذا رأوا تجارة أو لهوا]

﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهِ

فحذف أحدهما لدلالة الآخر عليه.

و عن الصادق عليه السلام: «انصرفوا إليها» **﴿قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ﴾** من الثواب علی سماع الخطبة

و الثبات و الصلاة مع النبي ﷺ أحسن عاقبة من اللهو و من التجارة».^۱

عن جابر بن عبدالله: «أقبل عير و نحن نصلي مع رسول الله ﷺ الجمعة فانفض الناس

إليها، فما بقي غير اثني عشر رجلاً أنا فيهم».

۱- در مصدر: + «و تَرَكُوكَ قَائِمًا» تخطب علی المنبر، و قيل: أراد قائماً في الصلاة.

۲- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۶۰، الباب السابع و الثلاثون، با کمی اختلاف.

و قيل: قدم دحية بن خليفة الكلبي بتجارة من زيت الشام و النبي ﷺ تخطب يوم الجمعة، فقاموا إليه بالبيع خشية أن يسبقوا إليه، فلم يبق مع النبي ﷺ إلا رهط، فنزلت الآية، فقال ﷺ: و الذي نفس محمد ﷺ بيده لو تابعتكم حتى لا يبقى أحد منكم ليسال بكم الوادي نارا.^۱

و قيل: «كان رسول الله ﷺ يصلي بالناس يوم الجمعة و دخلت عير و بين يديها قوم يضربون بالدفوف و الملاهي فترك الناس الصلاة و مروا و ينظرون إليهم، فأنزل الله الآية ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً﴾ إلى آخر الآية».^۲

تقدیر چنین است: «و اذا رأوا تجارة انفضوا إليها، أولها انفضوا إليه»، پس حذف شده است یکی از آنها که «و اذا رأوا» باشد از برای دلالت آن یک دیگری را.

و از جناب صادق علیه السلام است که: «به جای «انفضوا»، «انصرفوا^۳ إليها» است، و مراد از «قل ما عند الله» یعنی: آنچه نزد خداست از ثواب استماع خطبه و ثبات قدم، و نماز کردن بار رسول ﷺ بهتر است عاقبت آن، از دیدن لهو و عمل تجارت».

و از جابر بن عبدالله مرویست که: «قافله‌ای آمد در مدینه و ما بار رسول الله ﷺ نماز می کردیم روز جمعه، پس رفتند مردم به سوی آن قافله، پس نماند باقی به غیر از دوازده نفر مرد و من در میان آنها بودم».

و بعضی گفته اند که: «آمد دحیه کلبی به تجارت روغن زیت از شام، و رسول خدا ﷺ خطبه می خواند روز جمعه، پس مردم برخاستند و رفتند به سوی او در بقیع از ترس آنکه مبادا دیگری از اهل اسلام یا از غیر اسلام بر ایشان سبقت گیرد در اخذ و بیع و شراء روغن زیت، پس نماند باقی بار رسول خدا ﷺ مگر معدودی که یا نه نفر باشد یا زیاده از

۱- تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۵۶۳-۵۶۴، تفسیر سورة الجمعة، با کمی اختلاف.

۲- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۶۷، تفسیر سورة الجمعة.

۳- در نسخه: «إن صرفوا».

ده نفر باشد یا قریب به چهل نفر باشد، به اختلاف لغت در رهط، پس نازل شد این آیه، پس فرمود رسول خدا ﷺ: به آن کسی که جان من در قبضه قدرت اوست، هرگاه شما هم در عقب ایشان رفته بودید تا اینکه کسی از شما نزد من باقی نمانده بود از این وادی، آتشی به سوی شما روان می‌گشت و شما را می‌سوخت».

و ذکر کرده‌اند که: «رسول خدا ﷺ نماز می‌کرد با مردم روز جمعہ، پس داخل شد کاروان و با ایشان بود قومی که دف و دایره می‌زدند و بازی می‌کردند، پس مردم چون ایشان را به لہو و لعب دیدند، پس ترک کردند نماز را و رفتند در پی لہو و لعب و نظر می‌کردند به سوی آنها، پس نازل شد این آیه مبارکہ در حق سیر کنندگان و در حق بیع و شرا کنندگان در وقت نماز و خطبہ روز عید جمعہ کہ دیگر بعد از این به این نوع رفتار نکنند کہ عاقبت آن عذاب است».

بلی هر که دانا و عاقل است، هرگز حضور الهی را و عبادت او را بدل نخواهد کرد به امور باطله دنیوی، به علت آنکه خلاق عالم و رزاق بنی آدم به دست اوست جمیع امور از نفع و رزق و دولت و فقر و ثروت و طول عمر و هر چه شخصی طلب کند از امور دنیوی و اخروی، و کسی کاری از وجودش [۹۹] ساخته نمی‌شود، و هر کس که با او باشد خدا هم با اوست و هر که از خدا برگشت جمیع امورش تمام بر نحو بطلان و فساد است، نعم ما قیل الشاعر: نظم:

چون از او گشتی همه چیز از تو گشت چون از او گشتی همه چیز از تو گشت^۱
پس می‌رسد انسان را کہ در عرض هفته یک شب جمعہ و یک روز جمعہ را در حضور پادشاه حقیقی برود و کارهای ایام هفته را درست کند و خطاهای هفته گذشته را عذرخواهی کند و شش روز را صرف امور دنیوی نماید و یک شب و یک روز را، بلکه بعضی از شب و روز را صرف طلب آخرت کہ خانه حقیقی و منزل ہمیشگی خود بنماید

و چند ساعتی را در فکر خود بوده باشد، و خورد خورد و کم کم لذت حضور پادشاه حقیقی را بر پادشاه مجازی اختیار کند و ﴿تَعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ﴾^۱ را منظور نظر خود بیاورد و ببیند که خلاق عالم از برای اهل عبادت و ایمان چه مقرر فرموده در دار باقی و خود را مقید به امور فانیه دنیوی بالمره نگرداند.

[اندرز در ایمان به آمدن رزق الهی]

قال رسول الله ﷺ: «الرزق يطلب العبد و هو اسرع^۲ من أجله»، و قال أيضاً ﷺ: «إِنَّ الرزق يطلب العبد كما يطلبه أجله»^۳، و قال أيضاً ﷺ: «لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ فَرَّ مِنْ رِزْقِهِ كَمَا يَفِرُّ مِنَ الْمَوْتِ لَأَدْرَكَهُ رِزْقُهُ كَمَا يَدْرَكَهُ الْمَوْتُ»^۴.

یعنی: فرمود رسول خدا ﷺ که: «رزق، خودش طلب می کند بنده را، چنانچه طلب می کند موت انسان را»، و باز فرمودند ﷺ که: «به درستی که رزق طلب می کند بنده را چنانچه طلب می کند او را مرگ او»، [۱۰۰] و باز فرمودند: «اگر کسی از شما بگریزد از روزی خود، چنانچه می گریزد از اجل خود، به درستی که می رسد روزی او به او چنانچه می رسد اجل او به او».

و فرمودند رسول خدا ﷺ: «دَعِ الْحَرَصَ عَلَى الدُّنْيَا وَ لَا تَطْمَعْ فِي الْعِيشِ وَ لَا تَجْمَعْ مِنَ الْمَالِ وَ أَنْتَ لَا تَدْرِي لِمَنْ تَجْمَعُ وَ أَنْتَ لَا تَدْرِي فِي أَرْضِكَ بَاقِي أَمْ فِي غَيْرِهَا فَإِنَّ الرِّزْقَ مَقْسُومٌ وَ كَدَ الْمَرْءِ لَا يَنْفَعُ فَقِيرَ كُلِّ مَنْ يَطْمَعُ وَ غَنَى كُلِّ مَنْ يَقْنَعُ»^۵.

۱- سورة مبارکه آل عمران، آیه ۲۶. ۲- در مصدر: «أشد».

۳- بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۳۳، الباب الثانی: الإجمال فی الطلب، حدیث ۶۲.

۴- الکافی، ج ۲، ص ۵۷، باب فضل الیقین، حدیث ۲.

۵- در مصادر روایت از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است.

۶- بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۳۳، الباب الثانی: الإجمال فی الطلب، حدیث ۶۲، این روایت

در بحار و مصادر دیگر به صورت شعر آمده:

یعنی: رسول خدا ﷺ فرمودند: «رها کن حرص را و طمع مکن زندگانی دنیا را و جمع مکن مال دنیا را و حال اینکه تو نمی دانی که از برای که جمع می کنی و تو نمی دانی که در وطن خود، خواهی ماند یا انقلابات دهر تو را به غربت و جای دیگر خواهد برد، به درستی که روزی قسمت شده است و جهد و سعی مرد نفعی نمی رساند، همیشه محتاج است هر که طمع کار است و غنیست هر که قانع است به داده خدا».

جاء جبرئیل علیه السلام إلى النبي ﷺ، فقال: «يا محمد ﷺ! عش ما شئت فإنك ميت، وأحب ما شئت فإنك مفارقة، واجمع ما شئت فإنك تاركة، واعمل ما شئت فإنك مجازي به^۱، واعلم أن شرف^۲ الإنسان قيامه بالليل^۳ وعزه استغناؤه عن الناس»^۴.

یعنی: جبرئیل [علیه السلام] آمد نزد رسول خدا ﷺ و عرض کرد: «یا احمد! بدان در دنیا آنقدر که خواهی که سرانجام مرگ است، و دوست دار آنچه خواهی که آخر جداییست، و جمع کن آنچه که خواهی که آخر گذاردن و رفتن است، و بکن هر عملی که خواهی که آخر به جزای آن رسیدن است، بدانکه بزرگواری آدمی نماز کردن شب است و عزیزی او بی نیازی از مردم است» [۱۰۱]

دع الحرص على الدنيا	و في العيش فلا تطمع
و لا تجمع من المال	فلا تدري لمن تجمع
و لا تدري أفني أرضك	أم في غيرها تصرع
فإن الرزق مقسوم	و كد المرء لا ينفع
فقير كان مع يطمع	غني كل من يقنع

۱- در نسخه: «مجاز»، و آنچه در متن آمده از مصدر است.

۲- در نسخه: «أشرف»، و آنچه در متن آمده از مصدر است.

۳- در نسخه: «باليل».

۴- معارج اليقين، في اصول الدين، ص ۲۹۶، الفصل السادس و الستون: في الزهد في الدنيا و الرغبة في الآخرة، حديث ۵.

و قال امیرالمؤمنین (علیه السلام): «من اشتاق إلى الجنة سارع إلى الخيرات و من راقب الموت ترك اللذات و من زهد في الدنيا هانت عليه المصائب»^۱.

و قال (علیه السلام): «الزهد في الدنيا ثلاثة أحرف: زاء و هاء و دال، فأما الزاء فترك الزينة، و أما الهاء فترك الهواء، و أما الدال فترك الدنيا»^۲.

یعنی: فرمود امیرالمؤمنین (علیه السلام): «هر که آرزومند بهشت باشد می‌شتابد به سوی خیرات، و هر که منتظر مرگ باشد دست بردارد از لذت‌های دنیا، و هر که پارسایی اختیار کند در دنیا آسان شود بر او مصیبت‌ها».

و باز فرمودند امیرالمؤمنین (علیه السلام) که: «زهد در دنیا سه حرف است: زاء و هاء و دال، و اما زاء آن ترک زینت دنیاست، و اما هاء زهد، ترک هوا دنیاست، و اما دال زهد، ترک دنیاست».

[عوض زهد در دنیا زهد از آخرت کرده‌ایم!؟]

پس به عوض زهد در دنیا و زخارف دنیا، ما و امثال ما، زهد از آخرت کرده‌ایم و با این اعمال شنیعه، توقع^۳ بهشت و دخول آن را داریم، بلی اگر خداوند تفضل کند و بدون عمل، بلکه با عمل زشت و توبه از اعمال بد ما را ببرد بهشت آن مدخلیتی به حساب و قاعده‌ای ندارد، و الا این رفتار و کردارهای بجز مصیرات^۴ به جهنم چاره‌ای نیست، نعم ما قیل البهایی (علیه السلام):

نظم:

جَدِّ تو آدم، بهشتش جای بود	قدس‌یان کردند بهر او سجود
یک گنه ناکرده گفتندش تمام	مذنبی مذنب برو بیرون خرام
تو طمع داری که با چندین گناه	داخل جَنَّت شوی ای رو سیاه

۱- همان، حدیث ۷، با کمی اختلاف. ۲- همان، ص ۲۹، حدیث ۹.

۳- در نسخه: متوقع. ۴- بازگشت گناه. (دهخدا)

بلی چیزی که هست امید رجاء در، در خانه خلّاق بسیار است [۱۰۲] و به اندک عمل خیر، بسیار از گناهان بزرگ را می‌آمرزد، چنانچه عقل در حقّ خودش و ذات بی‌زوالش حیران است در عطا‌های او و بذل و بخشش‌های به آن کثرت و زیادتى باز عقل قاصر است و ﴿إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾^۱ بشارت و رجاییست که قابل تعریف و توصیف نیست، بلی یک بازگشتی هم می‌خواهد از روی حقیقت نه مجاز، من جمله عملی که بسیار کم نماید و نفع آن در آخرت بسیار باشد و بسیار غریب و عجیب است یکی این است:

[ثواب کار کردن مرد در منزل]

عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال: «دخل علينا رسول الله ﷺ و فاطمة جالسة عند القدر و أنا أنقي العدس^۲، قال: يا أبا الحسن! قلت: لبيك يا رسول الله ﷺ! قال: اسمع مني - و ما أقول إلا من أمر ربّي - ما من رجل يعين امرأته في بيتها إلا كان له بكل شعرة على بدنه، عبادة سنة، صيام نهارها و قيام ليلها^۳، و أعطاه الله من الثواب مثل ما أعطاه الصابرين داود^۴ النبي ﷺ و يعقوب عليه السلام و عيسى عليه السلام.

يا علي! من كان في خدمة العيال في البيت و لم يؤنف، كتب الله اسمه في ديوان الشهداء و كتب له بكلّ يوم و ليلة ثواب ألف شهيد، و كتب له بكل قدم ثواب حجة و عمرة، و أعطاه الله بكل عرق في جسده مدينة في الجنة.

يا علي! ساعة في خدمة العيال و خدمة البيت^۵ خير من عبادة ألف سنة و ألف حجة

۱- سورة مبارکه زمر، آیه ۵۳.

۲- در نسخه: «عدس»، آنچه در متن درج شده از مصدر است.

۳- در نسخه: «لیالها».

۴- در نسخه: «أعطى الصابرين كالداود»، بدل «أعطاه الصابرين داود».

۵- مصدر: - «و خدمة البيت».

و ألف عمرة، و خير من عتق ألف رقبة و ألف غزوة و عيادة ألف مريض و ألف جمعة و ألف جنازة و ألف جائع يشبعها و ألف عار يكسوها و ألف فرس يوجهه في سبيل الله^۱، إلى آخر الحديث.

یعنی: فرمود جناب امیرالمؤمنین علیه السلام که: «داخل شد رسول خدا [۱۰۳] صلی الله علیه و آله بر ما و فاطمه علیها السلام نشسته بود نزدیکش و من عدس پاک می کردم، فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله: یا اباالحسن! عرض کردم: لیبیک یا رسول الله! فرمودند: بشنواز من آنچه می گویم و نمی گویم مگر آنچه خداوند امر کرده که بگویم، نیست هیچ مردی که اعانت کند زوجه خود را در خانه خود، مگر اینکه به عدد هر مویی که در بدن اوست، خداوند به او عطا کند ثواب یک سال عبادت که روزها شخص روزه باشد و شبها احیاء نموده باشد، و عطا کند خداوند به او مثل ثواب صابرین همچون داود^۲ و یعقوب و عیسی علیهم السلام [۱۰۴] بوده باشند.

یا علی! کسی که بوده باشد در خدمت عیال در خانه و متنی بر عیال نگذارد، بنویسد خداوند اسم او را در دفتر شهداء و بنویسد از برای او به هر روز و شبی که خدمت کند، ثواب هزار شهید و بنویسد برای او به هر قدمی، ثواب یک حج و یک عمره، و عطا کند به او به هر رگی که در بدن اوست، شهری در بهشت!

یا علی! یک ساعت خدمت عیال و خانه کردن، بهتر است از عبادت هزار سال و هزار حج و هزار عمره، و بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و هزار غزوه و عیادت هزار مریض و هزار نماز جمعه و تشییع هزار جنازه و سیر کردن هزار گرسنه و پوشیدن هزار برهنه و هزار اسب دادن به کسی که به جهاد فی سبیل الله رود^۳.

و حدیث طول دارد و این وجیزه گنجایش تمام این حدیث و سایر اخبار را ندارد محول به کنز العرفان و مجمع الحجج است طالب کل آن به آن دو کتاب رجوع نماید.

۱- معارج الیقین فی أصول الدین، ص ۲۷۵، باب التاسع والخمسون: فی خدمة العیال.

حدیث ۱، با کمی اختلاف. ۲- در نسخه: که دارد.

پس عبادت کردن خدا و ذکر خدا و یاد خدا که به این سهلی و آسانی باشد، بنده معصیت بزرگ، [۱۰۴] صعب و دشوار را چرا باید مرتکب شود که آن ریختن خون پسر فاطمه زهرا باشد با برادران آن حضرت، الله از بیگانگی از خدا و بی شرمی از رسول که دو دست فرزند علی بن ابی طالب جدا شده باشد و باز ظالمی از عقب یا جلو درآید و گرز آهن بر سر آن حضرت بزند و او را از اسب دراندازد و باز هم خود را از امت رسول حساب کند، آه و او یلاه و وارزناه.

لمؤلفه:

[در سوگ شهادت قمر بنی هاشم]

شد چو عباس علی، دستش جدا
مشک را شه زاده بر دندان گرفت
تا که شاید آب را آن محترم
زود آرد آب را آن گـلـلـعـذار
ظالمی تیری به مشک آب زد
کافر دیگر فکند از خشم کین
تیر وی بنشست تا نزدیک پر
چشم دیگر داشت سوی خیمه گاه
کافری تخم زنا از پیش رو
سر شکست [و] فرق درهم خورد شد
بر زمین افتاد آن نور مبین
کرد فریاد آن زمان با شور و شین
کشته شد عباس از ظلم [و] جفا
چون به گوش شاه آوازش رسید
گفت: غم از حد فزون بر دل نشست

از جفای شامیان بی حیا
تیر و تیغ از کوفیان بر جان گرفت
زود آرد بهر اطفال حرم
تا برآرد از سکینه انتظار
بر زمین از آب خون خوناب زد
تیری بر چشم امام راستین
بر میان چشم آن چشم بشر
دم به دم در ناله و افغان [و] آه
آهنین گریزی زدی بر فرق او
پای عباس از سواری کند شد
همچو مهری کافتد از چرخ برین
کای برادر جان برادر جان حسین
یا اخوا ادرک اخواک یا اخوا
چون زمین [و] آسمان بر خود طپید
داغ عباس این زمان پشتم شکست

ای خدا [۱۰۵] آگاهی از سوز دلم
خواهرا زینب گریبان کن تو چاک
بی برادر گشته را یاری کنید
زینبا دیگر ندارم من کمر
شکر الله هر چه بودم ز اقربا
سید سرکار آصف رنجه شد
اشکریزان شد چو ابر نوبهار
شهریار از اول فتح الکتاب
من ندارم باک ز آنچه گفته‌ام
هر چه کردم هر چه گفتم تاکنون
این قدر شد کاخر از لطف اله
تحفه دنیا بیارندت همین
بهر عقبی تحفه‌ات آورده‌ام
تحفه‌ام از کلّ عالم بهتر است
قیمت این تحفه را داند خدا
حق نگهدارت بود ای شهریار
تا جهان برپاست باشد حیدرت
حیدرا باشی همیشه پایدار
همچو حیدر در دو عالم سروری
سیدا آقا بکن ختم کتاب
قد فرغت من تحریره و تصنیفه و تألیفه فی السابع و العشرین [۱۰۶] من شهر من
شهور سنة ۱۲۸۹ من الهجرة النبویة علی هاجرها ألف سلام و تحية. تمت.

منابع تحقیق

- ۱- آثار ملی اصفهان، ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، نشر: انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۲ ش.
- ۲- الأمالی، شیخ صدوق، تحقیق: قسم دراسات الاسلامیة، چاپ اول، نشر: مؤسسه بعثت، قم، ۱۴۱۷ ق.
- ۳- بحارالانوار، علامه مجلسی، تحقیق: عبدالرحیم ربانی و محمدباقر بهبودی، چاپ سوم، نشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- ۴- البیان، شیخ طوسی، تحقیق: احمد حبیب قصیر عاملی، چاپ اول، نشر: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ ق.
- ۵- تفسیر جوامع الجامع، شیخ طبرسی، تحقیق: مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۲۱ ق.
- ۶- تفسیر رازی، فخر رازی، چاپ سوم.
- ۷- تفسیر غرائب القرآن، حسن بن محمد نیشابوری، تحقیق: شیخ زکریا عمیرات، چاپ اول، نشر: دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۶ ق.
- ۸- تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، تحقیق: سید طیب موسوی جزائری، نشر: مکتبة الهدی، نجف، ۱۳۸۷ ق.
- ۹- تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، تحقیق: سید حسن موسوی خراسان، چاپ چهارم، نشر: دار الکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۵ ش.
- ۱۰- ثواب الأعمال، شیخ صدوق، تحقیق: سید محمد مهدی و سید حسن خراسان، چاپ دوم، نشر: شریف رضی، قم، ۱۳۶۸ ش.

- ۱۱- جامع الاخبار، محمد بن محمد شعیری، نشر: چاپخانه حیدریه، نجف.
- ۱۲- الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبي)، تحقیق: احمد عبدالعلیم بردونی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ ق.
- ۱۳- الخرائج و الجرائح، قطب‌الدین راوندی، تحقیق: به اشراف سید محمدباقر موحد ابطحی، چاپ اول: نشر: مؤسسه امام مهدی، قم، ۱۴۰۹ ق.
- ۱۴- خصائص الائمة، سید رضی، تحقیق محمد هادی امینی، نشر: مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد، ۱۴۰۶ ق.
- ۱۵- الخصال، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، نشر: جامعه مدرّسین، قم، ۱۴۰۳ ق.
- ۱۶- صحیح بخاری، بخاری، نشر: دار الفکر، ۱۴۰۱ ق.
- ۱۷- صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی، چاپ دوم با تجدید نظر و اضافات، تدوین سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۰.
- ۱۸- الفضائل، ابن شاذان، منشورات المطبعة الحیدریة و مکتبتها، نجف اشرف، ۱۳۸۱ ق.
- ۱۹- الکافی، شیخ کلینی، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ سوم، نشر: دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ ش.
- ۲۰- الکشاف، زمخشری، نشر: کتابخانه مصطفی البابی حلبی، مصر، ۱۳۸۵ ق.
- ۲۱- کشف الیقین، علامه حلی، تحقیق: حسین درگاهی، چاپ اول، تهران، ۱۴۱۱ ق.
- ۲۲- اللهوف فی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، چاپ اول، نشر: انوار الهدی، قم، ۱۴۱۷ ق.
- ۲۳- مجمع البحرين، شیخ طریحی، تحقیق: سید احمد حسینی، چاپ دوم، نشر: مکتب نشر الثقافة الاسلامیه، ۱۴۰۸ ق.
- ۲۴- مجمع البیان، شیخ طبرسی، تحقیق: گروهی از علما و محققین، چاپ اول، نشر: مؤسسه اعلمی، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
- ۲۵- محضر الشهود فی رد اليهود، حاج بابا قزوینی، تحقیق: سید احمد حسینی، نجف.

- ۲۶- مسالک الافهام الى آیات الاحکام، جواد کاظمی، تحقیق: محمدباقر شریف زاده، چاپخانه حیدری.
- ۲۷- مصباح المتجهّد، شیخ طوسی، چاپ اول، نشر: مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، ۱۴۱۱.
- ۲۸- معارج الیقین فی اصول الدین، شیخ محمد سبزواری، تحقیق: علاء آل جعفر، چاپ اول، نشر: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، قم، ۱۴۱۰ ق.
- ۲۹- مفردات غریب القرآن، راغب اصفهانی، چاپ دوم، نشر: دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ ق.
- ۳۰- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، تحقیق: گروهی از اساتید نجف، نشر: کتابخانه حیدریه، نجف، ۱۳۷۶ ق.
- ۳۱- من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ دوم، نشر: جامعه مدرسین، قم.
- ۳۲- موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم (علیه السلام)، چاپ سوم، نشر: دارالمعروف، ۱۴۱۶ ق.
- ۳۳- نهاية الإحکام، علامه حلی، تحقیق: سید مهدی رجایی، چاپ دوم، نشر: مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۰ ق.
- ۳۴- النهاية في غريب الحديث، ابن اثیر، تحقیق: طاهر احمد زاوی و محمود محمد طنّاحی، چاپ چهارم، نشر: مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ ق.
- ۳۵- نهج البلاغة، سید رضی، تحقیق: شیخ محمد عبده، چاپ اول، نشر: دار الذخائر، قم، ۱۴۱۲ ق.
- ۳۶- وسائل الشیعة، حر عاملی، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، چاپ دوم، قم، ۱۴۱۴ ق.
- ۳۷- ینابيع المودة، سلیمان بن ابراهیم قندوزی، تحقیق: سید علی جمال اشرف حسینی، چاپ اول، نشر: اسوه، قم، ۱۴۱۶ ق.